لدنیا والآخرة

... منافع المسمی سلطان المطابع

... زا محمد مهدی ... علیخان بهادر مقبول

... بارخانه حاجی علی محمد طبع ...

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس خالقی را که در خلقت انسان حقائق حکمت را بی نهایت ودیعه نهاد و ثنائی بی قیاس مر بادشاهی را که علم و لسان را در وجود ایشان
بیرون از حد نهایت کرامت کرد و بر کمال قدرت او طبایع اصول [illegible] ارکان [illegible] احوال [illegible] کمال [illegible]
[illegible] ارشاد [illegible]
[illegible] ۳
[illegible] تحیات و صلوات
[illegible] ارکان [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] لولاک لما خلقت الافلاک [illegible] و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین [illegible]
[illegible] الصلوة [illegible] و بر آل و اصحاب و اتباع او باد [illegible] رضوان الله علیهم
اجمعین اما بعد [illegible]
[illegible]
[illegible] قابل [illegible]
[illegible] کمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسرار [illegible]
[illegible] علم الابدان
و علم الادیان [illegible] علم ادیان [illegible] صحت بدن [illegible]
[illegible] علم الابدان [illegible] این علم [illegible]

کرده اند چون این ضعیف عباد الله [illegible] منصور بن محمد بن یوسف بن احمد بن الیاس [illegible] احسن الله احواله [illegible]
علم و مطالعه کتب این فن [illegible] اشتغال نمود و بحکم خذ العلم من افواه الرجال [illegible] اند و غرر فراید [illegible] این فن [illegible]
و حصول آن کرد [illegible] خاطر [illegible] باطن و ظاهر را مختصری جامع که در هر باب [illegible] باشد و [illegible] که [illegible] عام [illegible]
کند بعد الاستخاره من الله العلیم در آن شروع نموده [illegible] کتاب [illegible] و بکفایه مجاهدیه موسوم گردانیدم [illegible] کرده [illegible]
حضرت [illegible] اساس جهانبانی [illegible] عرش [illegible]
ثبت اقبال و نصرت و [illegible] اوست [illegible] کشف اسرار [illegible] فرمان اوست [illegible] کل [illegible] ببرستان [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] اوست [illegible] دولت [illegible] السلطان الاعظم الاعدل الاکرم [illegible] السلاطین [illegible]
المبعوث فی عالم الملکوت بغوث الامم الموعود من السماء المنصور علی الاعداء [illegible] المشرق و المغرب و [illegible] ممالک [illegible] الله [illegible]
الارض [illegible] مجاهد السلطنة و الدین سلطان زین العابدین [illegible]
[illegible] بزرگ همت و قدر [illegible] الی عرصة الممالک [illegible] الله ملکه
سلطانه [illegible] علی الاعداء [illegible] خورشید [illegible] مشارق [illegible] عالم [illegible] سایه [illegible]
و قصر سعادت [illegible] اقلیم [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] اعلاء عالم [illegible] سید المرسلین [illegible]
[illegible] افضال [illegible] گردانیده لاجرم [illegible]
[illegible] این درگاه [illegible] و نصرت و اعدا [illegible] دولت [illegible] حضرت [illegible] شده [illegible]
[illegible] این [illegible] ساخته متوجه بارگاه [illegible] شده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قبول [illegible] گردد [illegible] کمال [illegible]
[illegible] اطلاع [illegible] اصلاح [illegible] مواخذه [illegible]
[illegible] اقلام [illegible] فرمایند [illegible]
الله و التوفیق و منه الهدایة و [illegible] و صلی الله علی محمد و آله [illegible] اصحابه الطاهرین فهرست این کتاب [illegible] و فهرست [illegible]
[illegible] و قسم طب یعنی [illegible] و عملی قسم اول [illegible] مقدمه چهار مقاله مقاله اول [illegible] باب [illegible] باب اول [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] باب [illegible] مقاله دوم [illegible] باب اول [illegible] باب [illegible] مقاله سوم
[illegible] باب اول [illegible] فصل [illegible] فصل اول [illegible] فصل دوم [illegible] فصل سوم [illegible]
[illegible] فصل چهارم [illegible] فصل پنجم [illegible] فصل ششم [illegible] باب دوم [illegible]
[illegible] فصل [illegible] مقاله چهارم [illegible] باب اول [illegible] باب دوم [illegible]
[illegible] فصل اول [illegible] فصل دوم [illegible] فصل سوم [illegible] فصل چهارم [illegible] فصل ششم [illegible]
فصل هفتم [illegible] فصل [illegible] فصل هشتم [illegible] قسم دوم در طب عملی [illegible] مقاله مقاله اول

در حفظ صحت و معالجات کلی [illegible] باب اول در حفظ صحت [illegible] فصل اول در تدبیر [illegible] فصل دوم
در تدبیر [illegible] فصل سوم [illegible] فصل چهارم [illegible] فصل پنجم [illegible] فصل ششم [illegible] فصل هفتم
[illegible] فصل هشتم [illegible] فصل نهم [illegible] باب دوم در معالجات کلی [illegible] فصل اول
[illegible] فصل دوم [illegible] فصل سوم [illegible] مقاله دوم در امراض [illegible]
باب اول در امراض [illegible] باب دوم [illegible] باب سوم [illegible] باب چهارم در امراض [illegible] باب پنجم [illegible]
باب ششم در امراض [illegible] باب هفتم در امراض [illegible] باب هشتم در امراض [illegible] باب نهم در امراض [illegible] باب
دهم در امراض [illegible] باب یازدهم [illegible] باب دوازدهم در امراض [illegible] باب سیزدهم [illegible] باب
چهاردهم در امراض [illegible] باب پانزدهم [illegible] باب شانزدهم در امراض [illegible] باب هفدهم [illegible] باب هجدهم [illegible] باب نوزدهم
[illegible] باب بیستم [illegible] مقاله سوم [illegible] باب اول [illegible] دوم
باب دوم [illegible] باب سوم [illegible] مقاله چهارم در امراض [illegible] باب اول
[illegible] باب دوم [illegible] باب سوم [illegible] باب چهارم [illegible] باب پنجم [illegible] باب
ششم [illegible] مقاله پنجم [illegible] باب اول [illegible] باب
دوم [illegible] باب سوم [illegible] باب چهارم [illegible]
[illegible] مقاله اول [illegible] باب اول [illegible]
[illegible] باب دوم [illegible] باب سوم [illegible] باب چهارم [illegible] باب پنجم [illegible] باب ششم [illegible]
مقاله دوم در ادویه [illegible] باب اول در کیفیت [illegible] باب دوم [illegible]
[illegible] باب سوم [illegible] باب چهارم [illegible] باب پنجم [illegible] باب ششم [illegible] باب هفتم [illegible] باب
[illegible] باب هشتم [illegible] باب نهم [illegible] باب دهم [illegible] باب یازدهم [illegible]
[illegible] باب دوازدهم [illegible] باب سیزدهم [illegible] باب چهاردهم [illegible] باب پانزدهم [illegible] باب شانزدهم
[illegible] باب هفدهم [illegible] باب هجدهم [illegible] باب نوزدهم [illegible] باب بیستم [illegible] فن اول [illegible]
قبل از شروع در مقصود [illegible] تعریف این علم [illegible] احوال بدن انسان
معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی علم است [illegible] احوال بدن انسان [illegible] حفظ صحت کنند [illegible]
[illegible] این علم [illegible] اعتقاد [illegible] کیفیت [illegible]
علم [illegible] اعتقاد [illegible] کیفیت [illegible]
[illegible] موضوع [illegible]
[illegible] این علم [illegible] موضوع [illegible]
[illegible] موضوع [illegible] معلوم شده که موضوع [illegible]

۴

[illegible]

[illegible]

ذاتی و مراد ازین علم بدن هر چیز که بحث از وی کنند از آن جهت که منسوب بصحت و مرض باشد ... علی آن جسم ...

پس آنکه موضوع قسم نظری این علم بدن انسانست از جهت صحت و مرض و احوال و ... مطلب اعراض ذاتی این بدن ... که از جهت

که منسوب اند بصحت که صحت مطلوب این علم است و موضوع قسم عملی تصرفاتست در اسباب سته ضروریه و غیر آن از اعمال و علاج ید و ...

از جهت احتیاج طبیعت این گفته شود انشاء الله تعالی و چون تحصیل عمل علم است و عمل علم کامل است شروع کنیم در قسم نظری ...

الحکیم العلیم قسم نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقدمه در چیزی که مقصود بالذات ازین علم محافظت صحت ... و اسباب ...

علم بآن شئ بود و علم باسباب او ... در بیان احوال این گفته خواهد شد و چون معرفت اسباب هر شئ موجب تحقیق وجود آن شئ باشد ... اسباب

بیان کرده شود و اما بعد از معرفت سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس آنکه سبب در عرف عام آن چیز را گویند که بدان

توسل کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشئ بود اعم از آنکه توقف ... ماهیت بود یا از ... وجود

سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب یا داخل بود یا خارج بود اگر داخل بود یا بالقوه آنرا سبب مادی گویند چون چوب نسبت با سریر و اگر داخل بود

بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون صورت سریر مر سریر را ... و اگر خارج باشد ... اگر ... آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار

و اگر ایجاد از برای آنست آنرا سبب غائی گویند چون جلوس بر سریر ... مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت ...

مقرر ... و این ... بسیط ... بسیط ... ارکان ... مرکب ... اعضاست یا لطیف ... ارواحست

و یا متوسط و آن اخلاط ... اسباب صوری صحت اعتدال مزاج ... اعضا ...

... اسباب فاعلی صحت اسبابیست که ... اعتدال ... موجب صحت بود ... مرض ... محتاج

محتاج الیه بود و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا اسباب ضروریه گویند و اگر بعضی افراد بدان محتاج باشند ... گویند و اگر بعضی

زمان جمیع افراد بدان محتاج اند ... و اگر بعضی افراد و بعضی زمان بدان محتاج اند ... خوانند و اگر محتاج الیه نباشد

و ارادت ... اسباب غائی صحت ... افعال است که ... صادر گردد ...

بود و سبب غائی ... مقدم بود ... و مؤخر ... مقاله اول در اسباب مادی ... این مقاله

منقسم میشود بچهار باب باب اول در ارکان ... اصول ... عناصر ... گویند ... اول ... انسان

و غیر آن ... و آن چهار است زیرا که ... متوجه ... مرکز ...

آتش است و طبع او گرم و خشک ... محل ... دیگر ارکان بود ... محدب کره ... مقعر فلک قمر ... و فایده او در مرکبات ...

تلطیف ... و کسر برودت ... عنصرین ... محتاج ... بود و آنچه ... آن هواست طبع او گرم و تر ...

و فایده آن ... تخلخل ... محل او زیر کره آتش ... متوجه ... مرکز ... آب است ... طبع او سرد و تر ... فایده او در مرکبات

سهولت قبول اشکال ... محل او زیر کره ... خاک است ... طبع او سرد و خشک است ... فایده او در مرکبات

... اشکال ... بود ... ارواح ... لطیف ... اخلاط ...

... و بواسطه ... قبول حس و حرکات و تغذیه ...

شود و آنرا روح حیوانی گویند ... دماغ رسد ... دیگر ...

... بدل ما یتحلل شود [illegible] گویند قوت [illegible] قایم بود [illegible] نفس ناطقه [illegible] چنانچه در کتب [illegible]

[illegible] و این نوع [illegible] حرکت باشد [illegible] دیگر [illegible] شود و این [illegible] طبیعی گویند [illegible]

[illegible] تولید [illegible] بقول معلم اول محققان حکما [illegible] است که [illegible]

[illegible] سوم در اخلاط بدانکه غذا [illegible]

[illegible] اعضا [illegible]

[illegible] اول آن [illegible] است که [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] اخلاط [illegible]

[illegible] چهارم [illegible] اعضا [illegible]

[illegible] اعضا [illegible]

[illegible] سوم [illegible] است [illegible]

[illegible] اخلاط طبیعی [illegible]

[illegible] اعضا [illegible]

[illegible] چهارم آنکه القیام والتعاق اعضا [illegible]

[illegible] صفرا است و آنچه [illegible] سودا

[illegible] طبیعی غیر طبیعی بود اما چون [illegible] رنگ [illegible] و طعم او شیرین

[illegible] اخلاط دیگر [illegible] غیر طبیعی [illegible] فاسد شده باشد [illegible]

[illegible] بلغم [illegible] سفید [illegible] طعم او [illegible] شیرین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اعضا [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible] سودا [illegible] گویند [illegible]

[illegible]

و تشنج ... اعصاب ... عظام و ... بطلان ... و جهت ... [illegible]

... باب چهارم در اعضا ... مقدمه و ... در تعریف اعضا ...

... اعضا ... که از امتزاج اخلاط ... حاصل شود ... اول عضوی که متکون میشود دل است و بعضی گفته

دماغ و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر آنند که چون ماده ... نقطه ... پیدا شود ... در محل دل ...

در محل جگر و یکی در محل دماغ ... تقسیم اعضا ... اول آنکه عضو ... مطلق بود چون دل ...

مطلق ... چون ... قابل ... چون عظام ... دیگر آنکه اعضا ... خادم رئیس ...

... خادم ... چون ... دل و دماغ و جگر ... بدان مخصوص است ...

... محتاج الیه است ... چون دل و دماغ و کبد و انثیین ... اگر ... خادم رئیس ...

خادم ... چون ... قلب ... معده ... الات غذا ... آلات نفس ...

... اعضا ... انثیین ... اگر ... قابل ... چون ...

قابل ... چون ... عظام و جمیع اعضا ... از اعضا ... گویند ...

خوانند و بیان هر یک ... گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل اول** در اعضا مفرده و اقسام آن ... اول عظم است و آن اساس بدن

... حرکات بود و اقسام آن ... عظم ...

گویند ... که ... قحف خوانند ... مرکب است از ... عظم ... [illegible]

... گویند ... عظم ... مرکب است ... [illegible]

... از فوق ... جهت ... [illegible]

مرکب است از ... عظم که آن را فقرات عنق گویند ... فقرات ... [illegible]

فقرات ... آن ... فقرات ... و بعد از آن ... فقرات ... عظم ... [illegible]

عظام ... گویند ... آن ... عظم ... گویند ... [illegible]

... عظم ... گویند ... [illegible]

... و بعد از ... گویند و بعد از ... عظم است ... [illegible]

نهاده اند که آن را ... گویند و بعد از ... عظم است که آن را ... گویند ... عظم ... [illegible]

... گویند ... عظم ... [illegible]

... عظم ... گویند ... عظم است ... [illegible]

... عظم ... اعضا ... [illegible]

... عظم ... [illegible]

... انفصال ... [illegible]

تشریح [illegible] اعضا و عصب و [illegible] نوعی از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت عالی اعضا بدان حاصل

و نوعی از نخاع رسته است و آن [illegible] و یک زوج است و از و حس و حرکت اعضا که دون عنق است بدان حاصل شود و چهارم عضل است و آن

عضویست مرکب از لیفها عصب و رباطها [illegible] با هم منتسج گشته و خلل آن محشو به لحم و غشا بر محیط شده و فایده او تحریک اعضا است بواسطه

نخاع و اوتار [illegible] عضل [illegible] حرکت [illegible] اعضا [illegible] لحم [illegible] وتر است و آن جسمی است که مشابه جوهر عصب است و [illegible] اعصاب و اعضا [illegible]

است جهت تحریک اعضا و ششم رباط است و آن جسمی است شبیه بعصب [illegible] است و فایده او ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضوی دیگر بود [illegible]

گوییم هفتم شریانست و آن عروق متحرک بود و مخلوق از لیف عصب بود و از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض [illegible]

و فایده او ایصال روح حیوانی است بجمیع بدن و جمیع شرایین و طبقه است الا شریان وریدی که یک طبقه است و در بعضی [illegible] و هشتم ورید است و

آن عروق ساکنه است که از [illegible] جگر رسته و روح طبیعی بجمیع بدن رساند و تغذیه و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع آورده یک طبقه بود الا ورید

[illegible] که دو طبقه است [illegible] و نهم غشاست و آن جسمی است عصبانی از لیفها منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و [illegible]

آن با دیگر اعضا [illegible] و اعضا [illegible] شکل [illegible] این [illegible] سکون شوند و چون منفصل گردند التیام [illegible] بعضی از آن [illegible]

[illegible] از [illegible] لحم [illegible] خون [illegible] شوند چون منفصل گردند التیام پذیرد [illegible] لحم است و آن عضویست از دم طبعی متولد

[illegible] از لحم [illegible] اصل [illegible] [illegible] مرکب است [illegible] و بیان [illegible] گفته شود اما لحم جسمی است [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] شود و بواسطه [illegible] محل [illegible] گردد [illegible] است و [illegible] مشابه لحم [illegible] شود [illegible]

از دم و لحم [illegible] جسمی است از بخار دخانی متولد شده و طبیعت [illegible] آن را دفع کند [illegible] مسام و بعضی از شعر زینت [illegible] و چون [illegible]

و فایده [illegible] مثل [illegible] ظفر جسمی است [illegible] آن که متصل است باطراف انامل و فایده آن [illegible] مانند آن [illegible] جلد [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] و خلل آن [illegible] غشا [illegible] و جمیع بدن فایده آن حفظ شکل و هیئت و افاده حس [illegible]

و [illegible] اعضا [illegible] اعضا [illegible] آلی از آن جهة گویند که بعضی آلات حیاتند [illegible] و بعضی آلات خلق [illegible] و بعضی آلات [illegible]

اما اعضا [illegible] قلب [illegible] قلب [illegible] اعضا [illegible] روح حیوانی بود [illegible] صلب [illegible]

[illegible] قلب [illegible] شکل [illegible] قاعده او [illegible] و آن عضو [illegible] رباطات [illegible] محل [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible] روح [illegible] خون [illegible] متصل است جهة رسانیدن خون

[illegible] بطن ایسر [illegible] است و روح [illegible] خون [illegible] قلب [illegible] و در شریان [illegible] شده است یکی شریان [illegible]

[illegible] رسانیدن [illegible] لطیف [illegible] و دیگر شریان بزرگ است که اصل جمیع شرایین بود و آن را [illegible] گویند و میان این دو بطن

[illegible] است [illegible] لطیف [illegible] بطن [illegible] خوانند [illegible] قلب [illegible] قاعده او [illegible]

[illegible] دخول [illegible] آن را [illegible] القلب خوانند و حالت انقباض قلب [illegible] شوند و حالت انبساط [illegible]

و [illegible] قلب [illegible] انقباض و انبساط [illegible]

[illegible] از [illegible] از لحم [illegible] این [illegible]

[illegible]

واو بعد وطنی شده است ...... این به شعبه منقسم شده است ...... شعبه مجمع گردد عصب آمده فایده او ...... عصب را واسطه
جذب نسیم .... عصب ...... بخار ...... الات ...... عبارت جمع جرمی است ...... دماغ
ذکر .... اعضا ...... شود و تصفیه ...... عضو ...... عظم ....
آن ...... است که ...... از جذب نسیم و دفع بخار ...... اوهی جزوی است و آن ...... عضو ...... الات تمام ...... مرکب
از ...... عضو ...... و ...... از ...... که بر ...... و از طرف .... شده و این ...... تمام ....
...... دماغ ...... انفتاح ...... الفتاق حجره ...... حجره ....
انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصل شود ...... عضو ...... حجره ....
و صورت باشد ...... اعضا ...... عصب ...... که از اصل ...... و فایده آن ....
الات شود ...... چشم و گوش و بینی و دماغ عضو ...... محل ...... و ...... مرکب ...... دماغ ....
...... و ...... عصب ...... این غشاوت ...... دماغ ...... و فایده او مقدم ....
اعصاب ...... از ...... دماغ است ...... زیرا که محل اعصاب حرکت است دماغ ....
...... و آن البطون ...... گویند ...... بطن ...... بطن ...... است ...... گویند ...... دماغی ......
...... که ...... دماغ است مانند .... افتاده و از آن ...... که ...... بواسطه حرکت اعصاب ......
شرایین و آن ...... نخاع ...... دماغ است ...... غشاوت و او ...... دماغ بود ....
...... چشم از اعضا ...... و مرکب است از ...... رطوبت و ...... طبقه ...... اعصاب ...... شده ....
...... طبقات ...... رطوبت ...... و ...... شبکیه ...... طبقه ...... طبقه اول
که ...... ملتحمه گویند ...... طبقه دوم را ...... طبقه سوم ......
قرنیه ...... گویند و لون آن مختلف است ...... و بعضی ...... بعد از این طبقه ......
...... طبقه چهارم ...... عنکبوتیه گویند ...... و بعد از ......
و آن ...... جلیدیه ...... طبقه ...... و بعد از ....
بدان ...... و بعد از آن رطوبت ...... که شبیه ...... طبقه ...... گویند و بعد از رطوبت ...... بود ......
...... شبکیه گویند ...... طبقه ...... گویند و آن ...... غلیظ است ......
و حقیقت ابصار ...... رطوبت جلیدیه حاصل می‌شود ...... الات ...... حافظ اوست ....
...... عضو ...... و طبقات ...... که ....
و هوا ...... تقطیع ...... مجاری ...... عصب ....
...... الف ....
.... و عصب ....

۹

[illegible]

حاصل شود و اما اعضاء آلات غذا اول مجری طعام است که فائده آن مجاری است بدان جهت حلق و دهن و زبان که جوید ... آن لقمه را از هم جدا

و بلع آن بریده و اعصاب او از اصل ... جهت استکمال آن السطوح محیط کرده و دندان ها ... منفعت ...

و حس ذوق و تکلم ... شود ... جهت ... عضله ... زبان ... فائده ... و منفعت ... تکلم

مری که مرکب است از لحم و غشا ... و طبقه ... معده و چون ... مری ... گویند ...

باب معده و طبقه ... اصل ... جهت ... معده ... فراخ ... شود ...

که ... شکل ... غذا ... شود و امعا ... و اورده و شراین ... اعصاب ... است

آن را ... فم معده ... و باب ... نیز گویند زیرا که ... طعام ... مفتوح گردد ... صائم گویند آن بعد

از باب ... عروق ماساریقا ... لطیف ... صفرا از مره ... و سوم را دقاق گویند ... صائم ... و ... لطیف ...

و این سه را امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او همچون کیسی است که مدخل و مخرج آن یکی است پنجم را قولون گویند و ششم را مستقیم گویند

و او آخر همه است و بمقعد متصل است ... از شعب ... اورده و شراین ... و ... شده ... محل

... حاصل شود ... معده ... حرارت ... عضوی ... و جهه ... بود ...

... محل ... و ... مربوط است و ... طرف ... معده است

... معده ... است ... که ... گویند و بعضی ... بیرون آمده

جهت جذب غذا از ماساریقا گویند از معده ... از امعا لطیف غذا جذب کنند و ... جمع کرده ... باید ... ماسریقا ...

شود و از ... که ... گویند و بعضی از شعب ... متفرق شده جهت ... خارج شده است اصل

... و ... شود و ... متفرق شود ... عضو ... عصبانی است

... متصل است جهت جذب صفرا ... آید ... متصل ... جهت رسانیدن صفرا

... متصل است جهت انصباب صفرا ... طحال عضوی ... است ... محل ... و ... است ...

و ... عروق و شراین ... شده است ... متصل ... جهت ... از ... متصل

... ماسریقا ... کلیه عضویست مولف از لحم غلیظ و عروق و شراین و عصب غلیظ ...

شده ... است و کلیه ... و ... لطیف ... مثانه ... فائده ایشان

... ایشان ... جهت غذا جذب کند و ... مثانه ... است ... از ... و

طبقه است ... بول ... است ... از طرف ... اعصاب ... انثیین ... است

انثیین مرکب است از لحم سفید ... بسیار است و اورده و شراین و اعصاب که ... برآمده ... ایشان

شده ... انثیین ... جمع میشود ... انثیین سفید ...

... بشود ... منی ... آید ... تولید ... آن حاصل شود ... انثیین

جسم ... انثیین ... شده ... پنهان بود ... از اعصاب و شراین و اورده

وعلت آن بهم محشو شدن است و در هر یکی [illegible] است و از عظم عانه بسته است و اصل [illegible] مجوف بود [illegible]
که تجاویف او [illegible] شود [illegible] بهم [illegible] البنات [illegible] شود و موجب [illegible] بود
و فایده [illegible] آنست که [illegible] عضو [illegible] از [illegible] عصب [illegible] است [illegible]
است [illegible] و [illegible] عروق [illegible] منفصل شده است [illegible] جنین [illegible]
است [illegible] جنین [illegible] رحم [illegible] کند [illegible] رحم [illegible]
[illegible] جنین میشود [illegible]
شود [illegible] رحم [illegible] جنین [illegible] شود [illegible]
[illegible] رحم [illegible]
[illegible]
[illegible] تمام شود [illegible] آن [illegible] تمام شود [illegible]
[illegible] شش ماه [illegible] حرکت [illegible]
اگر [illegible] تمام شود [illegible] روز [illegible] هفت ماه [illegible] بوجود آید [illegible]
بهشتاد روز حرکت کند [illegible] هشت ماه [illegible] حرکت کند [illegible]
[illegible] بیرون آید [illegible]
سالم [illegible] ماه نهم [illegible] بوجود آید [illegible]
[illegible] تمام شود [illegible] نهم [illegible]
ماند [illegible] باب اول در مزاج [illegible]
استقصای ارکان [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] مزاج [illegible]
معتدل [illegible] اعتدال [illegible] معتدل [illegible]
[illegible]

اصل بود و این جمله از قسم است اما آنکه [illegible] پس آنرا غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی

اند و این کیفیت متوسطه که درین قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار نسبت عقلی است اما اعتدالی که بحث عنه اطبا است

ایشان معتبر است آنست که بهر مرکبی از ارکان متعلق این کیفیت که [illegible] لایق [illegible] حاصل کرده [illegible]

و این اعتدال را [illegible] اعتدال [illegible] نسبتی است و این اعتدال [illegible] اعتبار عارض شود زیرا که

اعتدال بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان و بحسب صنف بود مثل رومی و ترکی و هندی و بحسب شخص از هر صنف که باشد یا بحسب عضو چو اعتدال

[illegible] داخل بود [illegible] باعتبار ثانیه مقصود شود اما اعتبار اختلاف است که اعتدال [illegible]

که سکان [illegible] اعدل [illegible] کیفیت [illegible] اعدل [illegible]

معدل النهار اند [illegible] که سکان اقلیم رابع اعدل اند [illegible] وسط اقالیم است [illegible] اعتدال بحسب

اعدل شخصی بود و اعدل [illegible] بحسب عضو گفته شود [illegible] فی امزجة الاعضاء آنکه گرمترین چیزها در بدن روح است پس قلب پس

خون پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شرائین پس اورده پس جلد و سردترین آنها بلغم پس شعر پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر

غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و [illegible] آنها بلغم است پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس

پس [illegible] پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و [illegible] آن شعر است پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا

پس شرائین پس اورده پس عصب [illegible] پس قلب پس عصب [illegible] پس جلد و [illegible] اعدل اعضا

و اعدل [illegible] اعدل [illegible] والله اعلم باب دوم در [illegible] و افعال قوت در [illegible] اطبا [illegible]

است [illegible] قوت [illegible] آن قوت حیوانی باشد [illegible] بحیوان [illegible]

[illegible] طبیعی بود که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود و مرکب روح حیوانی است و بواسطه شرائین بجمیع بدن [illegible]

و این قوتیست که قلب و شرائین را تحریک [illegible] انبساط و انقباض میکند تا [illegible] بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود [illegible]

[illegible] گویند [illegible] از دماغ منبعث میشود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر میگردد

و [illegible] حس و حرکت کند [illegible] این قوت [illegible] قسم است [illegible] مدرکه [illegible] بدو قسم میشود اول [illegible] ظاهر [illegible] حواس ظاهر گویند

و این پنج است اول قوه باصره و آن قوتیست که موجود [illegible] دو عصب [illegible] که از مقدم دماغ [illegible] می آیند [illegible]

[illegible] الوان [illegible] حاصل میشود [illegible] عینین [illegible] باشد [illegible] و این قوتیست بواسطه [illegible]

[illegible] ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت شامه و آن قوتیست که بواسطه [illegible]

[illegible] که از مقدم دماغ [illegible] ادراک رایحه مشمومات کند سوم قوت ذائقه و آن قوتیست که بواسطه عصبه که در زبان [illegible]

[illegible] ادراک طعوم میکند چهارم [illegible] و آن قوتیست که در عصبه [illegible] معروف است [illegible] ادراک

کند پنجم قوت لامسه و آن قوتیست که موجود است در [illegible] اعضا که در جمیع بدن منتشر است [illegible] اجسام [illegible]

آن [illegible] میشود و قسم دوم مدرکه که [illegible] باطنی است و آنرا حواس باطنه گویند و آن هم پنج قوت است اول حس مشترک و آن قوتیست که [illegible] حواس ظاهر

[illegible] حس مشترک گویند و محل او مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال است [illegible]

بار بسیار و محل او موخر این بطن است سوم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف
به ترکیب بود همچو تصور انسان دو سر و یا تفصیل بود همچو تصور انسان بی سر و متفکره نیز گویند چون مطیع عقل باشد و محل او اول بطن اوسط
چهارم متوهمه است و آن قوتی است که ادراک معانی جزئیه کند که به محسوسات متعلق است مثل شفقت [illegible] و محل او آخر بطن اوسط دماغ است پنجم حافظه
است و آن قوتی بود که معانی متوهمه [illegible] آنرا ادراک کرده باشد نگاه دارد و او را ذاکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزی که فراموش شده باشد یاد آورد و او همچو
خزانه متخیله و متوهمه است و محل او بطن موخر دماغ است اما محرکه دو قسم است باعثه و فاعله و باعثه دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که
باعث شود بر تحریک جهت جذب نافع و غضبی آنست که باعث شود بر تحریک جهت دفع مضر و این [illegible] آنست که [illegible] الواقع [illegible]
بود و فاعله قوتی است که در عصب نفوذ کند تا بواسطه او عضل متشنج و مسترخی شود و بقبض و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله [illegible] باشد
و قوت طبیعی [illegible] حرکت است و مرکب [illegible] طبیعی است و آن مخدومه باشد برای بقای نوع یا شخص و خادمه باشد اما مخدومه که [illegible] بقای شخص است غاذیه
و نامیه است و غاذیه قوتی است که در غذا تصرف کند تا او را مشابه جوهر بدن گرداند و متصل و ملصق با عضا کند و نامیه قوتی است که آنچه غذا از او حاصل گردد [illegible]
بدن بر وضع و تناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقدار اعضا تمامی که نوع [illegible] آنست برسد و مخدومه که [illegible] است برای بقای نوع هم دو قسم است مولده
و مصوره مولده آنست که از خون صالح در رطوبت ثانیه تحصیل منی کند و او را مستعد قبول صورت انسان کند و مصوره آنست که باذن خالق تعالی [illegible] اعضا
مشکل و مصور گرداند و تجاویف و منافذ و مفاصل آن پیدا کند اما خادمه چهار است اول جاذبه است و آن قوتی است که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب و موافق باشد جذب
کند دوم ماسکه است و آن قوتی است که آن مجذوب را نگاه دارد تا هاضمه در وی عمل کند سوم هاضمه است و آن قوتی است که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مستعد
سازد که غاذیه آنرا [illegible] کند چهارم دافعه است و آن قوتی است که آنچه از تغذیه بدن فضله باشد [illegible] دفع گرداند و کیفیات اربعه خادم
این چهار اند اما حرارت بالذات همه را خادم است زیرا که این افعال حرکات است و آن مخصوص حرارت بود اما برودت بالعرض خادم ماسکه است جهت [illegible]
و خادم دافعه نیز باشد جهت منع تحلیل ریحی که مدفوع بود و یبوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض و خادم جاذبه و دافعه نیز باشد جهت [illegible]
[illegible] که جاذبه قوی است و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهت تسییل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادم مولده [illegible]
و العالم [illegible] مقاله سوم در اسباب فاعلی صحت و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در بیان سبب [illegible] اطبا [illegible]
بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که اول موجود شود و بعد [illegible] از احوال بدن حادث گردد [illegible] و جوب [illegible] گویند
او موجود شود و پس [illegible] از احوال موجود لازم آید آنرا حافظه گویند پس آنکه [illegible] از احوال بدن [illegible] سبب بادی سابق [illegible]
آنکه سبب باشد [illegible] چه سبب [illegible] گردد یا بغیر [illegible] بود همچو حرارت آفتاب و برودت هوا و امثال آن [illegible] گویند [illegible]
و سبب [illegible] بادی [illegible] گویند سبب [illegible] بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو امتلا که او را اول حاصل شود و سبب عفونت شود و آنرا سابق گویند و اگر
بی واسطه سبب حالتی شود و آنرا واصل گویند همچو عفونت که سبب تب شود و باید که [illegible] سبب [illegible] بود همچو [illegible] آب [illegible] استعمال آن بالعرض
بود همچو [illegible] آب [illegible] از اسباب فاعلی است [illegible] ممکن باشد [illegible] اگر ممکن [illegible] است [illegible]
طبیعت بود همچو عرق و [illegible] تفرق اتصال [illegible] باب اول در بیان اسباب ضروری
و او را از آن سبب ضروری گویند که مادام که انسان زنده باشد از آن [illegible] بود و اسباب عامه نیز گویند زیرا که احتیاج بدان عمومی است
و [illegible] صحت و مرض [illegible] این [illegible] نفسانی است و اگر [illegible]

اگر این عوارض با ابدانست اول مشروب اگر العرض است استفراغ ... و اگر ... بعضو ... و اگر ... شود باید

خواب ... و اگر باشد ... حرکت و سکون ... فصل گفته شود **فصل اول** در ... هوا ... ابدان محتاج است

از جهت ترویج و تعدیل روح ... آن و منع فضلات ... هوا چون بابدن ... موجب تقویت ... روح ... بسبب ... روح

... در ... بود ... هوا انست که ... بود ... بخارات ... هوا از مواضع ... و خندق ... مثل

... و ... از معادن ... مثل ... و از اشجار ... مثل ... بود ... شود ...

... هوا ... بود ... که هوا ...

... طبیعی بود یا غیر طبیعی ... طبیعی ... تغیرات طبیعی انست که بواسطه فصول ... شود ... بهار

... از ... و ... تا آخر ... بود و از اول ... از اول ... تا آخر ...

اول ... تا آخر ... انست که هوا معتدل بود ... حرارت و برودت و ... اشجار ... شود ...

مقابل ... بود ... و ... ظاهر شود ... انست که ... شود ... انست که ... کند ... فصول ...

با فصول ... موافق بود ... هوا ... با طبیعت ... باشد اعدل فصول بود و اقرب بان اعتدال حقیقی

... بود ... بود ... بواسطه ... حرکت آید ... انست که معتدل ...

و ... با اعتدال ... هوا ... طبیعت ... باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراط ...

موجب ... خون ... شود و اگر ... موجب ... اورا ... امراض ...

انست که هوا ... بود ... باشد ... شود ... طبیعت ... خشک ... بود

معتدل ... از جهت که در مقابل ... افتاده ... موجب ... اخلاط ... گرفت ... امراض ... سوداوی ...

... انست که باران بسیار ... گرم ... هوا ... طبیعت

... بود ... و ... بود و اگر ... موجب کثرت ... و تقویت ... افعال بود

و اما امراض ... و اگر ... اسهال ... امراض ...

... انست که باران بسیار آید ... تغیرات غیر طبیعی ... شود و ... بواسطه امور ... بود یا از

... انست ... مثل ... امور ... مثل ... اوقات

... و ... اول انکه بواسطه عرض ... بود و اگر ...

... شمال آن ... بود و اگر ... بود و اگر ...

معتدل ... بود ... انکه بواسطه ... باشد اگر ... باشد ... بود و اگر ... باشد گرم بود سوم انکه ...

... بود ... کثرت ... شود ... موجب ...

... آن ... شود ...

... انکه ... بود ... و اگر ...

١٤

بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهارست شمالی و آن بارد یابس است و موجب تقویت قوه هاضمه و تشنها بود و در اصلاح هوا کافی [illegible]

[illegible] اعضای عصبانی را مضر بود و جنوب و آن حار رطب است و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط و ارخای قوه و ثقل حواس [illegible] بود و بهترین

او آن باشد که در روز آید و صبا معتدل است و تحلیل لطافت موجب صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین اوقات آن باشد که اول روز آید [illegible]

با صبا از رطوبت و اغلظ و بهترین اوقات آن است که در آخر روز آید پس مسکنی که مهب [illegible] این ریاح [illegible] اکثر باشد هوای آن [illegible]

شود و قسم ششم آنکه بواسطه [illegible] بود هوا [illegible] خشک بود و از عفونت [illegible] و [illegible] رطب [illegible] مایل بود [illegible]

و [illegible] باشد و تغیر هوا موجب [illegible] بود و آن [illegible] آن [illegible] است که بهترین اوضاع [illegible] اعتدال است در [illegible]

و بهترین [illegible] شمال و صبا بود و خانه باید که مهب و ازین [illegible] گشاده بود و [illegible] بود [illegible] باشد و این [illegible] باشد که [illegible]

[illegible] بود و الاحمل که [illegible] این اعتدال [illegible] یا [illegible] که منافی طبیعت بود [illegible] و قسم [illegible] آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا [illegible]

باشد که هوا [illegible] خود [illegible] بخارات [illegible] و منافذ [illegible] متصاعد [illegible] هوا [illegible] گردد [illegible]

و [illegible] گردد و فساد و باید و مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه هوا [illegible]

سازد و فساد آن جمیع بدن سازد و مرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود زیرا که چون نباتات [illegible] حیوانات [illegible]

انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا میسازند و هر غذا که از آن ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون [illegible] موجب

هلاک گردد و قسم [illegible] آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید [illegible] که موجب [illegible] و نسل باشد و این تغیر یا موافق مزاج فصل باشد چنانکه گرمی

[illegible] در [illegible] همین [illegible] زیاده شود که فساد هوا [illegible] یا مخالف مزاج فصل بود چون [illegible] که [illegible] پیدا شود [illegible]

۱۵

فصل دوم در حرکات نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود و این حرکات یا بجهت خارج بود یا

داخل اگر بجهت خارج بود و دفعة حرکت کند چون غضب اگر بتدریج بود لذت و فرح اگر بجهت داخل بود و اگر دفعة بود خوف و فزع اگر بتدریج

بود حزن و غم و اگر از هر دو جهت بود و اگر اول داخل حرکت کند پس بخارج [illegible] بود و اگر بالعکس [illegible] بود [illegible] فرق میان غم و هم [illegible]

[illegible] گویند که [illegible] شده باشد و غم [illegible] گویند که واقع شده باشد و این عوارض [illegible] مزاج بود [illegible]

عوارض [illegible] موجب [illegible] و انفعال [illegible] گفته اند [illegible] که در خیال [illegible] آید [illegible]

متشکل شود [illegible] و مشاهده آن کند [illegible] فصل سوم در حرکت و سکون بدنی [illegible]

تحلیل فضلات [illegible] بدن [illegible] مسام [illegible] اشتها [illegible] حرارت [illegible] بود [illegible] و سکون [illegible] آن بود [illegible]

و [illegible] حرکت [illegible] که انسان [illegible] عظیم [illegible] از آن [illegible] باشد [illegible]

خاص [illegible] قرائت [illegible] اعضا [illegible] آواز [illegible] گوش [illegible] و نظر [illegible] اعتدال [illegible]

بود [illegible] آن [illegible] گفته شود فصل چهارم در خواب و بیداری [illegible] خواب [illegible] سکون است [illegible]

[illegible] استعداد آن باشد که هضم [illegible] و تقویت [illegible] کند و تخلص بدن [illegible] فضلات [illegible]

بخارات [illegible] اعضای عصبانی بود و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بیداری [illegible] اعضا [illegible] عقل [illegible] اخلاط [illegible] و از آن [illegible]

سود آید تا ترا ازین فصل معلوم شود که اول مشروب آن دو قسم است قسم اول آنکه چیزی بدو ترا سبب دیگری در میان بود و دوم آنست که بی فعل

انفعال بود بدان بیماری که تشخیص شود وآن این قسم است غذای مطلق و غذای دوائی و دوای مطلق یا دوای معتدل و دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن

متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند و تغییری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذا دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند

بکیفیت اخص مشابه او شود و غذائیت او بیشتر و دوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود دوای غذائی نیز گویند و دوای مطلق آنست که

بدن را متغیر شود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست که

بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و فساد بدن کند اگر جاری باشد بتحلیل

و اگر بارد بود باجماد و موجب هلاک شود و ما کول و مشروب بتقسیم دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه در بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر

بماده فقط بود غذا و اگر بهیئت فقط بود و در انجا صیت آن را دوا بالخاصیه اگر مرکبی موافق طبیعت بود تریاق و اگر مفرد موافق بود بادزهر

خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذائی و اگر بکیفیت و صورت بود دوا و انجا صیه اگر بماده و

صورت بود غذا و انجا صیه و اگر اثر آن بماده و کیفیت و صورت بود آنرا غذا دوائی و انجا صیه گویند و بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف

و کثیف و معتدل و هر یک ازین کثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل الغذا ازین مجموع بحسب الکیموس بردی و الکیموس معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم

بود و حاصل شده تقسیم و قسم دوم مشروب و بحث مست اول در آب بدانکه چون غذا در بدن گشت تا جاری اورا برساند و فرح

باید با صلاحیت قبول هضم و نفوذ و آب و بدرقه بود تا نفوذ تواند کرد و آن چیزی که ازین فایده حاصل شود آب باشد و آنرا فواید دیگر است

مثل محافظت رطوبت غریزی و تنقیه و تصفیه اخلاط و ترطیب بشره اعضا و تلطیف حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او

موجب استسقا و بوریت شود و بهترین آبها آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود و از شمال بجنوب رود و تیز

رود و سرد و گرم شود و زود و که بطرف مشرق گردد و بادشمال و بادصبا بر آن وزد و آفتاب بر آن تابد و بهر جهت که بجوشانند زود گرم شود و بتعجیل سرد

شود و بیکبار که بیاشامند تشنگی بنشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف است بنیه مگر گرم باشد اما از وجه

اما از جهت کثرت رطوبت زود بتعفن شود و اصلاح آن بطبخ است و آب کاریز ثقیل بود و آب چاه از آن ثقیل تر و مضر بود و آب شور و تند

مضر بود و آب شیرین اگر چه گرم بود تقویت معده کند و تسکین منع سیلان ثلث و هضم کند و نوشیدن آب خنک بهتر و قوی تر بود و تقویت معده و دل

و تلطیف نمی کند و کسر زیادتی تلیین طبع و تنقیه بلغم کند و آب گرم مضر و مفسد معده و غاسل او بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند و آب سرد

مقوی معده و منبه اشتها و مسکن غلیان بود و آب برف و یخ اعضای عصبانی را مضر بود و بحث دوم در شراب اگرچه کلام مجید بمنع و تحریم آن ناطق

است و مباشرت آن از جمله کبایر است و اخبار و احادیث در تحریم آن وارد شده اما چون بعضی اوقات بجهت تداوی بدان محتاج میشود و خصوص که در تشریح ایشان نیز

بشرطی مخصوص رخصت فرموده اند و اکثر حذاق در آن شروع نموده اند و بدیل و منافع آن پس ذکر آن لازم است از انواع و استعمال بیان میکنیم

انواع آن بحسب الوان و طعم و بوی و رایحه و قوام مشروع میشود اما بحسب سن بدانکه از ابتدا ظهور سکر و سه ماه حکم نو دارد و تا شش ماه متوسط گویند

و بعد از آن یکسال حکم کهنه دارد و شراب نو غذا بسیار و نفخ کند و منافذ را مسدود کند و فاسد و حاره باشد اما کهنه از آن زیاده و نفاخ تر و کمتر کند

و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و امراض بارده و بلغمی را مفید بود و حرارت تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود

و اما باعتبار لون بهترین الوان شراب احمر ناصع است پس اشقر یا قوتی آنگه زرد و بود و هر کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آورد و ابیض کم غذا بود

١٦

۱۷

فوائد الحمام

و تر طیب کند و اسود بدین نوع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین [illegible] مطلق ملائم بود و تولید کند [illegible] و جگر و سپرز را مضر بود و شراب [illegible]
باشد [illegible] دفع کند و احشا را مضر بود و شراب [illegible] تقویت معده و احشا کند و [illegible] آلات سینه را مفید بود و [illegible]
مضر بود و اما باعتبار رایحه شراب [illegible] و طیب رایحه تقویت [illegible] کند و [illegible] تقویت کند و [illegible] صحیح باشد [illegible]
کند و [illegible] باشد و موجب [illegible] بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ [illegible] کند و [illegible]
[illegible] و زایل شود و [illegible] غلیظ اما سپید [illegible] جگر و معده را مفید بود لیکن [illegible] و صفرا [illegible] گرم [illegible]
مقطع بود و [illegible] دفع کند و ادرار [illegible] و وجع مفاصل را مفید بود اما [illegible]
از آن تولد کند اما [illegible] کند و انچه [illegible] مزاج و طبیعت آن مختلف بود و [illegible]
شود و اما اسکار کند اما منفعت شراب [illegible] منفعت [illegible]
[illegible] نشاط و موجب [illegible] شجاعت سخاوت و منع [illegible]
[illegible] خاطر بود و آنچه [illegible] حرارت غریزی [illegible] مسام [illegible] و تقویت [illegible]
[illegible] و ترقیق و تصفیه اخلاط و التیام [illegible] سودا [illegible] و اسهال عرق و ادرار [illegible]
و [illegible] که آلت عقل [illegible] که اشرف مخلوقات [illegible] انسان [illegible]
[illegible] شهوت طعام [illegible] و منافع [illegible] غفلت [illegible] و نسیان [illegible]
حواس [illegible] تولد کند و [illegible] اعتدال [illegible]
دل بود و [illegible] شهوت طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و چون [illegible]
حمام [illegible] اما جماع [illegible] افعال [illegible] زیرا که مبدأ او قوت [illegible]
[illegible] حرارت و ریح [illegible] بدان عضو میکند و قوت طبیعی [illegible]
و انثیان [illegible] مخصوص [illegible] اعضا نوعی از امراض [illegible] افعال [illegible]
صادر شود [illegible] این قوت [illegible] چون [illegible] اعتدال [illegible]
حرارت غریزی و تفریح و تقویت [illegible] سودا [illegible]
[illegible]
[illegible] حمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
شهوت جماع [illegible] اعضا ضعیف گردد [illegible]
باشد [illegible]
و [illegible] انسان از آن [illegible]

[illegible]

کننده [illegible] سن نمو [illegible] سن کهولت [illegible]

سن جوانیست اول سن نمو از ابتدا [illegible] گویند ابتدای آن سن طفولیت است و آن تا وقتی است که مولود استعداد [illegible] بعد از آن سن [illegible] بعد از

[illegible] بعد از آن سن [illegible] و بعد از آن سن غلامیت [illegible] و این سن نمو باشد [illegible]

سن نمو [illegible] سال [illegible] سن وقوف و آن را سن شباب گویند و بعد از انقضای سن نمو باشد تا قریب چهل سال [illegible]

[illegible]

18

[illegible]

ولادی بود و لیکن بمدت عضو [illegible] با استرخا یا از حرکت باشد [illegible] و سبب تفرق اتصال [illegible] و اکال [illegible]

لذاع بود یا امتلا خلطی باریکی [illegible] یا شدت و [illegible] یا تحلیل ترکیبی [illegible] بود [illegible]

و سوء مزاج [illegible] بود و سبب [illegible] بود که [illegible] گردد [illegible] که [illegible] شود [illegible]

و وقت [illegible] و ضعف عضو [illegible] الاتساع [illegible] نباید که [illegible]

[illegible] که عبارت از احساس و ادراک [illegible] بود و من حیث [illegible] مختلف بود [illegible] تفرق اتصال [illegible]

متعدد و سببهای آن نیز متعدد و مختلف بود و انواع [illegible] اول حکاک و سبب آن خلطی [illegible] خشن و سبب آن

خشن بود و سوم ناخس و سبب آن [illegible] تیز بود [illegible] و سبب آن خلطی باریکی بود که [illegible]

از جهت طول [illegible] و سبب آن [illegible] بود که [illegible] عضو تنگ کند [illegible] و سبب آن [illegible] بود که میان [illegible]

[illegible] شود [illegible] و سبب آن [illegible] بود که میان [illegible] شود [illegible] و سبب آن [illegible] بود [illegible]

ناخس [illegible] و سبب آن [illegible] بود که میان [illegible] اعضا [illegible] شود [illegible] و سبب آن [illegible]

آنست که ماده [illegible] بود [illegible] محسوس شود [illegible] و سبب آن خلطی [illegible]

بود [illegible] و سبب آن [illegible] بود [illegible] و سبب آن [illegible]

گویند [illegible] گویند یا خلطی [illegible] گویند [illegible] باشد [illegible] گویند [illegible]

آن خلط [illegible] و سبب آن [illegible] بود که [illegible] عضو [illegible]

19 ثقل کنند [illegible] بود که [illegible] اعضا [illegible] شود [illegible] همچون سرطان [illegible]

[illegible] مخدرات و خواب [illegible] و سبب [illegible]

[illegible] یا حرکت [illegible] و ضعف [illegible]

زیرا که این سبب [illegible] عضو [illegible] سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق الاتصال [illegible]

سوء المزاج بود [illegible] اگر [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] همچون [illegible]

[illegible] **مقاله چهارم** [illegible] احوال اعراض [illegible] **باب اول** در احوال اعراض [illegible]

[illegible] افعال [illegible] انسان [illegible]

آن [illegible] افعال بود [illegible] که [illegible] مرض [illegible] افعال [illegible]

و [illegible] همچون [illegible] و مرض [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] و مرض [illegible]

[illegible] و میان ایشان [illegible]

[illegible] مرض [illegible] مرض باشد [illegible]

[illegible]

مرض باشد چون [illegible] مرض باشد [illegible] مرض [illegible] شود [illegible] سبب [illegible] شود و باشد [illegible]

[illegible] مرض [illegible] مرض باشد [illegible] مرض [illegible] شود [illegible] باشد [illegible] سبب [illegible] شود [illegible]

[illegible] مرض [illegible] باشد [illegible]

جنس اول امراض [illegible] باشد [illegible] جنس دوم امراض [illegible]

امراض [illegible] خلقت چهار است اول مرض شکل آن است که شکل عضو از مجری طبیعی متغیر شود [illegible]

[illegible] دوم امراض مجاری [illegible] تنگ شدن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سوم امراض [illegible] باشد [illegible]

[illegible] امراض [illegible] مرض [illegible] عضو [illegible]

[illegible] بالنقصان [illegible] مرض [illegible] طبیعی [illegible]

[illegible] طبیعی [illegible] بالنقصان [illegible] خلقت [illegible] مرض [illegible] عضو [illegible]

جنس سوم از امراض [illegible] تفرق اتصال است و اسم این مرض [illegible] تفرق اتصال [illegible] باشد [illegible] گویند اگر

[illegible] باشد [illegible] گویند [illegible] شده باشد [illegible] گویند اگر [illegible] شده باشد [illegible] گویند اگر [illegible] گویند اگر

[illegible] گویند اگر [illegible] گویند [illegible] خوانند اما

مرض [illegible] امراض [illegible] شود [illegible] امراض [illegible] بود [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] شود [illegible]

[illegible] بود [illegible] بود [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]

[illegible] بود [illegible] بود [illegible] عضو [illegible] بود [illegible] عضو بود [illegible]

[illegible] باشد [illegible] شود [illegible] مرض [illegible]

[illegible] باشد [illegible] گویند [illegible] نقصان [illegible]

باب دوم در علامات و دلائل [illegible] فصل [illegible] مقدمه [illegible] علامت [illegible] استدلال کنند [illegible] شود

[illegible] مرض [illegible] کنند [illegible] مرض [illegible]

[illegible] علامات [illegible] لازم مرض [illegible] نبض [illegible] اعراض ظاهری [illegible]

[illegible] نوع مشکل تر بود [illegible] استدلال [illegible] افعال [illegible]

طبیعی [illegible] افعال [illegible] عضو [illegible] افعال [illegible]

[illegible] دماغ [illegible] معده [illegible] مرض [illegible] دلیل [illegible]

دلیل [illegible] مرض [illegible] شکل [illegible] خود [illegible]

[illegible] فصل اول در علامات امزجه [illegible] دانستن [illegible]

اعتدال آن دلیل معتدل مزاج بود و میل آن بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم لمس است نرمی دلالت حرارت و رطوبت
بود و سختی دلیل برودت و رطوبت و اعتدال [illegible] دلیل [illegible] و یبوست [illegible] دلیل حرارت و یبوست سوم لون است بیاض لون دلیل
برودت بود و حمرت دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا [illegible] کثرت سواد و جعودت آن دلیل حرارت
مزاج کند و شقرت و حمرت بر اعتدال [illegible] برودت پنجم هیئت اعضاست سعت عروق و سینه و عظم [illegible] دلیل حرارت
بود و ضد آن دلیل برودت ششم کیفیت انفعالات است سرعت انفعال از کیفیتی از کیفیات دلیل غلبه آن کیفیت بود هفتم افعال طبیعی است [illegible]
آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت [illegible] دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل [illegible]
بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی است [illegible] کثرت کلام و سرعت انفعال دلیل
حرارت بود [illegible] دلیل [illegible] بود [illegible] آن دلیل حرارت بود
و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر [illegible] کند و قلت آن بر یبوست فصل دوم در علامات امتلا [illegible]
اخلاط صالحه بود و علامات امتلا [illegible] ثقل اعضا و کسل و ضعف [illegible] عروق [illegible] و غلظ قاروره [illegible]
علامات غلبه دم ثقل سر [illegible] حواس [illegible] حمرت لون [illegible] زبان [illegible]
[illegible] علامات غلبه بلغم [illegible] اعضا [illegible]
خواب [illegible] حواس [illegible] آب [illegible] علامات غلبه صفرا صفرت لون [illegible]
[illegible] علامات غلبه سودا [illegible]
و وسوسه و خوف [illegible] فصل سوم در نبض [illegible] قلب و شرایین [illegible]
مرکب است از انبساط و سکون و انقباض و سکون [illegible]
[illegible] اول طویل [illegible]
قصیر [illegible] در مقابل طویل بود و سوم معتدل [illegible] چهارم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
عظیم بود و سوم معتدل [illegible] چهارم [illegible]
[illegible] سریع [illegible]
[illegible] سکون [illegible]
متواتر [illegible] سکون [illegible] متواتر [illegible] معتدل [illegible]
[illegible] اول صلب [illegible]
[illegible] مقابل صلب [illegible] معتدل [illegible]

٣١

اسباب بعضه بود دوم بارد و او در مقابل حار بود سوم معتدل در حرارت و برودت جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو و آن سه قسم است اول

ممتلی و او چنان باشد که از اندرون عروق چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی او در مقابل ممتلی بود سوم

معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسم است اول قوی و آن است که از انبساط [illegible] کو بود و سبب آن [illegible]

از [illegible] معتدل [illegible] دوم ضعیف او در مقابل قوی بود سوم معتدل در قوت و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف و آن دو قسم

اول مستوی [illegible] باشد که [illegible] بود **دوم مختلف** او در مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم است

منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آن است که اختلاف او [illegible] باشد یعنی [illegible] مختلف غیر منتظم آن است که اختلاف

او [illegible] باشد [illegible] ظاهر شود **جنس نهم** ماخوذ است از [illegible] حسن الوزن [illegible] باشد [illegible] الوزن [illegible] است

که [illegible] بود یعنی وزن آن [illegible] مناسب مزاج [illegible] بود دوم [illegible] الوزن سوم [illegible] و این [illegible]

[illegible] بود [illegible] باشد [illegible] بود دوم [illegible] الوزن آن [illegible]

[illegible] باشد [illegible] سوم خارج الوزن آن [illegible]

[illegible] لکن [illegible] را که [illegible] و [illegible] الایقاع [illegible] نقرات [illegible] و [illegible]

[illegible] اگر این نسبت متفق بود [illegible] آن [illegible] باشد از منتظم [illegible] الا [illegible]

انواع نبض [illegible] اول [illegible] است آن [illegible] مختلف بود در سرعت [illegible] اول [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بحرکت غزال [illegible] آن نبض باشد مختلف در عظم [illegible]

محسوس [illegible] و آن نبضی [illegible] اما [illegible] امتلا [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] مختلف باشد [illegible] جنس [illegible] است

[illegible] متحرک شود [illegible] ضعیف [illegible] اول [illegible] ضعیف شود [illegible] الا آنکه [illegible]

[illegible] ضعیف [illegible] و [illegible] آن است که [illegible] سکون [illegible] متحرک گردد [illegible]

[illegible] و او آن است که [illegible] سکون باشد متحرک گردد [illegible] و او آن است که [illegible]

[illegible] او آن است که [illegible] حرکت [illegible] محسوس [illegible]

و او آن است که [illegible] **فصل چهارم** در [illegible] نبض [illegible]

اما نبض [illegible] سریع و متواتر بود اما نبض [illegible]

بود [illegible] قوت [illegible] انقباض [illegible] انبساط [illegible] باشد [illegible]

انبساط [illegible] بود [illegible] آن است که زمان انقباض از انبساط [illegible] بود [illegible]

[illegible] آن است که زمان انبساط [illegible] انقباض [illegible] نبض [illegible] معتدل [illegible]

[illegible] سریع و متواتر [illegible] ضعیف [illegible] اما [illegible]

[illegible] نبض [illegible] عظیم [illegible] اگر [illegible] نبض سریع و متواتر [illegible]

[illegible] ۲۲

۲۴

و باشد که در تن بود اما باعتبار ریاضت اگر بحسب تب [illegible] نبض قوی عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحسب تب [illegible] نبض عظیم و قوی تا نبض شود

و در سرعت و تواتر زیاد اگر با فراط بود نبض [illegible] شود اما باعتبار حمام اگر حمام آب گرم بود و باعتدال باشد و بحسب تحلیل [illegible] نبض [illegible]

و قوی گردد و اگر تحلیل [illegible] غیر متفاوت و اگر تحلیل از افراط بود سریع و متواتر باشد [illegible] نبض اندر قوت زیاد کند و در سرعت [illegible]

تا نبض اگر با فراط بود ضعیف و بطی صغیر و متفاوت بود اما باعتبار عوارض نفسانی در [illegible] غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در [illegible] عظیم

بطی و متفاوت بود و در سرور [illegible] و غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فزع و ترس [illegible] مختلف بود اما نبض [illegible] عظیم و سریع [illegible] و اگر

متفاوت شود [illegible] و متواتر شود [illegible] اما نبض [illegible] اگر ورم حار بود نبض منشاری و صلب [illegible] و در ابتدا سرعت و تواتر [illegible]

و در ورم بارد نبض [illegible] بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری بود والله اعلم بالصواب **فصل پنجم در قاروره** و آن را تفسره نیز

گویند و استدلال از آن باعتبار [illegible] بود **جنس اول** [illegible] آن [illegible] باشد اول [illegible]

[illegible] کند دوم [illegible] و دلیل [illegible] باشد سوم [illegible] و دلیل [illegible] بود چهارم [illegible] حرارت کند [illegible]

از [illegible] ششم [illegible] و دلیل حرارت [illegible] باشد **جنس دوم** [illegible] و آن [illegible] است اول [illegible] و دلیل [illegible] باشد دوم [illegible]

و حرارت [illegible] سوم [illegible] بود چهارم [illegible] و دلیل [illegible] بود و [illegible] و دلیل [illegible] باشد **جنس سوم** [illegible]

پنج است اول [illegible] و آن دلیل [illegible] بود دوم [illegible] و آن دلیل [illegible] باشد سوم [illegible] و آن دلیل [illegible]

[illegible] و دلیل [illegible] بود چهارم [illegible] و آن دلیل احتراق اخلاط بود پنجم [illegible] و دلالت کند بر احتراق [illegible] و دلیل هلاک

بود **جنس چهارم** [illegible] اول [illegible] باشد [illegible] و دلالت کند [illegible]

[illegible] دوم اسود [illegible] و دلیل [illegible] احتراق آن باشد سوم اسود [illegible] و آن دلیل [illegible]

باشد چهارم [illegible] و آن دلالت بر احتراق [illegible] کند و بول [illegible] و دلیل [illegible] حرارت [illegible] بود

[illegible] باشد خصوص [illegible] اما اگر [illegible] سیاه [illegible] آن [illegible]

[illegible] و آن [illegible] است اول [illegible] آن دلیل [illegible] بود [illegible] دوم [illegible] و آن [illegible]

بود و دلیل [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] شیر بود و دلیل [illegible] باشد [illegible] و دلیل [illegible]

بول [illegible] و دلیل [illegible] بود و دلیل بحران [illegible]

[illegible] و دلیل هلاک بود و از الوان بول [illegible] است که [illegible] باشد و آن دلیل [illegible]

و دیگر آنست که [illegible] باشد و آن دلیل [illegible] باشد **جنس دوم** از [illegible] بول [illegible] و آن [illegible] است اول

[illegible] و آن دلالت کند بر [illegible] و آن دلیل [illegible] و آن [illegible] باشد که دلیل [illegible]

یا انفجار اورام یا انفتاح [illegible] باشد [illegible] بول [illegible] باشد [illegible] سوم [illegible]

[illegible] و آن دلیل [illegible] بود **جنس سوم** [illegible] و بول [illegible] و آن [illegible] است اول [illegible]

و دلیل [illegible] مزاج و نقصان حرارت غریزی بود [illegible] آن دلیل [illegible] بول [illegible] سوم [illegible] و آن [illegible]

حار و دلیل [illegible] حرارت غریزی بود و یا دلالت بر [illegible] حرارت غریبه [illegible] باشد چهارم [illegible]

و آن دلیل غلبهٔ دم باشد پنجم خریف الرابعة و آن دلیل فساد صفرا بود ششم ربیع الرابعة و آن رسوب ناکی باشد و آن دلیل فساد رطوبت

بود و بعضی چهارم سبب حار و رطوبت و مائیت ... بود و ... آن ... بود که ... بول بود و سودا و ... دلیل ...

و ... آن دلیل ... اخلاط و کثرت آن دلیل ... بود ... پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که ...

باشد ... دلیل ... یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن باشد که ... دلیل استفراغ رطوبات زائده بود یا ذوبان اعضا

... ششم صفا و کدورت و آن غیر رقت و غلظت بود ... کند سبب ... اختلاط ... مواد ... دلالت ...

... کند ... هفتم رسوب و رسوب ... باشد ... بود و ... استدلال ... و از

... کند اول ... و آن طبیعی بود یا غیر طبیعی ... سفید ... متصل الاجزا ... و چون ... کنند ...

... شود و متفرق گردد ... ثانی ... نضج ... دوم ... آن ... اول ...

... بود ... باشد ... بود ... اگر ... بود ... دلیل ... ذوبان اعضا ... و اگر

... بود ... سفید باشد دلیل ... بود ... اگر سفید بود ... دلیل ... بود ... ذوبان اعضا

و اگر سرخ بود ... اگر ... بود ... بود اگر سفید باشد دلیل ...

... بود و اگر سرخ ... سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سوم ... آن ... سبب آن ... بود چهارم ...

... دلالت کند ... و آن دلیل ... بود ششم ... آن دلیل ... بود ... و آن ... ۲۴

... باشد و آن از اختلاط خام و ... رطوبت و حرارت ... باشد ... نقطه ... آن ... اعضا ... از ...

... آن دلیل ... اگر سرخ بود ... اگر سفید باشد ... مثانه ... کند

که ... باشد اگر ... باشد و دلیل ضعف ... باشد اگر ... دلیل ...

و ... بود دوم استدلال ... آن ... اول ... بود ... باشد ...

... دوم ... باشد و دلیل ... باشد سوم ... اگر طبیعی ... باشد و اگر غیر طبیعی ... باشد ...

دلالت ... استدلال ... و دلیل ... بود ... و اگر کند ...

... کثرت ... بود چهارم استدلال ... شدت ... آن بول ... کند ... آن باشد و اگر

... بود ... کند ... پنجم استدلال از ... اگر ... باشد دلیل ... باشد و اگر ...

باشد ... که بول ... سفید و غلیظ ... بود و از بول مردان ... بود ... آن ...

و بول ... آن ... بود ... بول ... بول صبیان سفید غلیظ ... بول ...

... معتدل القوام بود و بول ... بود و بول مشایخ ... باشد فصل ششم در ... استدلال ... از ...

کنند اول ... آن ... بود ... دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد ... بود یا ...

که ... باشد دوم ... آن ... دلالت ... کند و ... دلیل ... باشد و اگر

... باشد ... ضعف ... باشد ... اگر ... باشد از تحلل حرارت ... غذیه

[illegible]

یا طول کشد بود و اگر رطوبت مخلوط باشد دلیل به کثرت رطوبات و قلت مرار بود و سوم استدلال از لون و آنکه لون براز
طبیعی آنست که نارنجی بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن غلبه بلغم و سدد مجاری
مراره باشد و سیم یرقان بود و اگر بوی سیم از آن آید دلیل تعفن قریح بود و خفت آن از حرارت [illegible] باشد [illegible]
براز سیاه الوان بول بود و چهارم استدلال از هیأت آن و هیأت طبیعی وی آنست که متصل بود و اگر منقطع بود [illegible] دلیل کثرت [illegible]
استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت اقتضا کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود و ضعف ماسکه اگر تاخیر کند دلیل [illegible]
از ضعف هاضمه یا دافعه یا بسیاری امساک یا تناول قابض بود و ششم استدلال از رایحه اگر تن آن [illegible] باشد [illegible] از عفونت اخلاط یا
ذوبان اعضا بود و [illegible] اعتبار به رایحه بول [illegible] هفتم استدلال از زبد آن و زبد ولاتب [illegible] کثرت ریاح کند و براز طبیعی آنست که
متشابه الاجزا بود و معتدل [illegible] در رقت و غلظت و از قراقر خالی بود و منتن شدید الرایحه نباشد [illegible] بود و غیر لازق [illegible] فصل [illegible]
در بحران آنکه بحران عبارتست از تغییر عظیم که دفعة واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را به سلطان و مرض را به دشمن [illegible]
و بدن را به مملکت و روز بحران را به روز قتال پس اگر در این روز سلطان که طبیعت است بر دشمن که مرض است [illegible] غالب آید و از مملکت [illegible]
آن را بحران تام جید گویند و این بحران موجب صحت بود [illegible] و اگر سلطان غالب شود لیکن [illegible] چنانکه دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد
به مقاومت دیگر آن را بحران ناقص جید گویند و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود و [illegible] سلطان را [illegible] و مملکت [illegible]
آن را بحران تام ردی گویند [illegible] باشد و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یک بار دیگر مقاومت کند تا مملکت را تمام تسخیر کند آن را بحران
ناقص ردی گویند و مدا آنکه انتهای مرض به بحران باشد یا به تحلیل ماده به تدریج [illegible] بحران یا انتقال ماده از عضو به عضو [illegible] بحران [illegible]
گویند پس اگر ماده از عضو [illegible] نقل کند انتقال جید گویند و اگر از عضو شریف به عضو [illegible] نقل کند [illegible] گویند و بحران [illegible] آنست که [illegible]
تام در روز باحور واقع شود و بحران به دفع ماده باشد نه به انتقال [illegible] آن [illegible] شود و بحران [illegible] بیشتر باشد
و همچنانکه در روز جنگ [illegible] از طرفین [illegible] مشغول [illegible] و [illegible] و خوف و تحیری [illegible]
نیز امور [illegible] و سوء حال مریض واقع شود و بحران که به دفع ماده باشد یا به اسهال یا قی یا ادرار یا عرق و [illegible] ماده [illegible]
از [illegible] آید برآنکه طبیعت کدام جهت دفع ماده کند اما علامات قی [illegible] و غثیان [illegible] و [illegible]
[illegible] و علامات اسهال [illegible] قراقر [illegible] و عدم علامات قی بود و علامات رعاف [illegible] گوش [illegible]
[illegible] بود و علامات ادرار [illegible] و کثرت بول و علامات عرق [illegible] بود و [illegible] بود [illegible] و [illegible]
واقع شود و ماده رقیق دفع کند [illegible] بحران [illegible] اکثر [illegible] و [illegible] اگر در ابتدای مرض واقع شود [illegible]
[illegible] بود و در انتها تام باشد و در انحطاط [illegible] باشد و [illegible] آنست که [illegible] بحران
که ایام باحور [illegible] اول آن چهارم روز مرض است و باشد که در امراض حاده تقدیم کند و در سیوم واقع شود و بحران [illegible]
باشد به بحران [illegible] و [illegible] باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بد باشد و اگر در هفتم بحران واقع شود [illegible] باشد و در [illegible]
بحران است و این روز بحران جید [illegible] واقع شود و [illegible] به بحران یازدهم و اگر روز دهم بحران واقع شود بد باشد [illegible]
واقع شود اگر شود بد باشد و [illegible] بحران است [illegible] بحران [illegible] و [illegible] و از دهم بحران بد باشد [illegible]

[illegible]

روز [illegible] بحران [illegible] روز بحران [illegible] بود بحران [illegible] باشد و روز [illegible] بحران است [illegible]

بحران [illegible] و اگر [illegible] بحران واقع شود و باشد [illegible] روز بحرانست [illegible] روز [illegible]

بحرانست [illegible] بحران [illegible] واقع شود [illegible] روز بحرانست و بعد از آن [illegible] بعد از آن واقع شود [illegible]

روز [illegible] بحرانست و بعد از آن [illegible] و بحران نباشد [illegible] یعنی [illegible]

واقع شود **فصل** [illegible] **در علامات** [illegible] **از امراض** [illegible] علامات [illegible] امراض [illegible] خوف [illegible] عقل [illegible]

[illegible] بحران [illegible] خواب [illegible] بحران [illegible] خواب [illegible] علامات [illegible] باشد

و علامات [illegible] افتادن [illegible] گشاده ماندن [illegible] شدن گوش [illegible] شدن [illegible]

[illegible] دست [illegible] انگشت [illegible] شدن [illegible] افتادن [illegible] گردانیدن [illegible] دست [illegible]

[illegible] گفتار [illegible] گفتن [illegible] اضطراب [illegible] بحران [illegible] نشستن [illegible] شنیدن [illegible]

[illegible] اول مرض [illegible] علامات بد بوده [illegible] حاره [illegible] سودن [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] سیاه [illegible] سیاه [illegible] علامات بد است [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] زبان [illegible] سیاه [illegible] شدن ناخن [illegible] کشیده شدن [illegible]

[illegible] گشاده ماندن چشم [illegible] دلیل مرگ بود [illegible]

[illegible] بحران [illegible] آن باشد که [illegible] آن [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] بحران [illegible] علامات [illegible] اول مرض [illegible]

[illegible] اول مرض [illegible] الانذار بالحوادث و الانتقال من علة الی اخری [illegible] باشد که [illegible]

[illegible] سیلان [illegible]

[illegible] باشد [illegible] اعضا [illegible]

[illegible] سیلان [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] چشم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] علامات [illegible]

[illegible] باشد [illegible] سیلان [illegible] باشد [illegible]

[illegible] عرق [illegible] بول [illegible] انتقال

[illegible] اسهال [illegible] اسهال [illegible]

[illegible] سعال [illegible] اعضا [illegible]

[illegible] **باب اول** در حفظ صحت و این باب [illegible]

[illegible] **فصل اول** [illegible] باید [illegible]

۲۶

و از تعب و بوی [illegible] نیز احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از [illegible] بسبب [illegible] واقع شود [illegible] باشد و چون [illegible] رسد

همان احتراز [illegible] سکنجبین [illegible] تلطیف غذا و اسقاط شهوت گل کنند [illegible] مولود را باید که در خانهٔ معتدل [illegible] و چون جدا شود

ناف او از بالا چهار انگشت قطع کنند و خرقه [illegible] بمالید و بران نهند و مولود را با آب گرم و نمک بشویند [illegible] آب [illegible]

و اگر با آن آب سماق [illegible] و حلبه [illegible] باشد بهتر بود و بعد از آن آب فاتر [illegible] بشویند و [illegible] عسل [illegible] دهند [illegible]

بجای خود نهند و برقع بندند در خانهٔ تاریک پرورش دهند [illegible] برقع او [illegible] کنند [illegible] فاتر [illegible] شیر [illegible]

نسبت با طفل [illegible] اگر [illegible] صحیح المزاج باشد [illegible] تا چهل روز شیر مادر ندهند [illegible] تا چهل روز [illegible]

دایه گیرند [illegible] که خوش شکل [illegible] بوده [illegible] سال او میان بیست و پنج و سی [illegible] بود و معتدل [illegible]

شیر او [illegible] معتدل [illegible] باشد و شیر [illegible] چنانکه گفته شد چهل روز [illegible] معتدل [illegible]

کنند و در ابتدا [illegible] پستان [illegible] پس [illegible] طفل نهند [illegible] کنند [illegible] و اگر شیر [illegible] معتدل

مثل سکنجبین ساده [illegible] خواه [illegible] معتدل مفید بود و اگر شیر [illegible] غلیظ [illegible] تناول کنند و اگر شیر بسیار [illegible]

[illegible] تقلیل غذا کنند و [illegible] پستان [illegible] سر که [illegible] و اگر [illegible] عارض شود [illegible] طفل [illegible]

[illegible] دو سال [illegible] و چون [illegible] طعام باشد آب [illegible] دهند [illegible] طعام [illegible] و شیر [illegible] عسل [illegible] و چون [illegible]

بر آمدن دندان [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] العسل و نمک بشویند [illegible] دهند و در وقت [illegible] گفتن [illegible] زبان [illegible] که او [illegible] عارض شود [illegible]

[illegible] که اطفال [illegible] بسیار عارض شود [illegible] استطلاق شکم [illegible] سرکه گرم [illegible]

طلا کنند [illegible] تخم [illegible] بدهند [illegible] مفید است و اگر [illegible] شود [illegible] آب [illegible] دهند و

[illegible] عسل [illegible] شکم مالند و [illegible]

و آب گرم [illegible] طفل [illegible] گرم [illegible] عسل [illegible] دهند [illegible] کنند [illegible]

[illegible] سال [illegible] شیر [illegible] دهند [illegible]

[illegible] گوش [illegible] و اگر [illegible] گوش [illegible] عسل [illegible]

[illegible] گردن [illegible] طلا کنند [illegible] آب گرم [illegible]

[illegible] شکم مالند [illegible] بود [illegible] باید که [illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

و در [illegible] عروق [illegible] و خون [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible]

۲۷

خوارق طفل را [illegible]

[illegible]

[illegible] و مورد و گلنار و پوست انار و [illegible]

بجوشانند و در آن آب نشانند یا آن آب بر کرسی یا پارچهٔ [illegible] کرده و بر آن جا نهند یا آب برگ بارتنگ بر مقعد بمالند و [illegible]

سیاه و [illegible] و سپندان با روغن گاو بهم نهند و آنچه گرم کنند و [illegible] بر آن اندازند و بر آن نشانند یا زرده تخم مرغ نیمبرشت بر سر نهند و بر

آن نشانند یا [illegible] آن [illegible] و در [illegible] هر دو خورد و در [illegible] مقعد [illegible] عروق و [illegible] بهم نهند و [illegible]

و [illegible] بسیار گران استعمال نمایند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود [illegible] و زهره گاو و تخم حنظل بر شکم طلا کنند و چون طفل [illegible]

[illegible] باید ایشان را با لهو و لعب [illegible] کنند تا قوت گیرد و [illegible] از خوف و غضب و [illegible] اخلاق [illegible] و چون قوت و بدن [illegible]

پدید آید باید که [illegible] مشغول شود [illegible] الثانیه است و چون شش ساله شود [illegible] بسپارند و در آسایش دادن بتدریج کم میکنند

[illegible] کار و شغل نیز مشغول شود [illegible] الامور [illegible] با اخلاق حمیده [illegible] شود فصل [illegible] تدبیر فصول [illegible] فصل

ربیع [illegible] و زمستان [illegible] باشد در حرکت باید منبسط گردد و تدبیر آنست که آن را کم کنند به تقلیل [illegible] غذا و استفراغ آن [illegible] باید

یا اسهال کنند بسبب [illegible] و [illegible] شدیده و کثرت حرکات و استحمام و از کثرت اکل لحوم و حلاوت و شراب احتراز باید

کرد و اشربه [illegible] مثل شراب [illegible] و لیمو و صندل و ریباس و [illegible] اقتصار کنند و از اغذیه [illegible] و امثال آن [illegible] باشد و در فصل

تابستان [illegible] مشغول باید بود و در [illegible] و آن که [illegible] و دخان [illegible] بسیار [illegible] و از حرکات عنیفه [illegible]

و کثرت مجامعت و اکل و شرب شراب [illegible] احتیاط نمایند و [illegible] کم [illegible] و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه [illegible]

خورند و از جامه‌ها [illegible] استفراغ [illegible] کنند و در فصل خریف از [illegible] باید و از [illegible] و از [illegible]

و کثرت اکل و شرب شراب و اکل فواکه و استحمام [illegible] احتیاط باید کرد و اگر [illegible] باشد در [illegible] استفراغ [illegible] باید کرد و در وسط آن

استفراغ [illegible] و در فصل زمستان [illegible] باید [illegible] حرکات [illegible] و کثرت اغذیه و لحوم و شراب [illegible] مفید بود و از [illegible]

[illegible] باید کرد و اگر [illegible] بپوشند [illegible] بالعود و المسک [illegible] بر آلیس کرده و تدبیر آنست که تقلیل اخلاط [illegible] کنند به تقلیل

[illegible] و اصلاح [illegible] کنند [illegible] مثل [illegible] و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک [illegible] مثل عود و عنبر

[illegible] و [illegible] پوست انار و مورد و [illegible] زعفران و باید که [illegible] و گلاب و سرکه [illegible]

[illegible] و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و [illegible] احتراز نمایند [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] و از اشربه [illegible] و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه اقتصار [illegible] کنند و آب [illegible]

[illegible] شراب [illegible] مفید بود و [illegible] فاروق و [illegible] مفید بود و [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] اوراق [illegible] فصل [illegible] شراب [illegible]

لازم است که اغذیه [illegible] و گوشت [illegible] اقتصار نمایند [illegible] که بهترین غذا آنست که از وی خون [illegible] حاصل شود و لذیذ بود

[illegible] و گوشت [illegible] یکساله [illegible] قریب [illegible] باشد [illegible]

گفته [illegible] بهترین قوت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق بود [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کنند [illegible] بهترین [illegible]

۲۸

که غفته الطبع لذیذ باشد و جمیع میان الوان اطعمه کنند که موجب تحریک طبیعت شود و بیک غذا [illegible] نباید کرد و [illegible]
آرد و اعصاب را مضر بود و در غذا آنچه موجب کسالت باشد [illegible] و چیزی که میل کند و بدن را گرم کرده و مزاج [illegible]
آورد و چشم را مضر بود و دفع مضرت [illegible] کنند و [illegible] زبان [illegible] و [illegible]
[illegible] غذا باید خورد که بحرارت مایل بود [illegible] باشد [illegible] و در ربیع [illegible] غذا معتدل [illegible]
مزاج [illegible] اغذیه مرطبه بارده مثل [illegible] کدو و کشک جو [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مثل [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] معتدل [illegible] حرارت مثل [illegible] گوشت بره و [illegible] غذا آنست که [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] غذا [illegible] غذا [illegible] حرکت خفیفه [illegible] مطلوب
اما حرکت عنیفه نباید کرد و شراب و [illegible] غذا هضم نشده [illegible] غذا [illegible] غالب [illegible] باشد
غذا [illegible] لطیف مقدم باید داشت [illegible] اغذیه لطیف نباید خورد [illegible] سکون [illegible] اغذیه غلیظ
باید خورد [illegible] اغذیه غلیظ [illegible] که بعد از غذا احساس [illegible] کند غذا [illegible] باید خورد [illegible]
[illegible] اگر امتلا [illegible] غذا [illegible] باشد [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] غذا [illegible] باید [illegible]
[illegible] اصلاح بارده [illegible] مضرت اشیا [illegible] باید [illegible]
[illegible] جمیع [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible] غذا [illegible] باید خورد [illegible] عسل [illegible]
و اقلا [illegible] هضم [illegible] احتراز [illegible]
[illegible] باشد [illegible] غذا [illegible] هضم [illegible] غذا
آب [illegible] غذا [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] کنند [illegible]
نباید کرد [illegible] آب [illegible] کنند [illegible] اصلاح [illegible]
و [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] گفته که [illegible] شراب [illegible] معتدل [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سال [illegible] شراب [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] کلاب [illegible] کرده [illegible] شراب [illegible]
[illegible] باید خورد [illegible] بسیار [illegible] باید خورد [illegible]
و شراب [illegible] نگاه [illegible] غذا هضم شده باشد و بعد از غذا [illegible] گوشت [illegible]

29

[illegible]

آن مسیح المزاج بوده و در میان غذا نیز بعد از آن بیش از ... نباید خورد و اگر برای ... هضم بر آن معتاد باشد اندکی شاید خورد و مدام
که سرور و نشاط ... باشد و ... کمال ... باشد از کثرت شراب خوردن ... صداع ... و این بود که ... طبع شود
و چون ... غلبه کند ... پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد و باید ترک شرب ... نمود
مشغول شدن ... باید کرد و ... کاسه‌ها کوچک ... نخورند ... خوردن مضر باشد ... معتاد
بوده ... خواهد که شراب ... کند ... باید ... شیرین ... باید کرد ...
... شود ... شراب ... از آن منع کرده‌اند لیکن اگر ... محتاج باشد ...
مزاج ... اگر مزاج ... حرارت ...
... مزاج ...
... در میان شراب غذا نباید خورد و ... مجلس
... و ... صحبت آنست که ...
... اصلاح ... کار ...
... مجلس ...
... اگر ... شود ...
... طبع ...
باشد ... شراب ...
... شراب ... باشد ...
... عنبر ...
... آنکه ...
... شراب ...
... شراب ...
... شراب ... باشد ...
... علاج ... باشد ...
... شراب ...
... اگر ...
... مجنون ... لیلی ...
... لیلی ... اگر ...

[illegible]

[illegible]

و لکن اطراف و [illegible] شود [illegible] کند و آب [illegible] باشد [illegible] و کلاب [illegible] معتدل [illegible]

و امثال آن [illegible] بود و آب [illegible] و [illegible] طلع [illegible]

[illegible] فصل چهارم [illegible]

خواب آنست که [illegible] بود و [illegible] معتدل [illegible] باشد [illegible]

که [illegible] خواب [illegible] غذا [illegible] قرار گیرد [illegible]

گرد [illegible] است [illegible] غذا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

گرداند [illegible] باشد [illegible] کتاب [illegible] فصل پنجم [illegible]

طبیعی آنست که [illegible] طبیعت [illegible] شود [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] امثال آن [illegible] باید کرد [illegible]

ضعیف باشد [illegible] بود و اگر طبیعت [illegible] غذا [illegible]

مثل [illegible] کنند [illegible] علاج اسهال [illegible] فصل ششم

در تدبیر [illegible] است که غذا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] کامل [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باید کرد [illegible]

[illegible] اسهال [illegible] باید کرد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] آنست که [illegible]

[illegible] شود [illegible]

که [illegible] باشد که [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

این [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کند [illegible] فصل هفتم

[illegible]

در تدبیر [illegible] آنست که [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

باید غذای لطیف بود که زود هضم شود و بحمام نباید رفت در عقب طعام غذا خوردن پرهیز کرده اند و در عقب استحمام همچنین بود اما با آن خوف سدد باشد و
بحو معده هم ... بزوال ... آورد و ... همچنین ... و کسی که استعمال ریاضت کند استحمام معروف باید کرد اما اغتسال ...
سرد جوان ... باشد ... و کسی که ... اسهال باشد ... با آب سرد شستن مضر بود و اغتسال ...
... کنند ... ریاضت ... مفید بود ... و مفاصل ... ورزش ... فصل ششم در ... حرکت و سکون ...
... باشد ... حرکت ... باشد ... ریاضت ... باشد که ...
... باشد و غذا هضم گشته ... غذا نیاید و ... معتدل ... در استعمال باید کرد و ریاضت ... امتلا مضر بود ...
... نشاط ... حرکت باقی باشد ... باشد ... مفید بود و چون تغیر ... کلال ... حرکت ... باید ترک کند ...
و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه ... باید کرد ... اعضا ... همچنین ریاضت نباید ... ریاضت باید کرد ...
... حرکت نباید ... ریاضت ... شدید بود ... ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن ... اسب دوانیدن
و پیاده رفتن ... کردن ... تیر انداختن ... و آب ... گوی زدن ... نیزه بازی ... شمشیر بازی کردن ... ریاضت ... باشد ...
... ابدان ضعیفه بود ... سوار شدن ... ریاضت ... با جمیع اعضا بود و آنچه ...
... ریاضت ... عادت ... ریاضت چشم بود ...
کلام ... بود ... ثقیل ... عادت ... باید کرد و بتدریج ... ریاضت ...
... بدن ... سیار ... زم ... دست ... کند
... ریاضت ... اعضا را ... اعضا باید کرد و ... باید کرد
... چون غذا لطیف خورده باشد ... اندک ... باید کرد و اگر غذا بسیار غلیظ باشد ... قوی باید کرد ...
... استعمال ... باید کرد و در ... ریاضت لطیفه ... ریاضت ... غلیظه ...
لطیفه ... بود و فصل ... در تدبیر مشایخ ... هر چند ... و ... بر ایشان ...
کنند و ... استحمام معتدل ... ایشان ... آنکه ... از اغذیه ... کنند و استعمال ...
مثل ... گوشت ... گندم ... عسل ...
... ایشان ...
... از ...
... و ... با ... العسل ... اگر ... باید ... ایشان ...
... فصل ... در تدبیر مسافر ...
... خواهد رفت باید که اگر بدن ممتلی بود تنقیه آن کند ... بتدریج ... ریاضت افزاید ... عطش ... پیاده رفتن و امثال آن
... عادت کند ... سیر باید کرد ... تشنگی ... احتراز کنند ... تشنگی ... تخم ... کند
... آب ... سر را از آفتاب بپوشد ... سینه را ... تخم ... کند و اگر

[illegible]

خواهند که رنگ [illegible] شود [illegible] شراب حامض لیمو و سکنجبین خورند [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مفید بود و اگر [illegible] آب [illegible]

و آب [illegible] بسیار [illegible] آب [illegible] کنند [illegible]

و اگر [illegible] باشد [illegible] بود و اگر [illegible] کنند [illegible]

و با ماوان طعامی که [illegible] باشد [illegible] آتش [illegible]

و سیر [illegible] مفید بود و اگر [illegible] شراب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مفید بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] غذا [illegible] کیفیت [illegible]

[illegible] غذا [illegible]

[illegible] کیفیت [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] کیفیت [illegible]

[illegible] صحت [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] طبیعت عضو [illegible]

مزاج [illegible]

ادویه [illegible]

٣٣

[illegible]

[illegible]

کنند و ترتیب را عکس [illegible] اند که ادویه [illegible] حاجت [illegible] عضو رسد چنانکه زعفران [illegible] ادویه قلبیه [illegible]

[illegible] انکه [illegible] اسهال [illegible] ماده [illegible]

[illegible] اول [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] مراعات [illegible] سوم [illegible]

[illegible] عضو [illegible] ماده [illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible] ادویه [illegible]

[illegible] ضعیف [illegible] ادویه [illegible]

[illegible] مقدار [illegible] مرض [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] قانون [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] اگر مرض [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل اول** [illegible] تبدیل المزاج [illegible]

[illegible] سوء المزاج [illegible] استفراغ [illegible]

اگر [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible]

[illegible] گرم [illegible]

[illegible] ماده [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] **فصل دوم** [illegible] مسهل [illegible]

[illegible] مسهل [illegible]

[illegible]

نشاید کرد تا آن وقت که [illegible] باشد غذا بخورد [illegible] آب گرم [illegible]

[illegible]

[illegible] مسهل [illegible]

[illegible]

مسهل [illegible]

[illegible]

باشد چون اسهال [illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۵

[illegible]

فصل سوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

... شش عرق ست اول قیفال ... [illegible]

... اکحل ... [illegible]

... چهارم حبل الذراع ... [illegible]

... اول عرق النسا ... [illegible]

... عرق النسا ... صافن ... [illegible]

[illegible]

آنچه بشرط باشد استفراغ از جو[ی] عضو کنند پس تعریف استفراغ از اعضا رسید و استفراغ بسیار به حجامت در زمان [illegible]
میان ماه باشد که ماه در نقصان بود و در [illegible] حجامت کنند مگر کسی که خون او غلیظ باشد [illegible]
[illegible] حجامت [illegible] بود [illegible] و بهترین آن باشد که [illegible]
آن باشد که سیلان بالا [illegible] کنند و حجامت [illegible] غلیظ [illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible]
نافع باشد [illegible] از [illegible] بود و [illegible] حجامت [illegible]
[illegible] حجامت [illegible] نافع بود و [illegible] سبب [illegible]
برای [illegible] و عرق النسا و نقرس [illegible] بود و حجامت بی شرط برای این باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کند [illegible]
یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کنند یا [illegible] عضو [illegible] تحلیل [illegible] کنند [illegible] عضو [illegible]
و [illegible] که [illegible] سبب [illegible] باشد که در حمام محاجم [illegible] پوست [illegible]
بعد از آنکه [illegible] باشند و حجامت با شرط از دو سال تا شصت سال جایز داشته اند [illegible] سال [illegible]
[illegible] و [illegible] آنرا بر عضوی نهند و خون می مکد و گفته اند که او خون فاسد جذب میکند [illegible]
[illegible] مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست که [illegible]
[illegible] باشد و آنچه [illegible] باشد و آنچه [illegible] سیاه باشد [illegible]
بود و آنچه [illegible] باشد و آنچه [illegible] باشد [illegible] باید که چون علق [illegible]
ارسال کنند و اول [illegible] باید [illegible] کنند [illegible] عضو [illegible] سرخ شود پس علق بر آن نهند و اگر [illegible]
[illegible] خون [illegible] عضو [illegible] خواهند که جدا شود [illegible] بر آن [illegible] و چون [illegible] بر آن نهند [illegible]
[illegible] باشد باید [illegible] اگر خون [illegible] باشد [illegible] چون [illegible] جمع شوند ابتدا [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اول [illegible] چون [illegible] جمع شوند ابتدا [illegible] باید کرد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شود مثل [illegible] سبب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] که اول [illegible] باید کرد [illegible]
اگر چه [illegible] باید کرد و چون [illegible] جمع شوند اول [illegible] کنند [illegible]
[illegible] اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفته شد [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] گفته شد [illegible] دیگر [illegible] مثل [illegible] اعضا [illegible]
انتقال [illegible] مثل آنکه [illegible] کنند [illegible]
امثال این [illegible] و [illegible] از [illegible] این [illegible] حاصل میشود [illegible]
[illegible] هر چه خواهد [illegible] و سلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم [illegible]
مشتمل [illegible] باب اول [illegible] دماغ [illegible] آنچه [illegible]

۳۷

[illegible]

از ورم اسعفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما آنچه از غلبه دم بود علامت آن حمرت و انتفاخ معده و ثقل و ضربان و عظم نبض و غلظ قاروره
بود و علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شربت بسیار شراب عناب و نیلوفر از هر یک ده درم خورند یا ماء الشعیر و سکنجبین
ده درم و غذا ماء الشعیر یا زیره‌با یا مزوره با اسفناج و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه و گلاب بوئیدن و اضمادهای سرد بر معده
نهادن پس بتسعیط روغن بنفشه و کدو و سفید بود و آنچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت ملمس و تشنگی و تلخی دهن و سهر و سرعت نبض و صفرت و صفا
قاروره بود و علاج آن خیساندن بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم ترنجبین و نبات هر یک ده درم تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل
کرده بیاشامند و غذا انار دانه یا ماء الشعیر یا الوجه خورند و بر اوب فواکه بارده و سکنجبین تقلیل بسیار زنند و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه
یا قرص بنفشه یا این حب صفت آن بنفشه ده درم سقمونیا بریان کرده دانگی و در و حب ترید سفید کوفته بروغن بادام چرب کرده کیدم
ایلیه ... ده درم کوبند و باب از زیاده سرشته حب سازند و فرو برند یا بمیزان که سقمونیا بریان کرده با ده درم شراب اجاص بخورند و کافور ...
و گلاب کدو و کاهو و خیار بوبیند و بآب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه نکمید کنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل و سستی و کدورت حواس و درد ...
در رطوبت تحریک نبض و بطی قاروره سفید و غلیظ بود و علاج آن هر روز جلابی از تخم ... سه درم سرزانیده سه درم گلقند ده درم تناول کنند و غذا
و شیره ... خورند و تنقیه کنند بعد از نضج بحب ایارج ... یا حب ... و شبت و اکلیل الملک بجوشانند و سر بدان بشویند و آنچه از سودا بود
علامت آن ثقل سر و سستی بدن و کدورت لون و ... و نبض بطی و قاروره سفید و تنک باشد و علاج آن هر روز جلابی از بادنگبویه و ... از
هر یک چهار درم و گاوزبان سه درم و نبات ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکاش خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون
یا حب افتیمون و اسطوخودوس کنند یا حب ایارج و شب یار بعد از تنقیه و روغن ... بادام و سوسن بر سر مالند و آنچه از ریاح غلیظ بود که در ...
محتبس شده باشد علامت آن آواز گوش و انتقال وجع و ضربان بود و علاج آن تحلیل و تلطیف کلقند و از زیاده باید کرد و از زیره‌با و اغذیه نفاخ
احتراز باید کرد و حمام و استعمال نطولات و بخورات حاره مفید بود و اگر ... بجوشانند و بویند یا آب آن ... کشند یا روغن آن بر سر مالند نافع آید
اما صداع که از سوء مزاج ساذج باشد یا حار بود یا بارد آنچه حار باشد اگر سبب آن حرارت شمس بود مثل ... قرب آتش علامت آن ... سر
و حرارت ملمس و ... و تشنگی و سرخی و ... باشد علاج آن شربت سکنجبین یا شراب غوره یا شراب ... و عرق گل و بید ...
و شیره تخم ... و آب خیار و کدو یا سکنجبین ... و غذا نخود آب با مغز بادام و اسفناج یا ... خورند و در جای خنک آرام
گیرند و شمومات بارده بویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند و اگر سبب آن آب ... باشد مثل تناول ادویه حاره همین علاج کنند و در این نوع
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و ترنجبین مناسب بود و آنچه از ... مزاج بارده بود علامت آن ... بود و ثقل و ... مثل ... خوردن
علاج آن تناول جلابی از تخم ... از زیاده و گاوزبان ... گلقند بود یا شراب گاوزبان با ... گلقند و از زیاده و اطریفل ... ها
تناول کنند و غذا نخود آب با ... و ... خورند و شمومات و نطولات حاره استعمال کنند و صداع که بشرکت معده نیز باشد و اگر از سوء مزاج
معده باشد علامت آن ... بود و ... معده و سکون وجع و خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر سبب اخلاط
بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غثیان و ... و کثرت بزاق بود و علاج آن تنقیه معده بود با آنکه تخم شبت و تخم
خربزه و برگ ترب بجوشانند و آب آن با عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از آن گلقند و از زیاده بخورند و ...
و ... امثال آن تقویت ... کنند و غذا نخود آب ... خورند و اگر ... ساکن نشود احتقان کنند و اگر سبب آن صفرا باشد علامت آن غثیان ...

۳۸

و تلخی دهن و تشنگی و قلق و شورش معده بود و در حالت گرسنگی نیز باشد علاج آن آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن شربت لیمو [illegible]
[illegible] کنند و غذا انار و ریباس با کمر سنده خورند و اگر سبب اخلاط سودای بود که در معده باشد علاج آن شورش فم معده و ترشی دهن
کثرت شهوت بود علاج آن تنقیه معده بقی و ملین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب انگور بسند و زر جبین با [illegible] غالیه [illegible]
بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعمه نفاخه زاید شود علاج
آن تقویت معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن شدت وجع بود
در بامداد و در خلو معده علاج آن شربت آب غوره و ریباس و انار خورند و اگر حموضات مفید نشود شربتی خورند و اگر صداع از ریاح
و خلو باشد علاج آن حدوث صداع بود در عقب استفراغ یا جماع یا ریاضت یا سهر یا غم علاج آن اغذیه مرطبه جید الکیموس تناول کنند
مثل زرده تخم مرغ و انگور و گوشت مرغ و حمام معتدل و دهن بنفشه مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علاج آن [illegible] صداع باشد
باندک سببی مثل بخار غذا و انفعال از [illegible] بقوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود مثل کله پاچه و هریسه و صداع شرکت کند
طحال و کلیه و رحم و یا سایر اعضا شود علاج آن اعضا باشد [illegible] صداع مزمن باشد که بجمیع سر فرا گیرد و سبب آن اخلاط
غلیظ یا بخارات بود که در زیر غشا مجلل دماغ محقق شود و علامت آن باشد که باندک سببی بیشتر شود و چشم و زیر آن [illegible]
صوت متاذی شوند و کانه چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج آن تنقیه بدن کنند بحسب اماره و شیاف [illegible] حاره [illegible]
و روغن بخور نمایند و بر سر مالند یا علاج آن همچون علاج بلغم و سودا بود و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول [illegible]
سر باشد و ماده آن کمتر از ماده صداع باشد و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج آن همچون علاج صداع بود و تناول [illegible]
السکنجبین مفید بود و اگر [illegible] افیون و تخم کاهو و کتیرا [illegible] طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود و سرسام [illegible] گرم باشد که در [illegible]
یا حجاب او حادث شود و آن را فرانیطس نیز گویند و سبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و نابالی و سرخی
وجه و عین بود و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود و علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و سر را بطلای [illegible] از عناب [illegible] سیاه
و عدد سپستان [illegible] نیلوفر و بنفشه [illegible] درم نبات ده درم تناول کنند و اگر [illegible] ورم آن هم کنند [illegible]
یا نیلوفر و عناب خورند و در [illegible] توقف نماید [illegible] تخم [illegible] کرد باین مطبوخ صفت آن [illegible] بنفشه [illegible]
تخم کاسنی [illegible] سپستان [illegible] عدد عناب [illegible] شربت [illegible] استعمال [illegible]
گرم و بنفشه و خطمی [illegible] شربت [illegible] کنند و اگر [illegible] باشد شراب خشخاش [illegible]
بود و اگر زیاده صفرا بود علامت آن کثرت هذیان [illegible] صفرت لون و زبان [illegible]
قاروره بود و علاج آن [illegible] تخم کاسنی [illegible] عناب [illegible]
کنند و شراب بنفشه و بنفشه پرورده و شراب جامض و خشخاش [illegible] کنند [illegible] طبیعت [illegible] کنند و این [illegible] صفت [illegible]
بنفشه و خطمی [illegible] سپستان [illegible] عناب [illegible] کنند [illegible]
حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن [illegible] استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد [illegible] استعمال [illegible]
با هم [illegible] استعمال کنند [illegible] حرارت آب [illegible]

۳۹

تخم تورک و شراب سنبل و ماء الحماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و هر گاه [illegible] در فراش ریزند و کدو و خیار و بنفشه و نیلوفر بویند و
سرسام که از یاد سودا و اخلاط محترق نیز حادث شود و علامات آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و [illegible]
بود و [illegible] تغیر ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلاب از بنفشه و گاوزبان
هر یک چهار درم [illegible] سه درم نبات ده درم بیاشامند و غذا چوزه مرغ و ماش و خشخاش و بعد از نضج تنقیه [illegible] کنند که اسهال سودا
بود [illegible] مطبوخ سنا هفت درم [illegible] بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم [illegible]
[illegible] سنا [illegible] هر یک چهار درم ورق گل [illegible] گاوزبان بادرنگبویه هر یک [illegible] درم [illegible]
و بعد از تنقیه بنفشه و شبت و بابونه و مرزنجوش و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن [illegible] و شیر دختران [illegible]
نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم [illegible] تناول کنند و شراب گاوزبان [illegible] کنند [illegible] سرسام بلغمی بود و علامات آن [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] جلابی از بادرنگبویه و [illegible] هر یک [illegible] درم نبات ده درم
تناول کنند غذا [illegible] و آب [illegible] و بعد از نضج تنقیه [illegible] کنند [illegible] استعمال کنند [illegible] زهره گاو [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] سرکه و گلاب و روغن گل [illegible]
[illegible] کنند [illegible] ظاهر شود [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] کنند
[illegible] بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی [illegible] سیاه [illegible] تناول کنند [illegible] مطبوخ [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بعد از تنقیه [illegible] تخم تورک [illegible]
و شراب [illegible] جهان [illegible]
باشد [illegible] و این [illegible] اما آنچه [illegible]
بلغم باشد علامت آن [illegible] بلغم ظاهر شود علاج آن [illegible] بادرنگبویه و گاوزبان [illegible]
هر یک [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] و بعد از نضج تنقیه [illegible]
[illegible] ماء العسل [illegible] کنند [illegible] مرزنجوش [illegible] کتان [illegible]
و بابونه و اکلیل الملک [illegible] مرزنجوش بجوشانند و سر [illegible] آن [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] بادرنگبویه [illegible] گاوزبان [illegible] تناول کنند غذا [illegible]
[illegible] و بعد از نضج تنقیه [illegible] مطبوخ [illegible] کنند و تقویت دماغ [illegible]
[illegible] سودا [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible] کنند و بعد از آن [illegible]
[illegible] و تقویت [illegible] اگر احتیاج افتد [illegible] کنند

۴۰

[illegible]

صفت آن [illegible] درم [illegible] یک درم بزرگ [illegible] هر یک [illegible] بجوشانند و صاف کنند [illegible] درم [illegible]
[illegible] ده درم با آن [illegible] کنند و استعمال نمایند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد باید [illegible] ضعف حادث شود علاج آن [illegible]
بشراب حماض و لیمو و صندل [illegible] سیب باید کرد و مفرحات مناسب [illegible] و اغذیه لطیف خورند و دوار که بسبب غلبه صفرا و غلبه دم [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] کنند و غذا [illegible]
اسهال [illegible] یا قرص بنفشه [illegible] کنند و علامت دوار [illegible] حمرت لون [illegible] و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان [illegible] علاج آن
[illegible] حجامت ساق [illegible] بود و دوار [illegible] با آب [illegible] با گلاب عرق [illegible] طبیعت [illegible]
و اگر دوار بسبب [illegible] که [illegible] عارض شود [illegible] دماغ [illegible] تناول غذیه کرد [illegible] دوار [illegible]
عضو دیگر و دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ [illegible] مرضی باشد [illegible] بخارات [illegible]
بسبب آن [illegible] تاریک شود و طنین گوش [illegible] و این مرض اکثر سودا بود و علامت آن [illegible] و ثقل [illegible] و سکوت
و [illegible] سیاه بود و علاج آن [illegible] گاوزبان [illegible] درم با [illegible] تناول کنند و غذا [illegible]
[illegible] خورند و [illegible] کنند [illegible] آن [illegible] سیاه [illegible] درم [illegible]
[illegible] کنند [illegible] درم [illegible] بلع کنند و عقب آن [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] علاج دوا [illegible] آن [illegible] و اگر [illegible] بسبب [illegible] کنند
[illegible] کنند [illegible] طرف [illegible] بسبب آن [illegible]
[illegible] بود با [illegible] و اگر [illegible] بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] گاوزبان [illegible] تناول کنند و غذا [illegible] کنند [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] درم [illegible]
هر یک [illegible] رطل آب بجوشانند [illegible] کنند [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] تناول کنند [illegible] کنند [illegible]
[illegible] استعمال کرده باشند [illegible] علامت آن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] علاج آن [illegible] مذکوره باشد [illegible]
[illegible] علامت آن [illegible]
[illegible] حالت جوع بود و علاج آن تنقیه معده کنند [illegible] اسهال [illegible] و اگر بسبب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صندل [illegible] کنند و علاج [illegible] کنند [illegible]
و قلایا که [illegible] بود [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] خورند [illegible]
[illegible]

[illegible]

وشبت و تشنه و زعفران [illegible] مزاج [illegible] اول تنقیه بدن باید کرد از مواد سودا و بلغم
استعمال [illegible] سبات سهری مرکب باشد که از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث شود علامت او آنست که گاه خواب طویل باشد و گاه سهر مفرط [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] علاج آن تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال مسهلات و سعوطات کنند
[illegible] این حب مفید بود صفت آن بنفشه [illegible] هلیله کابلی [illegible] تخم [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] و این حقنه مفید بود سنا [illegible] بنفشه و نیلوفر [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible]
[illegible] شخوص علتیست که مردم [illegible] بر یک حال بماند مثل آنکه اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده ماند و اگر خفته باشد همچنین [illegible]
افسرده [illegible] گویند و سبب آن [illegible] دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود علامت آن [illegible]
[illegible] علاج آن اگر موجب [illegible] باشد فصد قیفال [illegible] و حب ایارج و افتیمون [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible]
[illegible]
[illegible] کابوس آنست که چون به خواب رود خیال کند که چیزی [illegible]
ثقیل بر او افتاده باشد [illegible] تنگ شود [illegible] و سبب آن بخاری بود که از خلط غلیظ متصاعد شود [illegible] اگر از غلبه خون باشد
فصد قیفال [illegible] معلوم شد و تغافل نباید کرد که این مقدمه صرع باشد ۴۲
صرع [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و صفت آن [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible]
[illegible]

[illegible]

باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون بود و در [illegible] و در آخر [illegible] شود [illegible] عارض گردد علاج
آن فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببوئیدن سرکه و گلاب بالیدن [illegible] و اگر از ماده صفراوی بود از
نادر افتد علامات آن التهاب اضطراب عقل و صفرت [illegible] بود علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه [illegible]
و پاشویه با آب گرم [illegible] کنند [illegible] اطفال را حادث شود [illegible] اگر صرع [illegible]
علامات آن غشیان اختلاج [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible]

۴۳

[illegible]

مواسطه خون یا سقطه باشد که بر سر او واقع شود و فصد کنند و تقویت دماغ بمشمومات بارده معتدل کنند که سکته بلغمی را مفید بود و رفع غایت ضبط
مدت بجوشانند جسک اکلیل الملک [illegible] بابونه [illegible] سداب کشنیز برگ تخم شبت تخم [illegible] یک درم تخم حنظل انیسون هر یک نیم درم [illegible]
دو درم بجوشانند و صاف کرده عسل [illegible] درم [illegible] و نمک هندی و مقل هر یک نیم درم کوفته و بیخته بر سر آن کنند و بکار دارند مالیخولیا
تغیر ظنون و افکار بود از جوهر طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و از بخارات مراق نیز باشد علامت
آن اگر از امتلاء بدن و دماغ بود نحافت بدن و دماغ باشد و سواد لون و غلظ و رسوب و اختلاف نبض و صفار [illegible] و [illegible] را دوست دارد
از دو [illegible] با دیگر بپرهیز کنند و هیجان [illegible] و کثرت فکر و غم و سکوت و [illegible] باشد علاج آن فصد [illegible] کنند و [illegible] از [illegible] بنفشه و نیلوفر و گاوزبان
هر یک [illegible] درم [illegible] هفت [illegible] از [illegible] بستان [illegible] درم تناول کنند و بعد از تنقیه دماغ [illegible] افتیمون [illegible] مطبوخ هلیله کنند و نخود آب با مغز بادام
و اسفاناخ خورند و ماء الشعیر [illegible] و روغن بادام نیز مفید بود و از اغذیه غلیظه و اطعمه سوداوی [illegible] و [illegible] حامضه احتراز کنند
و اعمال [illegible] بایست نباید کرد و از معالجه این مرض [illegible] نباید شد و تکرار تنقیه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن [illegible]
[illegible] و کسل و سکون و قلت اضطراب بود علاج آن پرهیز [illegible] از نانخواه و نیلوفر و رازیانه و بیخ [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب با زیره
با شیره [illegible] خورند و بعد از نضج تنقیه با این مطبوخ کنند صفت آن [illegible] هفت درم بالنگو و نیلوفر هر یک [illegible] درم [illegible] درم بجوشانند و صاف کنند
و معجون نجاح [illegible] مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود افتیمون چهار درم بسفایج و ایارج فیقرا هر یک دو درم نیم [illegible]
و نمک هندی و غاریقون هر یک [illegible] نیم کوبند و با آب رازیانه [illegible] سرشته حب سازند و شربی [illegible] باشد و این مفرح نافع بود صفت آن بالنگو
و پوست اترج و قرنفل و [illegible] و [illegible] دارچینی [illegible] بهمن سفید و سرخ [illegible] و درونج عقربی زعفران تخم بادروج تخم [illegible]
هر یک یک درم [illegible] خالص [illegible] کنند [illegible] در [illegible] آب [illegible] کنند و با طلی عسل [illegible]
و از آن [illegible] کنند و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن [illegible] و هذیان و
[illegible] و [illegible] و صیاح و صفرت لون بود علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و [illegible] بروغن بنفشه و [illegible]
زنان بر سر آن [illegible] و [illegible] و سماع بالحان و نغمات و [illegible] باران و [illegible] مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و [illegible] بنفشه و [illegible]
[illegible] پوست [illegible] بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و [illegible] بجوشانند و بر سر [illegible] نیز ریزند و اگر از احتراق سودا بود [illegible]
آن [illegible] و معالجه آن مشکل بود علامت آن کثرت فکر و غم و گریه و فزع و [illegible] فاسد و دوستی خلوت بود علاج آن پرهیز [illegible] از گاوزبان و
نیلوفر و بنفشه هر یک [illegible] درم بالنگو [illegible] درم [illegible] مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و [illegible] با اسفاناخ و مغز بادام خورند و بعد از نضج
تنقیه بمطبوخ افتیمون و ایارج جالینوس [illegible] یا معجون نجاح کنند و ماء الجبن [illegible] مفید بود و صفت ماء الجبن شیر بز [illegible]
[illegible] جوشانیدن [illegible] و [illegible] بر [illegible] کنند [illegible] شرب نمایند و احیانا این مفرح خورند صفت
آن [illegible] و قرنفل هر یک [illegible] درم [illegible] پوست ترنج هر یک [illegible] درم [illegible] کوفته و بیخته بشراب سیب سرشته یک مثقال
در شراب گاوزبان حل کرده تناول کنند و [illegible] نیز مفید بود و اما آنچه از حرکت مراق بود بواسطه ورم آن باشد [illegible]
[illegible] که بدان سبب بخارات متصاعد گردد و افکار متغیر گردد و علامت آن [illegible] و [illegible] و [illegible]
بخارات کند که متصاعد شود و علاج آن پرهیز [illegible] از بالنگو و گاوزبان [illegible] تناول کنند و غذا [illegible] و بعد از نضج [illegible]

و شکرده ورم بجوشانند و معجون خیار شنبر و سقمونیا [illegible] در آن حل کنند و بیاشامند و حقنهای لینه استعمال کنند و اگر این نوع حرارتی باشد
جلابی از نیلوفر و تخم کاهو [illegible] با هم ترکیب و سکنجبین و عناب خورند و شراب بنفشه و خشخاش لعوق کنند و غذا ماء الشعیر خورند با مغز بادام [illegible] کنند
و ترطیب دماغ و بوئیدن شیر زنان بر سر و بینی و روغن بنفشه سفید بود و استحمام در آب گرم [illegible] و آن [illegible] از انواع مالیخولیا
مانیا بود و آن جنون سبعی باشد علامات آن غضب و تشدد باشد و [illegible] کلب شده و آن بیشتر از احتراق [illegible] علامات آن
ضحک و لعب و عبث و قصد اذیت مردم بود [illegible] قطرب باشد علامات آن [illegible] بسیار [illegible] آرامی بود و از مردم گریختن [illegible]
[illegible] بود و بر ساق ایشان اکثر [illegible] قروحی [illegible] علاج آن همچون علاج مالیخولیا [illegible] عشق نیز از مالیخولیا شمرده اند و آن سودا
باشد که مردم را بر فکر صورتی [illegible] علامت آن صفرت لون و غفلت و حیرت و سکون و کثرت فکر [illegible]
نبض بود [illegible] و علاج او آنست که بکارهای بزرگ و سفر [illegible] اشتغال نمایند و ترطیب دماغ [illegible] نطولات کنند [illegible]
شراب [illegible] و صندل و سیب [illegible] مفرح [illegible] و غذا [illegible] خورند [illegible] بدن محبوب ذکر آن کنند اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج آن
بود [illegible] و تقبیح معشوق [illegible] و امثال آن [illegible] که از آن باز آید و کثرت مجامعت [illegible] مفید بود [illegible] نسیان [illegible]
و آن فساد فکر یا ذکر یا تخیل باشد سبب آن [illegible] بلغم [illegible] دماغ علامات آن کثرت خواب [illegible] چشم و گرانی سر و کثرت
حواس بود و علاج آن [illegible] بالنگویه [illegible] ایارج [illegible] تناول [illegible] و غذا نخود آب با [illegible]
خورند [illegible] کنند [illegible] روغن [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] صفت آن [illegible]
[illegible]
[illegible] سبب [illegible] علامات آن [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] بالنگو [illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] بادام [illegible] روغن بنفشه [illegible] سبب [illegible] علامات آن [illegible]
و گرمی [illegible] علاج آن [illegible] بنفشه و نیلوفر با عرق [illegible] بیاشامند و غذا [illegible] با مغز بادام
[illegible] روغن بنفشه [illegible] دماغ [illegible] مفید بود [illegible]
[illegible] سبب آن [illegible] علامات آن [illegible] حرکت [illegible] مفید بود
و اگر [illegible] علاج آن است که [illegible] طعام کنند [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] بسیار [illegible] آب [illegible] بالنگو [illegible]
[illegible] غذا [illegible] صفت آن [illegible]
[illegible]

باب را باید بپوشند و چند بار بند و بعد از آن در روز این حقنه استعمال کنند صفت آن برگ مورد و بید انجیر و سلق شبت نانخواه مرزنجوش

[illegible] اکلیل الملک حلبه حب الغار از هر یک هفت درم تا ده درم بجوشانند و حقنه کنند و شکر سرخ و عسل و انگبین از هر یک پنج درم بر آن حل کرده با روغن

زیت یا روغن [illegible] استعمال کنند و اگر [illegible] حقنه که در باب سکته ذکر رفت بسیار نافع بود و تریاق کبیر و شجرینا و دیابوس و جوارش بلادر هر کدام

که باشد [illegible] یا با انارال کنند یا شراب با انگور و فلفل [illegible] با عاقرقرحا بخایانند و چون [illegible] ظاهر شود در روغن قسط یا روغن

سوسن [illegible] اعضا علیل مالند و مشک [illegible] و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند و سوسن و نرگس [illegible]

بوییدن و این [illegible] الاصول [illegible] از [illegible] تخم کرفس [illegible] انیسون یک درم نانخواه [illegible]

[illegible] درم [illegible] با آب بجوشانند تا [illegible] آید با انگبین عسل [illegible] تشنج است که عصب [illegible] خویش نهد و عضو تابع

او شود و به واسطه آن از حرکت [illegible] باز ماند و سبب آن [illegible] بود که عصب عضل را [illegible] کند و طول آن نقصان [illegible] و عرض آن [illegible]

شد و [illegible] امتلائی نیز گویند و این [illegible] واقع شود و علامت آن امتلا و غلبه بلغم بود و علاج آن همچو علاج فالج باشد و اگر سببی [illegible] باشد

که عصب را [illegible] و [illegible] تشنج یابسه گویند و این [illegible] بود و سبب آن [illegible] استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا جماع [illegible] ماده [illegible]

کثیر [illegible] بود و این نوع [illegible] شود و علامت آن [illegible] لاغر شدن عضو و تقدم سببی مجففه بود و علاج آن [illegible] کنند با غذا

[illegible] گوشت [illegible] تازه [illegible] شراب بنفشه و خشخاش [illegible] و آب خیار [illegible]

[illegible] بنفشه و نیلوفر و بنفشه و خطمی و برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن آب نشینند و بر عضو [illegible]

موم و روغن بنفشه [illegible] بادام [illegible] بنفشه و شیر زنان [illegible] کنند و اگر تشنج به سبب گزیدن عقرب [illegible] شود [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] و اگر به سبب [illegible] باشد علاج آن [illegible] شود علاج آن [illegible]

بود [illegible] و اما اگر تشنج [illegible] بود که [illegible] عصب [illegible]

[illegible] علاج [illegible] علاج تشنج باشد [illegible] واقع شود [illegible]

شود [illegible] و سبب آن [illegible] بود [illegible] و علامت آن [illegible]

علاج آن همچون علاج تشنج بود و [illegible]

[illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] کنند و غذا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حرکات [illegible]

[illegible]

باشد علاج آن [illegible] کنند و غذا [illegible] و زعفران [illegible]

۲۷۶

بحسب اماره کنند و بعد از تنقیه روغن قسط و روغن بنفشه و نرگس در سر ریخته باشند و بحمام گرم رفتن و بآب شستن نیز مفید بود و تناول ...
و مغز خرگوش نافع باشد و آنچه از سوء مزاج ساذج بود بسبب ... قاسری ... خارجی بود و علاج آن حقنه با ماء العسل ... کنند
و ادویه حاره استعمال کنند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن گل و مورد ... آنچه سبب
اعراض نفسانی مثل غضب و ... بود ازالهٔ آن سبب باید کرد بهر حیله که باشد و اگر سبب گرسنگی ... شود شراب با ... تناول کنند
و ... باشد که رعشه بسبب یبوست بدن بود بواسطهٔ استفراغ بسیار یا تحلیل یا فرط ... علاج آن
ترطیب آن بود و تناول شراب بنفشه و خشخاش ... غذا با گوشت ... مغز بادام و اسفاناخ و فروج فربه و حریره از نشاسته و روغن بادام ...
بروغن بنفشه و بادام کنند. **اختلاج** حرکتی اندام باشد چون جستن چشم و ابرو و لب و رگ ... باشد ...
... آنرا تحلیل ... ریح ... کند بسبب غلظت ... و از مسام بیرون نتواند شد ...
و ... اختلاج گردد و علاج آن تریاق اربعه با شراب انگور تناول کنند و آن عضو را بروغن قسط و ... بمالند و اگر احتیاج ...
... سهل ... باشد ... آنست که اعضا ... شود ...
عصب واقع شود بواسطهٔ خلطی غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی شود پس اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر شود فصد کنند ... و اگر ...
تنقیه کنند ... استعمال کنند و اگر بواسطهٔ ... بود ... علامات آن ...
یا ... عضو ... علاج آن ... و تقویت عضو بود. **کزاز** ... از فضلات بود ...
... و سبب آن اگر سوء مزاج حار بود ...
... علامات آن ... علاج ... کنند. اگر سوء مزاج ... باشد ...
... تناول کنند و غذا ... مغز بادام و اسفاناخ خورند و از گوشت ... احتراز کنند و اگر ...
... کنند ... بنفشه ... بحمام ... کنند و روغن ...
... اگر ... بود ... علاج آن ...
بهوای گرم ... کنند ... تناول کنند ...
مغز بادام خورند و اگر ... بنفشه و نیلوفر ...
... و اگر ...
...
... اگر احساس ... گرم کنند و آب ...
... باید کرد ... بادام ...
و اگر ... بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود در باب امراض ... **باب دوم** در امراض چشم ...
...
...

علامت ظاهر [illegible] فصد قیفال کنند و شراب [illegible] و [illegible] نیلوفر یا سکنجبین [illegible] سازند و غذا اسفیدباج با مغز بادام و اسفاناخ خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند

و [illegible] خورده و [illegible] و اگر از باده [illegible] علامت آن [illegible] و در چشم [illegible] حمرت و وجع [illegible] علاج آن [illegible] بادام [illegible]

و [illegible] تناول کنند و بعد از [illegible] تنقیه باید [illegible] نیلوفر [illegible] بنفشه [illegible] بریان کنند و غرغره [illegible] کنند و [illegible]

در چشم [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] ورم باشد علامت آن [illegible] و خارش چشم [illegible] کثرت [illegible]

[illegible] باشد علاج آن فصد قیفال کنند [illegible] مطبوخ فواکه [illegible] آن کنند و شراب نیلوفر [illegible] نمایند و اگر [illegible] بود علامت

[illegible] و خارش [illegible] علاج آن [illegible] تناول کنند بنفشه و [illegible] سازند

و تنقیه [illegible] کنند و قرص بنفشه در [illegible] شیر زنان و سفیده تخم مرغ [illegible] در چشم چکانند و صندل [illegible]

و [illegible] چشم [illegible] سازند [illegible] تخم [illegible] کنند و اگر [illegible] بود علامت آن [illegible] چشم بود و کثرت [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] و اگر سوداوی بود علامت آن [illegible] چشم بود [illegible]

[illegible] علاج آن شربت بنفشه و نیلوفر [illegible] تناول کنند و غذا اسفیدباج با مغز بادام [illegible] استعمال کنند و [illegible]

[illegible] چشم [illegible] علاج آن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] از گوشت و شیر و جماع احتراز کنند **ظفره** [illegible] باشد [illegible] سیاه [illegible] در طبقه ملتحمه [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] حجامت کنند و شراب عناب و سکنجبین تناول کنند و [illegible] مطبوخ فواکه [illegible]

آن کنند و [illegible] چشم چکانند و روغن گل [illegible]

گل [illegible] چشم [illegible] سازند و [illegible] کحل الملک [illegible] دم الاخوین [illegible] زعفران [illegible] روغن گل ضماد سازند و اگر [illegible]

[illegible] باشد از گوشت و شیر [illegible] احتراز کنند [illegible] خورند و تنقیه بقرص [illegible] کنند [illegible]

چشم [illegible] آن [illegible] کنند [illegible] سازند [illegible]

[illegible] **ظفره** [illegible] علاج آن [illegible] فصد قیفال باشد و تنقیه [illegible]

و [illegible] احتراز کنند [illegible] در چشم کشند و اگر [illegible]

علاج آن [illegible] باشد **سبل** [illegible] که از [illegible] چشم ظاهر شود [illegible] عروق چشم باشد از خون [illegible] آن [illegible]

و [illegible] بسیار بود [illegible] چشم [illegible] علاج آن فصد عروق [illegible] کنند و احتراز

از [illegible] و جماع [illegible] کنند [illegible] بنفشه و نیلوفر [illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند و غذا اسفیدباج با مغز بادام خورند و [illegible]

[illegible] صفت آن [illegible] بنفشه [illegible] سیاه و زرد و کابلی [illegible] هفت درم [illegible] روغن بادام

[illegible] درم [illegible] بریان کرده [illegible] بعد از آن که فرو گیرند [illegible] قلقند و

[illegible] کشند صفت [illegible] قلقند [illegible] زنجار [illegible] نوشادر [illegible] در [illegible]

کنند و [illegible] سازند [illegible] و اگر [illegible] با [illegible] چشم [illegible]

[illegible] بود و علاج آن فصد قیفال کنند [illegible] احمر و اخضر [illegible] کشند و اگر [illegible] شود [illegible]

کنند و تنقیه طبیعی [illegible] یا حب افتیمون کنند و چون باز کرد اند زبان را بوره سحق کرده بران افشانند و زبان بگذارند تا آب از دهن [illegible] اگر مزمن شود
و چون غلیظ شده باشد هر بامداد و شب چون باز گردانند و بسنگ حک کنند تا خون از آن بیرون آید و بعد از آن بوره بران افشانند و شیافات [illegible]
در چشم کشند قروح عین سبب آن یا ماده تیز باشد و علامت آن وجع و خارش و ضربان باشد علاج آن فصد و حجامت کنند و تنقیه بحب بنفشه و ایارج کنند
و شراب بنفشه و ماء الشعیر تناول کنند و غذا شوربای ماش با مغز بادام خورند و اگر چرک [illegible] باشد [illegible] خورند و شیح سوخته و شادنج شسته
و بسایند و ذرور سازند حرقة العین سوزش چشم بود و سبب [illegible] اخلاط تیز یا از [illegible] بخار بود و علاج آن اگر علامات امتلا ظاهر شود
فصد کنند و تلیین طبیعت و بعد از تنقیه این کحل کشند صفت آن فلفل و دارفلفل هر یک [illegible] زعفران چهار درم عفص شش درم سنبل
چهار درم [illegible] بکوبند و ببیزند و استعمال کنند و اگر علامات امتلا نباشد توتیای [illegible] و کاسنی [illegible] روغن گل
[illegible] کنند نزول الماء آب فرود آمدن [illegible] بود که در طبقه عنبیه ریزد و مانع الابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود [illegible]
عارض شود و یا در عقب صداع مزمن حادث شود و علامت آن در ابتدا تخیل مثل پشه و موی و دود و شعاعات مشاهده کند علاج آن [illegible]
[illegible] و با انگبین [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب خورند و بعد از تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و از [illegible]
و فواکه و جماع و شراب محترز باشند و [illegible] با سلیقون [illegible] کشند و این شیاف نیز مفید بود صفت آن [illegible]
نوشادر [illegible] یک درم و نیم [illegible] درم همه را بسایند و بسایه خشک کنند و بعد از آن [illegible] شیاف سازند و بوقت حاجت [illegible]
و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود و منع الابصار کند [illegible] علاج نباشد [illegible] آن باشد که بروز نبیند و سبب آن [illegible]
بود و علاج آن [illegible] کنند با غذیه مرطبه و [illegible] خون با غذیه [illegible] و از میوه [illegible] انگور [illegible]
[illegible] آن بود که بشب نبیند و سبب آن بخار غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] بخار [illegible] گردد و [illegible] حاصل شود و علاج آن [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب [illegible]
و کباب خورند [illegible] و [illegible] کنند و بعد از تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و [illegible]
و بابونه [illegible] بجوشانند و سر بر بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند صفت آن [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] سحق کنند و با [illegible] شیاف سازند بوقت حاجت بسایند و در چشم [illegible] بیاض سفید است که در طبقه قرنیه حادث شود [illegible]
بعد از قرحه [illegible] و علاج آن تنقیه دماغ بحب ایارج و [illegible] کنند و [illegible] زبان [illegible]
[illegible] صفت [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] سحق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این [illegible]
[illegible] صفت آن [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک هشت درم زنجار [illegible] شیاف سازند
[illegible] در چشم کشند [illegible] بعد از [illegible] بواسطه [illegible]
حادث شود و بواسطه عدم [illegible] شود و [illegible] علاج کنند صفت آن کندر [illegible] درم [illegible] کحل [illegible]
[illegible] بکوبند و [illegible] شیاف سازند سلاق [illegible] غلیظ و سرخ شود و بواسطه ماده غلیظ [illegible] باشد که [illegible] شود
[illegible] حادث شود و علاج آن [illegible] باشند و حجامت مفید بود و [illegible] گلاب و آب [illegible]
شود و ضماد سازند [illegible] روغن گل [illegible] بران نهند [illegible] فصد [illegible] باید کرد [illegible]

۴۹

مزاج ... بعد از آن ... شراب ... سازند **شقاق** ... حادث شود و آن را ... [illegible]

... سبب ... علاج آن است که شق کنند و بیرون آرند ... زیره ... سرکه ... [illegible]

باشد ... و بعد از آن ... علاج کنند ... بود که ... سرکه طلا کنند و اگر ... [illegible]

شق کنند و بیرون آرند ... سبب ... استفراغ ... حادث شود و **علاج** او ... دماغ ... [illegible]

... طلا کنند ... [illegible]

... آن موضع ... اگر ... [illegible]

... سوراخ سوزن ... [illegible]

... آن ... باشد ... و بعد از آن ... [illegible]

... خارج آید و بعد از آن ... [illegible]

... سبب ... بود ... علاج آن ... باشد **علاج** آن تنقیه دماغ کنند بعد از آن ... [illegible]

... استفراغ ... [illegible]

... استفراغ ... [illegible]

... **انتشار** ... حادث شود و **علاج** آن تنقیه دماغ کنند ... [illegible]

... طلا کنند ... [illegible]

... **خیالات** اشکال و الوان مختلف بود که احساس کنند ... [illegible] ۵۰

... غذا ... [illegible]

... علاج آن تنقیه دماغ کنند ... [illegible]

... **علاج** آن [illegible]

... بعد از آن اصلاح غذا ... **حول** ... [illegible]

اگر ... دماغ ... و اگر آن ... [illegible]

باشد ... حرارت شدیده حادث شود و علامات آن ... **علاج** آن ... [illegible]

... [illegible]

... اگر ... دماغ ... و **علاج** آن تنقیه دماغ کنند ... [illegible]

... اگر ... [illegible]

... **باب سوم** [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مناسب بود **وجع اذن** اگر از غلبهٔ خون باشد و علامات آن ظاهر شود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین [illegible] تناول کنند
و تنقیه [illegible] به مطبوخ هلیله یا فواکه و آب انگور و شیر زنان و روغن گل آب کدو و خیار و خربزه و خل خمر در گوش چکانند و اطلا [illegible] گوش [illegible]
و گلاب و آب گشنیز و کاهو و [illegible] فرو زطلا کنند و اگر علامات غلبهٔ صفرا ظاهر شود استعمال مبردات مذکوره نمایند و اگر وجع [illegible]
افیون و روغن گل بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات غلبهٔ بلغم ظاهر باشد تنقیه به حب ایاره و قوقایا کنند و [illegible]
و روغن [illegible] و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب [illegible] مرزنجوش [illegible] و اگر علامات [illegible]
شود تنقیه به حب افتیمون [illegible] کنند و روغن نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان [illegible] و اگر این وجع از [illegible]
آن تب و ثقل سر [illegible] و قلق و اضطراب و سیلان ریم بود علاج آن فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول نمایند و غذا
کشکاب یا شیرهٔ خشخاش خورند و تلیین طبیعت به مطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن [illegible] کنند [illegible]
و در گوش چکانند و [illegible] و آب گشنیز [illegible] گوش بمالند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه [illegible]
با هم [illegible] و روغن بنفشه ضماد سازند و اگر [illegible] و علامات جمع شدن مده [illegible] ظاهر شود [illegible]
شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود و بعد از آن [illegible] در گوش [illegible] و اگر [illegible]
طول [illegible] مواد عفنه گرم مشغول شود و علامات آن احساس حرکت [illegible] بود [illegible] مرزنجوش [illegible]
در گوش چکانند و بعد از آن [illegible] در گوش [illegible] و اگر وجع گوش به سبب ریح غلیظ باشد [illegible]
علامات آن [illegible] و سیلان لعاب [illegible] بود علاج آن تنقیه [illegible] کنند و تلیین طبیعت به مطبوخ هلیله یا فواکه [illegible] در گوش چکانند
و اگر [illegible] بود علامات آن [illegible] بود و علاج آن تنقیه کنند به حب ایارج یا اکلیل الملک [illegible]
و مرزنجوش [illegible] آن [illegible] ضماد کنند و اگر [illegible] گوش [illegible]
مرزنجوش و بابونه در گوش چکانند [illegible] گوش [illegible] و بابونه [illegible]
اگر [illegible] باشد [illegible] علاج [illegible] و اگر از غلبهٔ صفرا [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] شراب بنفشه [illegible]
خورند و اگر [illegible] اسهال [illegible] کنند به مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله [illegible] روغن گل [illegible] گوش چکانند [illegible]
پوست [illegible] بجوشانند و بچکانند و اگر به سبب غلبهٔ بلغم باشد علامات آن ثقل سر [illegible] کثرت خواب بود علاج آن [illegible]
[illegible] تناول کنند و غذا [illegible] و بعد از نضج تنقیه به حب ایارج و قوقایا نمایند و روغن [illegible] و بادام [illegible]
در گوش چکانند [illegible] مرزنجوش [illegible] گوش نهند و اگر [illegible] باشد
علامات آن [illegible] علاج آن [illegible]
و تناول [illegible] گوش چکانند و اگر [illegible]
برای این [illegible] کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان در گوش چکانند [illegible]
آواز گوش [illegible]

٥١

[illegible]

استعداد کنند و اگر بسبب فضلاتی بود که بگوش برسد بواسطهٔ امتلای دماغ علامت آن ثقل سر و تمدد و دوام طنین بود و علاج آن هر روز
مبادی آن را باید بیخ منه کنیا افیمون مکلف تناول کنند و غرغره نخود آب با زیره و زعفران برگ شبت و روغن قسط و سوسن چیزی در
گوش چکانند یا آب ترب با شونیز و جند بیدستر بچکانند و با بوره و شبت و اکلیل الملک [illegible] در [illegible] سر بجوشانند و
گوش بخار آن دهند و ادمان حمام مفید بود و اگر از امتلای دماغ بود اول تنقیه بحب ایارج فیقرا بکنند و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات
و اگر سبب سستی و خلو دماغ باشد علامت آن است که در گرسنگی زیاده گردد و در سیری ساکن شود و علاج آن ترطیب دماغ با دوام حمام تناول اغذیه مرطبه
البدن [illegible] و اگر سبب تری دماغ باشد [illegible] میشود تقویت کنند بشراب خاص [illegible] آب گوشت بطیب
استعمال [illegible] معتدل [illegible] ثقل گوش زایل کند صفت آن [illegible] بوشان [illegible] جند بیدستر [illegible]
[illegible] سازند [illegible] احتیاج [illegible]
و در گوش چکانند قرح اذن اگر زیاده [illegible] با سرکه یا آب عنب [illegible] در گوش چکانند [illegible] اسفیداج یا [illegible]
کنند و [illegible] قطران چکانند دخول هوام و آب اگر جهنده در گوش رود علامت آن احساس حرکت بود و علاج آن [illegible]
با [illegible] گرم حل کرده یا آب [illegible] و قنبیل [illegible] در گوش چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آید [illegible]
و اگر آب در گوش رود علامت آن است که [illegible] حمام [illegible] شود [illegible] اگر [illegible] بیرون نیاید [illegible]
[illegible] در گوش [illegible] اگر [illegible] گرم در گوش [illegible] روغن گل با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند نافع باشد انفجار الاذن
اگر خون [illegible] از گوش [illegible] و اگر سبب [illegible] عرق بود [illegible]
و سرکه [illegible] در گوش چکانند یا [illegible] یا آب [illegible] و سرکه [illegible] کافور در گوش چکانند حکه الاذن
اگر گوش [illegible] روغن [illegible] سرکه [illegible] در گوش چکانند باب چهارم در امراض انف ختم بطلان یا نقصان قوهٔ
شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ بود که در بطن مقدم دماغ متمکن شود و علاج آن [illegible] افیمون [illegible] تناول کنند و غذا
نخود آب با شیر [illegible] و بعد از آن [illegible] استعمال [illegible] نمایند [illegible] فلفل و شونیز [illegible] و اگر
سرکه [illegible] در بینی [illegible] و اگر شونیز [illegible] در بینی کشند بعد از آنکه [illegible]
مفید بود و اگر [illegible] روغن [illegible] نمایند و شونیز کوفته با [illegible] مرزنجوش [illegible] نافع بود ذفر الانف
بسبب [illegible] خلطی بود که [illegible] جمع شده باشد علاج آن [illegible] بطبیخ فواکه و سکنجبین [illegible] غرغره کنند و [illegible]
[illegible] و [illegible] مفید بود و شراب [illegible] کنند و [illegible] صبر و فلفل [illegible]
فتیله سازند و در بینی نهند قروح الانف اگر [illegible] فصد قیفال کنند و تنقیه [illegible] بطبیخ فواکه استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر [illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible] روغن [illegible] در بینی نهند و اگر گوشت
[illegible] احتراز نمایند و اگر [illegible] سفید [illegible] در بینی [illegible] الانف گوشتی زاید بود
که در [illegible] علاج آن فصد قیفال [illegible] طبیعت کنند بطبیخ فواکه و [illegible] استعمال مرهم [illegible] کنند یا [illegible]
[illegible] فتیله سازند [illegible] کنند [illegible] در بینی نهند و اگر [illegible]

[illegible]

زائل شود و قلع کند. جفاف الف: خشکی بینی که در تب‌ها عارض شود بسبب یبسی که در آن غالب بود یا خلطی لزج که بواسطهٔ حرارت
خشک شود و این اندک احیاناً واقع شود و علاج آن تدبیر طبیب نافع کند بروغن بنفشه و کدو و از بخورات و بخارات احتراز نمایند. رعاف اگر
خون آمدن از بینی اگر بسبب بحران باشد در تب‌های حاده بود قطع نباید کرد [illegible] اگر افراط آن [illegible] شود و اگر بسبب [illegible] خون [illegible]
است [illegible] اندک اندک آید و [illegible] بود و علاج آن شربت بنفشه و عناب تناول کنند و آب [illegible] بر سر ریزند و استنشاق آب گشنیز کنند و گل [illegible]
بر سر طلا سازند و گشنیز و عصارهٔ بادروج با اندکی کافور در بینی کشند و آب برگ خرفه [illegible] سفید بود [illegible] و [illegible] گلنار [illegible]
و صمغ عربی سحق کرده بیالایند و در بینی نهند [illegible] کافور [illegible] و [illegible] سوخته [illegible] اگر [illegible]
خون باشد علامت او آنست که [illegible] و علاج آن فصد قیفال کنند و [illegible] نهند و [illegible] بسیار خون [illegible]
[illegible] سازند و در بینی نهند و گل [illegible] و عدس و [illegible] صندل و گلنار و [illegible] محرق [illegible]
طلا کنند [illegible] محرق [illegible] سازند و در بینی نهند [illegible] و [illegible]
کلنار [illegible] و [illegible] بکوبند و با آب برگ خرفه [illegible] و در بینی نهند و اگر از طرف است [illegible]
[illegible] صندل و گلاب [illegible] طلا کنند باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان از آنجمله قلاع است و آن [illegible]
[illegible] سپید باشد و [illegible] گرد و اگر [illegible] بود علامت آن حرارت [illegible] آن بود و علاج آن فصد قیفال [illegible] کنند [illegible]
[illegible] تناول نمایند و غذا [illegible] الوکیل [illegible] خورند [illegible] فواکه [illegible] آن کنند [illegible]
[illegible] و گلاب بشویند و گشنیز و سماق و گلنار [illegible] و عدس [illegible] بکوبند [illegible] گلنار و سماق [illegible]
[illegible] صندل [illegible] کافور [illegible] و [illegible] گلاب [illegible] کنند
۵۳ و اگر قلاع [illegible] شود علامت آن [illegible] زبان [illegible] علاج آن [illegible] در زبان [illegible]
و صبر [illegible] کنند [illegible] و تخم [illegible] و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه نمایند و اگر از باد و سودا بود علامت آن [illegible]
آن [illegible] بود و علاج آن [illegible] مطبوخ افتیمون [illegible] کنند و [illegible] گاو زبان [illegible] بنفشه [illegible]
و در [illegible] گلنار و سماق [illegible] و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند [illegible] اگر [illegible]
شود و از آن [illegible] شود [illegible] و [illegible] و سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند [illegible] گلنار و [illegible] گل [illegible]
[illegible] کنند و بدان [illegible] گرم کنند [illegible] اگر از حرارت [illegible] علامت او آن بود که [illegible] تناول کنند [illegible]
و [illegible] و علاج آن آب انار [illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] انار [illegible] خورند [illegible] بود [illegible]
سنبل و عود و گلنار و صندل سفید [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] باشد که در دماغ [illegible] علامت آن [illegible] بود و [illegible]
آن [illegible] تخم [illegible] عسل و نمک [illegible] کنند و [illegible]
باشد [illegible] و [illegible] گلنار [illegible]

[illegible]

[illegible]

و کنند و قاقله و قرنفل بخایند و عود و [illegible] بسیار [illegible] و عسل [illegible] اگر سبب او گوشت بن دندان باشد فصد
جهار رگ یا فصد قیفال کنند و [illegible] اگر گوشت [illegible] بخایند [illegible] بمطبوخ [illegible]
و [illegible] گلنار [illegible] کنند [illegible] گلنار [illegible] و سعد و کزمازج [illegible] مصطکی و عود و فلفل [illegible]
و قرنفل [illegible] از هر یک [illegible] و اگر سبب آن اکل سپستان بود علاج آن کنند که
[illegible] علاج باشد [illegible] اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] علاج او [illegible] علاج [illegible] بود سیلان لعاب [illegible]
[illegible] آن اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد که [illegible] علاج آن [illegible]
تناول کنند [illegible] و اگر علامت غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و اگر سبب [illegible]
و رطوبت بود علامت آن [illegible] علاج آن تنقیه معده [illegible] کنند و اطریفل [illegible] گوارش [illegible] تناول نمایند [illegible]
و اغذیه که در آن رطوبت چندان نباشد [illegible] نان [illegible] عسل [illegible] بقول [illegible] احتراز نمایند و لعاب
که از دهن [illegible] سیلان لعاب [illegible] بود علاج آن گفته شود در المرض [illegible]
اورام لسان [illegible] زبان اگر [illegible] باشد علامت آن [illegible] لعاب بود و علاج آن فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ [illegible] و اگر [illegible] بود علامت آن [illegible] شدید [illegible] عطش [illegible] بود و علاج آن
[illegible] تناول کنند [illegible] تلیین طبیعت کنند [illegible] صفت آن [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علامت آن [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible] زبان [illegible] علاج آن [illegible] افتیمون [illegible] کنند و
[illegible] زبان [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] آن کنند [illegible] زبان اگر [illegible] باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] زبان [illegible] علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتواند کرد [illegible] و علاج آن
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] زبان [illegible] فرق [illegible] باطل [illegible]
[illegible] علاج آن تنقیه دماغ باشد [illegible]

۵۲

[illegible]

[illegible]

و خردل [illegible] فساد ذوق گاه باشد که حس ذوق فاسد شود [illegible] طعم [illegible]

[illegible] غلبه صفرا کند یا شیرین احساس کند دلالت بر غلبه دم کند یا طعم [illegible] شور یا ترش احساس کند [illegible] علاج آن [illegible]

ازان اخلاط [illegible] مناسب بود خشکی لسان اگر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود [illegible]

آب [illegible] و خیار [illegible] کنند و اگر بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین [illegible] کنند و گاه باشد که بسبب [illegible] زبان [illegible]

چنانکه چون [illegible] بمالند ازان [illegible] تنگ [illegible] پوست [illegible] الم نباشد علاج آن فصد [illegible]

هلیله [illegible] شقوق لسان علاج ترطیب زبان است [illegible]

[illegible] اورام شفت علاج آن فصد قیفال و چهار رگ [illegible]

[illegible] طبیخ فواکه با هلیله [illegible] گلاب طلا کنند [illegible]

گوشت [illegible] اجتناب نمایند قروح و بثور شفت علاج آن فصد قیفال [illegible]

[illegible] روغن [illegible] بواسیر شفت آنست که لب [illegible] ظاهر گردد [illegible]

[illegible] علاج او آنست که فصد و اسهال کنند [illegible] طبیخ [illegible]

[illegible] خون [illegible] انشقاق شفت [illegible]

[illegible]

کنند و پوست [illegible] باب ششم در امراض اسنان و لثه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر بسبب ماده [illegible] علامات آن [illegible] علاج آن فصد قیفال و چهار رگ کنند [illegible]

[illegible] کنند [illegible] طبیخ فواکه با هلیله کنند [illegible] گلاب [illegible]

کنند و گلنار [illegible]

[illegible] قروح لثه علاج آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسنان اگر [illegible] علامات آن [illegible]

فصد قیفال و چهار رگ [illegible] طبیخ فواکه با هلیله کنند [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible] علاج آن [illegible]

۵۵

[illegible]

خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج [illegible] کنند و عاقر قرحا [illegible] بر دندان [illegible] کنند و [illegible] عاقر قرحا [illegible] در دهن

گیرند و دندان [illegible] و اگر [illegible] قلع سازند و اگر خواهند که [illegible] قلع کنند [illegible]

[illegible] دندان [illegible] عاقر قرحا [illegible] کنند [illegible]

و بعد از آن [illegible] عاقر قرحا بر دندان [illegible] تا منقطع شود اما باید که استعمال این [illegible] کنند [illegible]

دیگر برسد اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت او آنست که بعد از اغذیه [illegible] امتلاء معده زائد شود و علاج آن تنقیه معده بقی کنند [illegible]

[illegible] تناول کنند و از امتلاء معده [illegible] احتراز کنند و اگر بسبب کرم باشد که در [illegible] متولد شود [illegible]

[illegible] کرم [illegible] اگر بسبب [illegible] باشد علاج آن [illegible] دندان باشد [illegible]

بخاییدن [illegible] و اگر بسبب [illegible] باشد علاج آن تنقیه معده باشد [illegible] استعمال [illegible]

سقوط و تحرک اسنان اگر بسبب [illegible] باشد علاج نپذیرد و اگر بسبب رطوبت باشد که لثه را سست کرده باشد [illegible] گل [illegible]

[illegible] صندل [illegible] بر دندان [illegible]

[illegible] **کلال و تقلقل اسنان** [illegible]

[illegible] علاج [illegible] تنقیه دماغ کنند [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

تغیر لون اسنان اگر دندان [illegible] علاج آن تنقیه کنند [illegible]

[illegible]

حفر اسنان [illegible] علاج آن تنقیه معده کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] **صریر اسنان** [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] **ضرس** [illegible] دندان چنان باشد که چیزهای [illegible]

و آن [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible]

گرم بود [illegible] علاج او آنست که دندان [illegible] روغن گل [illegible] صندل و اندکی کافور [illegible]

بخایند **باب ششم** در امراض حلق از آنجمله خناق است و آن مرضی باشد که مانع نفس و بلع شود و سبب آن ورم [illegible]

[illegible] گرم صفراوی باشد علامت آن [illegible] عطش [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

۵۴

بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا عناب و اجاص و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین بپزند و صاف کرده بیاشامند و غذا آب نیلوفر و عناب [illegible] و غرغره

لعاب بهدانه و بارتنگ و توت و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه کنند یا به حقنه صفت آن بنفشه ده درم

بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلو کیلی و سیاه هر یک یازده عدد سپستان بیست عدد عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم خطمی مسحوق یک کف

ورق چغندر یک دسته خیار شنبر بیست درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد و ابکامه هر یک ده درم نمک هندی یک درم و با شوربا آب گرم [illegible]

و بنفشه کنند و خون [illegible] در حلق چکانند و [illegible] که بدان [illegible] گرفته باشند [illegible] و اگر ورم [illegible] بود علامات آن

قلت وجع و [illegible] و کثرت [illegible] و عدم حرارت بود و علاج آن [illegible] کارد [illegible] را [illegible] تناول کنند و غذا

نخود آب با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت [illegible] حاده کنند و غرغره با [illegible] و عسل [illegible] کنند یا [illegible] با آب [illegible]

عسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامات آن صلابت ورم و قلت نزاق و کدورت لون بود و علاج آن [illegible]

و غرغره به شیر [illegible] و [illegible] جلاب [illegible] غذا [illegible] گفته شد [illegible] و استعمال این حقنه [illegible] صفت آن [illegible] درم

را [illegible] پنج [illegible] یک درم [illegible] اکلیل الملک [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

ده عدد [illegible] کرده [illegible] درم خیار شنبر [illegible] درم [illegible] روغن [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] تخم [illegible]

حلق و مری [illegible] شود و بسبب امتلا و غلبه خون [illegible] تناول گوشت و شراب و شیرینی [illegible] علامات [illegible] از [illegible] و [illegible]

علاج آن فصد قیفال کنند و اخراج دم [illegible] اگر قوت [illegible] اعاده فصد کنند و از خون [illegible] بسیار [illegible] کنند و تلیین طبیعت [illegible] فواکه

[illegible] خناق [illegible] و [illegible] کنند و غرغره [illegible] و آب کشنیز کنند [illegible] هر یک [illegible] خیار شنبر [illegible] غرغره کنند و چون

انفجار ظاهر شود غرغره [illegible] کنند و چون [illegible] شود و تلیین [illegible] فواکه [illegible] کنند و طبیعت [illegible]

ماده دم یا صفرا [illegible] شود و علامات آن وجع شدید و سوزش بود و [illegible] علاج آن فصد قیفال کنند [illegible]

بنفشه و عناب [illegible] کنند و لعاب [illegible] بهدانه [illegible] و غذا [illegible] با روغن بادام خورند [illegible]

و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز کنند [illegible] افتادن [illegible] بسبب [illegible] و اگر [illegible] بود علامات آن [illegible]

و [illegible] علاج آن فصد قیفال [illegible] و اسهال طبیعت کنند و غرغره [illegible] و آب سرکه [illegible] و اگر [illegible] بود علامات

آن کثرت نزاق و عدم وجع و [illegible] زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت به مطبوخ [illegible] کنند و غرغره [illegible]

[illegible] و [illegible] بجوشانند و بدان غرغره کنند [illegible] و اگر [illegible] خون [illegible] علامات آن [illegible]

کنند و [illegible] بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا [illegible] خورند و اگر [illegible]

و [illegible] علامات آن خشونت [illegible] و [illegible] علاج آن [illegible] بنفشه [illegible] عناب تناول کنند [illegible]

[illegible] خورند و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه کنند و اگر [illegible] شود [illegible] تخم [illegible]

خیار کدو یا شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا [illegible] با مغز بادام و اسفاناخ و برگ [illegible] خورند و اگر [illegible]

حادث شود علامات [illegible] و [illegible] را [illegible] تناول کنند [illegible] بادام [illegible]

[illegible] درم [illegible] و با عسل [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible] شود و [illegible]

آن احساس ثقل بود و عدم خشونت و الم علاج آن گلقند ربّ آلو تناول کنند و صبح ربّ انار بیدانه و ربّ ترنج و مویز منقّا و ربّ السوس و عناب و بدان غرغره کنند و تنقیه بحب ایارج و حب شبیار بعد از آن کنند و اگر بسبب یبوست قصبه ریه باشد علامت آن خشونت و وجع و خشکی سینه و نفس و سرفه و قلت زبان باشد و اگر از غبار و دود حادث شود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر و کدو و زبان گاو و لعاب بهدانه تناول کنند و غذا شیر گندم و ترید و شیر و برنج و روغن بنفشه و روغن بادام در سینه مالند و اگر بعد از حرکت و مشی حادث شود و علامت آن تشنگی و خشکی دهن بود شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا نخود آش با مغز بادام یا طلاخورده و حمام بروند و اگر بسبب نزله عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و خبازی و بنفشه و سپستان و نبات حلوا سازند و غذا ماءالشعیر و آش جو و آش کشک با شیر بز و سبوس گندم با مغز بادام و روغن بادام خورند و لعاب خطمی و کتیرا و روغن بادام و موم سفید و غیره سازند و بر سینه مالند و اگر بسبب سعال شب و عارضی باشد تخم کرفس با نبات یا شراب زوفا با صمغ عربی تناول کنند و غذا آش اسفاناخ و زیره بیاورند **نفث الدم** خونی که از دهن بیرون آید اگر با سرفه بود یا بلغم یا قیح یا خلط باشد یا از رئه بود یا از سینه یا از حلق بود علاج آن غرغره و مضمضه بود به قوابض مثل گلنار و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل و امثال آن بود و گاهی از دماغ بحلق فرود آید پس اگر حرارت و ثقل سر و غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت نقره کنند و غرغره به قوابض اما مهم است که از قصبه ریه و حنجره باشد و سبب آن سعال شدید بود و علاج آن قرص کهربا تناول کنند و غرغره به قوابض نمایند و آنچه به سعال بیرون آید از ریه باشد به واسطه انشقاق و انخراق عروق و بسیار در تب حاره بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب خشخاش یا صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب انجبار یا آب لسان الحمل و کهربا و این قرص مفید بود و صفت آن تخم خشخاش و نشاسته و صمغ عربی و گل ارمنی هر یک چهار درم کهربا دو درم با لعاب اسپغول قرص سازند و شربتی یک مثقال باشد اما آنچه بقی بیرون آید از معده بود و در حلق اگر خار یا استخوان و زالو و مانند آن علامت آن خون بود و علاج آن است که اگر زالو باشد سرکه بنوشند و اگر در حلق بود با آلتی بیرون آرند ... و در حلق ... غرغره کنند ... و اگر بسبب ... بود علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم حل کنند و غذا آش جو با مغز بادام و اسفاناخ خورند و شیره بادام و روغن بادام تناول کنند و اگر بسبب حرارت باشد ... علاج آن شراب خشخاش ... و کتیرا و صمغ عربی و مغز بادام ... و علاج آن ... با شراب ... با آب گرم حل کرده ...

و بعد از نضج تلیین طبیعت کند بابن مطبوخ صفت آن سنا بحذ درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان لیست عدد [illegible] تخم خیارین
پر سیاوشان تخم کاسنی نیم مهک نیلوفر هر یک ده درم خیار شنبر ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم آب [illegible] گیر صفت آن [illegible]
بادام تلخ هر یک [illegible] درم جلبت یک درم [illegible] سوس [illegible] درم بکوبند و بعسل [illegible] و بسازند و اگر سعال بسبب [illegible] مزاج [illegible] باشد علامت آن [illegible]
و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج آن لعاب بگو و بهدانه و [illegible] از نبات بیاشامند یا شیره تخم [illegible] یا شراب بنفشه و نیلوفر [illegible]
و سینه بمالند و سپستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب [illegible] مزاج [illegible] بود علامت آن [illegible] عطش [illegible] و سعال [illegible]
هوای گرم بود و با [illegible] ساکن شود علاج آن [illegible] انجیر ده عدد پر سیاوشان نیم مهک [illegible] تناول کنند و [illegible]
[illegible] بخورند و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر بسبب [illegible] مزاج [illegible] بود علامت آن [illegible] نفث [illegible]
و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج آن شیره تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بگو و بهدانه با نبات [illegible]
و اسفاناخ بخورند و گوشت و ماهیچه مرغ [illegible] سفید بود [illegible] حرکت کند [illegible] نفس تنگ شود و [illegible]
[illegible] باشد علامت آن خرخره سینه و سعال و نفث بود علاج آن هر روز [illegible] گاو زبان [illegible] پر سیاوشان انجیر [illegible]
و [illegible] تناول کنند و شراب بنفشه و ترنجبین [illegible] لعوق بخورند و غذا نخود آب و باقلا و مغز بادام خورند و [illegible] غالب باشد [illegible]
[illegible] غسل و [illegible] و روغن بادام [illegible] مغز بادام و مغز فستق و چلغوزه بکوبند و نیم مهک [illegible] فانیذ [illegible]
بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف قلب [illegible] بود علاج آن [illegible] کنند و شراب گاو زبان و شراب [illegible]
تناول نمایند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر بسبب [illegible] ریه باشد علامت آن [illegible] تشنگی و [illegible] باشد علاج آن [illegible]
ریه باشد شراب بنفشه و نیلوفر و گاو زبان و [illegible] شیره [illegible] خورند. ذات الریه ورمی باشد که در ریه حادث میشود [illegible]
آن حمی مطبقه و ضیق نفس و وجع [illegible] و حمرت [illegible] و تشنگی و [illegible] زبان [illegible] بود علاج آن [illegible] اول [illegible]
باسلیق [illegible] علاج آن [illegible] بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین با نبات تناول کنند و غذا [illegible] بنفشه و نیلوفر [illegible]
از نبات و لعاب بگو و بهدانه و روغن بنفشه [illegible] کنند و [illegible] کنند بابن مطبوخ صفت بنفشه [illegible] کاسنی هر یک درم [illegible]
ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی تخم خیار [illegible] ترنجبین خیار شنبر [illegible] اگر احتیاج [illegible]
استعمال حقنه لینه کنند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حمی محرقه و سعال [illegible] شدت عطش بود و علاج آن [illegible]
بیشتر باید کرد و سل قرحه باشد که در ریه حادث شود و بسبب [illegible] ذات الریه و سعال [illegible] علامت آن
[illegible] بود با آن سعال و [illegible] نفث [illegible] و فرق میان [illegible]
شود [illegible] که بر سر آب [illegible] علاج آن شراب بنفشه [illegible] ترنجبین هر یک [illegible]
[illegible] کنند [illegible] و اگر زبان [illegible]
و شیر خر و شیر [illegible] سفید بود [illegible] بخورند و گفته اند که [illegible] گرم [illegible]
[illegible] و روغن بنفشه [illegible] و [illegible] بمالند [illegible] گل گیلان [illegible] که با آن [illegible]
[illegible] و اگر با آن [illegible] نیم مهک [illegible] کنند [illegible]

59

[illegible]

بنفشه و دو درم [illegible] ازان تناول کنند [illegible] که این نوع اسفید بود با قلاع مغز تخم خیار زن خربزه و کدو هر یک [illegible] درم صمغ عربی کتیرا [illegible]
[illegible] بادام و بهدانه هر یک دو درم [illegible] سرین کرده [illegible] روغن بادام خوشانیده دوازده درم مجموع بکوبند و [illegible] آب
[illegible] تا [illegible] باشند [illegible] آنرا [illegible] درم باشد [illegible] مفید [illegible] بهک [illegible] کل [illegible] هر یک چهار درم [illegible]
مغز تخم خیار [illegible] که [illegible] درم سرطان [illegible] بادام [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بهدانه [illegible] اقراص سازند [illegible]
[illegible] شیر [illegible] آن [illegible] زند [illegible] ازان تناول کنند و درین مرض [illegible]
[illegible] شود [illegible] الا [illegible] اسهال [illegible] باشد [illegible] و با فراط بود و علامت [illegible]
ذات الصدر [illegible] گرم [illegible] شود از [illegible] گویند علامت آن تب لازم شدت عطش و قلق [illegible]
بود و مریض [illegible] الا [illegible] کنند و [illegible] بالا [illegible] نتواند [illegible] و پهلو نتواند خفت ذات العرض [illegible]
[illegible] الآنست که مریض [illegible] نتواند خفت ذات الجنب [illegible]
[illegible] میان [illegible] شود و این ذات الجنب خالص گویند و در طرف [illegible]
[illegible] علامت آن تب لازم و ضیق النفس [illegible] بود و [illegible]
[illegible] و علامت آن [illegible] شود و اعراض [illegible] حرکت نتواند [illegible]
[illegible] علاج [illegible] باشد [illegible] علامت آن حمرت [illegible] بود و اگر
[illegible] علاج [illegible] باشد از اول تا سوم [illegible] اول
[illegible] کنند [illegible] موافق [illegible] بنفشه و سپستان [illegible] خورند [illegible] بنفشه و نیلوفر [illegible]
[illegible] بنفشه [illegible] سپستان [illegible] کنند و بعد از [illegible]
[illegible] بنفشه نیلوفر [illegible] درم [illegible] خطمی تخم خیار [illegible] درم تخم کاسنی [illegible] درم سپستان [illegible] عناب [illegible]
[illegible] درم [illegible] هر یک پانزده درم [illegible] و بهدانه و عرق گل [illegible] شربت کنند
و درین امراض [illegible] اول [illegible] آن [illegible] درم بنفشه و نیلوفر [illegible] درم
خطمی [illegible] یک پانزده درم [illegible] روغن [illegible] درم
[illegible] روغن بادام [illegible] خطمی [illegible] بالند و بعد [illegible] مرض [illegible]
تخم [illegible] با مغز بادام و اسفاناخ خورند و درین [illegible]
[illegible] اگر ماده [illegible] بود و این [illegible] واقع شود و علامت آن [illegible] نفث و [illegible] و قلت عطش [illegible]
[illegible] بود علاج آن [illegible] کنند [illegible] سپستان [illegible] هر یک [illegible] خورند و غذا [illegible]
کنند [illegible] سپستان [illegible] کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هر یک درم [illegible] ده درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] پانزده درم [illegible] عرق گل [illegible] ریحان [illegible] و اگر ماده [illegible]
[illegible] اختلاط عقل و هذیان [illegible] علاج آن [illegible] اول استعمال [illegible] باید کرد [illegible]

[illegible]

از بنفشه و سپستان و همچنین نبات خورند. باب نهم در امراض قلب و بدانکه سوء المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت
تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظت قاروره و حرارت سینه و لهیب قلب و غضب و کرب باشد علاج آن شراب لیمو و شربت
سیب و شراب گلاب و عرق بیدمشک و کاسنی و شراب بنفشه و شراب صندل و لیمو و حماض و ریشک نیز مفید بود و غذا انار دانه با لیمو و ریشک [illegible]
کشنیز خشک چهار درم گل سرخ [illegible] درم طباشیر [illegible] درم شراب سیب بجوشانند و صندلین [illegible] بر سینه بمالند [illegible]
کنند و مفرح بارد تناول نمایند و این مفرح نیز مفید بود و صفت آن ورق گل طباشیر گاوزبان یک درم کشنیز صندل هر یک [illegible] تخم
[illegible] تخم خیارین کدو [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] مروارید ناسفته [illegible] کهربا [illegible] هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته [illegible] شراب سیب سرشته
مفرح دیگر تخم کاهو تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان هر یک [illegible] تخم [illegible] کهربا هر یک [illegible] مثقال قاقله صغار طباشیر [illegible] درم
ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم [illegible] مشک [illegible] بکوبند و با شیر [illegible] سرشته [illegible] یک مثقال بود و اگر سوء المزاج بارد
عارض شود علامت آن بیاض قاروره و صغر و بطء و تفاوت نبض و ضعف نفس و [illegible] و اطلال و ضعف قوت و کسل و کثرت خواب [illegible]
بود و از [illegible] گرم و موضع گرم راحت یابد علاج آن شراب بالنگو و گاوزبان و [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب [illegible]
و قلیه که در آن توابل باشد خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعام ریزند و [illegible] کنند [illegible] دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند
صفت آن مصطکی عود دارچینی سنبل قرنفل مشک جوزبوا قاقله پوست اترج هر یک [illegible] مثقال [illegible] کوفته و بیخته [illegible] عسل [illegible]
و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن هزال و نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج آن شراب بالنگو و نیلوفر و گاوزبان با عرق گاوزبان تناول
کنند و استحمام و [illegible] تناول مفرحات معتدل کنند و معجون مفرح [illegible] کهربا [illegible] هر یک [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] کشنیز خشک هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] عود [illegible] هر یک [illegible] عسل [illegible]
[illegible] تناول کنند و اگر سوء المزاج رطب باشد علامت آن [illegible] سرعت انفعال [illegible] نبض [illegible] قاروره [illegible] بود علاج آن [illegible]
و [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] و فلفل و زعفران [illegible] و اگر علامت [illegible]
[illegible] بود معجون [illegible] مصطکی عود دارچینی قرنفل [illegible] سنبل جوزبوا [illegible] قاقله پوست اترج [illegible]
[illegible] شراب لیمو [illegible] خفقان حرکتی اختلاجی بود که [illegible] و آن [illegible] علامت آن [illegible]
[illegible] شراب [illegible] لیمو [illegible] عرق [illegible] تناول کنند و غذا [illegible] با گوشت مرغ [illegible]
و اگر علامت [illegible] تناول کنند [illegible] کشنیز [illegible]
[illegible] تخم [illegible] کشنیز [illegible] صندلین [illegible] درم [illegible]
[illegible] تناول کنند و اگر خفقان بسبب [illegible] باشد علامت آن [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] دواء المسک حلو تناول کنند [illegible] سوء المزاج [illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] درم تخم [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] اشال آن [illegible]

[illegible]

و سده شده باشد معده را اول پاک کنند و گوارش مصطکی و عود و مفرحات حاره تناول کنند و اگر سبب صفرا باشد که معده ریزد
بسبب علاج آن ریوند چینی و تخم کاهو و تخم خرفه با نبات تناول کنند و بعد از آن تنقیه این چنین کنند صفت آن افتیمون شاهتره سنا هر یک درم
بسفایج و ورق گل لاجورد مغسول هر یک نیم درم کوفته در آب انگور بسرشند و بلع کنند و میان هر روز شربتی از نبات و عرق گل گاوزبان
تشرب نمایند و اگر معده سودا جمع شده باشد اسهال آن بعلاج آن اطلاء آن از انگور و بهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و تنقیه این حب
نمایند صفت آن تربد سفید افتیمون حاشا تخم افتل و غار یقون و حجر ارمنی هر یک درم سقمونیا بریان نیم دانگ ملح هندی مقل یک دانگ و کوفته در
نیم درم بکوبند با آب رازیانه حب سازند و بعد از تنقیه مقویات قلب و معده تناول کنند غشی حالتی باشد که مجموع حواس معطل نماید و این از سلب
ضعف قلب باشد و اجتماع روح و استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن ماده باشد که خناق ارواح بود چنانکه در ابتدا حمیات و امتلاء عروق
از اخلاط و استیلاء معده و حالت تخمه حادث شود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانچه در استفراغ اعضا و اوجاع و
اعراض نفسانی حادث شود و علامت غشی زردی اطراف و نبض ضعیف و نفس صغیر و صفرت لون بود و علاج آن دست ها و اعضا آب سرد و
گلاب سرد بر رو زنند و گیسوها و موی سر بیا دهند و اطراف را سخت بمالند و تحریک بسیار کنند و چون افاقت شود شراب حماض لیمو و صندل دهند
و اگر سبب امتلاء باشد بتنقیه رجوع کنند و اگر بسبب احتقان رحم یا تناول سموم گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد
و مقویات قلب تناول نمایند خفقان قلب علتی باشد که بیمار احساس کند که دل او را می فشارد و در عقب آن غشی حادث شود و آن
در تب های حاره و اگر در علاج آن استفراغ سودا باشد مطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن تقویت قلب با شربه مفرحات و تریاق امر کنند
ورم آن اگر از مواد لسبه بود علاج آن در باب اورام گفته میشود و اگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان بسته شود علاج آن انتقاع و علاج
و حمرت و وجع پستان بود علاج آن خرقه بگلاب سرکه تر کنند و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود ارد باقلا و جو و مغاثا با سرکه
تورک و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن شود و علاج اضماد کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن منفجر گردانند قلت لبن
اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیر الغذا باید کرد و اگر بسبب دشیر بود با خلطی که غالب شود و اگر صفرا غالب شده
باشد علامت آن صفرت و تلخی شیر بود و اگر بلغم غالب بود علاج آن تاین و با رقیه و جوشیدن شیر بود و اگر سودا غالب شود علاج آن
کدورت و غلظت شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تعدیل مزاج با غذیه و اشربه که ضد آن خلط بود کثرت لبن بسیار شیر
سخت آن اگر با فراط بود مدرات طمث و مخففات استعمال کنند و پستان را با آب مرزنگوش و روغن گل و زیره و سرکه طلا کنند باب هضم
امراض معده و سوء المزاج که عارض معده شود یا مادی باشد یا ساذج آنچه مادی باشد اگر از صفرا باشد علاج آن کرب و تشنگی مفرط و تلخی دهن
بود علاج آن تنقیه معده کنند یا آنکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و تخم بهک نیز بیاشامند و آب عسل و نمک در آن حل
کنند و بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز علاج اشربه و ادهان و تخم بهک سکنجبین با نبات تناول کنند بلبین طبیعت مطبوخ کند و تنقیع
کنند و بعد از تنقیه تقویت معده بحب ها و اقراص کرده و سکنجبین و ربیه کنند و این سفوف مفید بود صفت آن ورق گل ده درم طباشیر
بیخ نیم درم ... و سماق هر یک ... مصطکی یک درم ... بکوبند و چندان ادویه قند یا شیر بده درم با گلاب تناول کنند و اگر
ماده بلغمی بود علامت آن جشاء ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتها و خشکی لب و تلطخ زبان و ترشی ریق و سیلان لعاب ... فایده
... علاج آن ... کنند و معده را پاک گردانند و بعد از آن هر روز علاج ...

۶۳

[illegible]

و بیخ کاسنی و بالنگو ... کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و فلفل و دارچینی و زعفران ... کنند و قلایا ... [illegible]

بود و بعد از فتح سقیه ... و ایارج ... با ... کنند یا ... با عاده و معده ... [illegible] ... مصطکی ... و گوارش

کمونی و گوارش ... کنند و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ... سودا بود علامت آن ... اشتها ... [illegible]

دهن ... غلیظ و سوداء ... قاروره ... تشنگی ... باشد علاج تنقیه بدن ... افتیمون ... [illegible]

کنند و بعد از آنکه معده را نیک پاک کرده باشند اطریفل ... و از آن ... و گوارش کمونی تناول کنند اما اگر مزاج ساذج اگر حار بود

علامت آن تشنگی ... دهن ... معده ... و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها ... بود علاج آن شراب ... [illegible]

و سکنجبین ... تناول کنند با گلاب و آب ... و غذا ... و انار ... خورند ... [illegible] ... مفید بود و اگر

حار یابس باشد علامت آن ... تشنگی ... بود علاج آن شیره ... با آب ... [illegible]

و غذا ... با مغز بادام ... و اسفاناخ ... با گوشت ... خورند ... [illegible]

و ورق گل ... هر یک ... بکوبند و ... تناول کنند و اگر مزاج بارد ساذج بود علامت آن

هضم ... ترش شدن طعام ... بود علاج آن ... [illegible]

تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده و گوارش ... مصطکی ... تناول کنند ... [illegible]

هر یک ... فلفل ... [illegible] ... تناول کنند و اگر مزاج بارد یابس

باشد علامت آن قلت عطش ... اشتها ... بود علاج آن ... [illegible] ... تناول کنند

و ... هر یک ... سعد ... بکوبند و با آب ... [illegible] ... مفید بود و آب ... [illegible]

شراب ... [illegible] ... زنجبیل

قرنفل زعفران هر یک ... بکوبند ... [illegible]

... باشد و اگر سوء مزاج رطب ساذج باشد علامت آن کثرت ریق ... [illegible]

... و اغذیه ... بود علاج آن ... و جوارش ... زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخود آب

قلایا با توابل باشد و اگر ... بود ... [illegible] ... آن هلیله سیاه و بلیله و املج ... [illegible]

... زنجبیل فلفل ... هر یک ... [illegible]

خشک کنند ... [illegible] ... بود علامت آن

... عطش ... بود علاج آن ... تناول کنند ... [illegible]

و کدو و گوشت ... خورند ... معده ... باشد علاج آن ... [illegible]

علامت آن ... باشد ... تناول ... بود علاج آن ... [illegible]

... [illegible] ... تناول ... [illegible]

... [illegible] ... تناول کنند ... [illegible]

[illegible]

۶۳

ضعف معده باشد علامت این است که بعد از اکل حادث شود و در فم معده ساکن شود علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط ردیه

باشد یعنی با اسهال تنقیه کنند و بعد از آن هر صبح [illegible] یک درم سنبل یک درم بکوبند با عسل سرشته [illegible] تناول کنند [illegible] یک رطل

[illegible] آید پس یک رطل عسل سفید و نیم رطل گلاب [illegible] کرده بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران [illegible] و [illegible]

مصطکی یک [illegible] انگشت [illegible] درم بکوبند و بر سر آن ریزند و با هم بسرشند پس از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی باز نهند [illegible] کنند و احیانا [illegible] درم

تناول کنند و ورم معده اگر ورم حار بود علامت آن تب [illegible] و [illegible] معده و وجع و ورم ظاهر [illegible] و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج اول

فصد کنند [illegible] با آب [illegible] کاسنی تناول کنند [illegible] و غذا نخورند و [illegible] کشکاب با اسفاناخ

خورند و [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] تخم کاسنی هر یک چهار درم [illegible] تناول

کنند و اگر حرارت [illegible] پیدا [illegible] روغن بادام خورند و در ابتدا صندل [illegible]

در آب [illegible] معده طلا کنند و بعد از دو روز [illegible] خطمی [illegible] با آب کاسنی طلا کنند و بعد از آن خطمی

و [illegible] و سنبل [illegible] چون ورم [illegible] و منفجر شود [illegible] زعفران [illegible]

تخم خطمی [illegible] شراب عناب و شراب خشخاش با شیر تناول

کنند و [illegible] خشخاش [illegible] روغن بادام [illegible] خون باشد [illegible]

[illegible] و اگر حرارت [illegible] باشد [illegible] پاک کنند [illegible] و گلنار و ورق گل [illegible] درم

[illegible] و اگر ورم [illegible]

[illegible] معده [illegible] علاج [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] کاسنی [illegible] درم [illegible]

[illegible] غذا [illegible] سنبل [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] سنبل [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] تناول کنند [illegible] سنبل [illegible]

[illegible] درم [illegible] سنبل [illegible] مصطکی [illegible] درم [illegible]

[illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] درم [illegible] سفید [illegible]

[illegible] تناول کنند

[illegible] و تناول [illegible] باشد [illegible]

[illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] درم [illegible]

٦٤

و زنجبیل و کرویا و بزر کرفس و مردم صعتر یا نانخواه و مصطکی بر گیرند و می کوبند و با دو مثل آن قند بیامیزند و بعد از طعام تناول کنند و گوارش [illegible]

و کمونی و فلافلی بخورند و اگر با تخم بلغم طبیعت [illegible] و حب [illegible] بریان کرده [illegible] بریان کرده [illegible] و مردم کوبند با [illegible]

قند [illegible] بخورند [illegible] [illegible] [illegible] شود و چون [illegible] [illegible]

غیر [illegible] شود [illegible] اسفل [illegible] شود [illegible] [illegible] است [illegible] شود [illegible]

هم از بخارات باشد [illegible] ضعف [illegible] علاج آن [illegible] معده باشد [illegible]

اشتهای طعام [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] معده [illegible] علاج آن [illegible]

و معده و کثرت سیلان [illegible] طبیعت بود علاج آن [illegible] کنند [illegible] شراب [illegible]

[illegible] غذا نخورد [illegible] باشد [illegible] مصطکی [illegible]

تناول کنند [illegible] مصطکی [illegible] سفید بود و اگر سبب [illegible] کثرت [illegible] باشد [illegible] معده [illegible]

بود علاج آن تنقیه بدن کنند [illegible] مطبوخ [illegible] اگر [illegible]

آن [illegible] حرکت مفرط و هوای گرم [illegible] باشد علاج [illegible] تناول [illegible] باشد [illegible]

و کلپاچه و گوشت گاو و قلیه [illegible] غذا خورند لیکن [illegible] باید خورد [illegible]

گرم [illegible] باشد علاج آن [illegible] ایشان [illegible] علاج آن [illegible] گرم [illegible] گفته شود و اگر سبب [illegible]

65 بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علاج آن [illegible] علاج آن [illegible] معده کنند [illegible]

[illegible] غذا نخورد [illegible] مصطکی [illegible] احتیاج باشد [illegible]

باشد [illegible] معده [illegible] شود و قوت [illegible] شود و [illegible]

باشد [illegible] سفر کند [illegible] علاج آن [illegible]

باشد و احیانا [illegible] معده [illegible] باشد علاج آن شراب [illegible]

و [illegible] تناول کنند و غذا نخورد [illegible] گرم [illegible]

[illegible] معده [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و چون گرسنه شود و غذا نخورد [illegible] علاج آن سکنجبین [illegible]

غذا [illegible]

[illegible] علاج آن شراب [illegible]

[illegible] غذا [illegible] صندل [illegible] گلاب [illegible]

آن [illegible] کوبند [illegible] تناول کنند [illegible]

و اگر سبب [illegible] معده [illegible] باشد [illegible] علاج آن [illegible]

و [illegible] شراب [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible]

حموضتها مناسب باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت آن باشد که آب خوردن میل نشود و اگر [illegible] میل
گردد علاج آن با آب سکنجبین گرم قی کنند و شراب غوره و ریباس و انار [illegible] تناول کنند غذا [illegible] خورند و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود
بواسطه استفراغ بسیار از اطراف گل شراب غوره خورند و آش غوره تناول نمایند و بجام صندل [illegible] روغن بنفشه کنند و اگر بعد
از شرب خمر کسی [illegible] واقع شود آب یخ و برف خورند و حموضات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد [illegible] آب خیار کرده با [illegible] طباشیر پاشند

سوء الهضم و تخمه سوء الهضم آن باشد که طعام نیک هضم نشود و علامت آن [illegible] و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم
آن باشد که دیر هضم شود و با این ثقل و تمدد بود و بعد از [illegible] طعام احساس کند و تخمه آن بود که معده در غذا قطعاً
تصرف نکند و هضم نگردد و سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسد که در وی جمع شود و علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد
چنانکه گفته شد و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده [illegible]
و در روز گرسنگی صبر باید کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل [illegible] مثقال در آب گرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی و ناردین
بر معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن مفید بود و تخمه [illegible] آن باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد
و آنچه لطیف [illegible] باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را بآب گرم و روغن [illegible]
مدد کنند تا زودتر پاک شود و چون معده پاک شود [illegible] اسهال [illegible] باشد بسبب ضعف بود شراب انار [illegible] بنعناع یا شراب [illegible]
و [illegible] طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه [illegible] مثقال با قرص طباشیر [illegible] مثقال [illegible] پوست پسته [illegible] مثقال بکوبند و با شراب سیب [illegible]
بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و در موضع سرد خواب کنند و [illegible]
و بر غذا [illegible] کنند تا اشتها صادق باشد و سماق با کباب خورند و اگر [illegible] مزاج و وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند

فی تهوع و غثیان

[illegible] باشد که از معده حادث شود [illegible] باشد و تهوع حرکتی باشد [illegible] رفع شود و غثیان [illegible] حرکت
و اسباب هر یک مختلف است چنانکه اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر در اجزای معده باشد تهوع و اگر [illegible] غثیان
واقع شود [illegible] اگر خلطی که در معده ریخته است یا در اجزاء معده است صفرا بود علامت آن [illegible] دهان و التهاب و خشکی زبان و تشنگی [illegible]
علاج آن سکنجبین با آب نیمگرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک شود و بعد آن شراب انار یا عرق نعناع یا شراب غوره و ریباس
یا گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک و سماق خورند و بر معده آب سیب به و صندل و کافور ضماد کنند سفوف [illegible] گل طباشیر [illegible]
دو درم ریوند [illegible] پوست پسته هر یک [illegible] سماق زرشک انار دانه هر یک [illegible] درم کوبند و سه مثقال از آن با شراب سیب [illegible]
و اگر خلطی بلغمی یا سوداوی بود علامت آن قلت تشنگی [illegible] ترشی [illegible] دهن [illegible] بود علاج آن قی کنند با آب ترب و عسل [illegible]
[illegible] تخم شبت تخم ترب و عسل [illegible] تا معده پاک شود و بعد از آن [illegible] تناول کنند و
تقویت [illegible] گوارش عود و مصطکی و دواء المسک حلو کنند و این سفوف [illegible] مفید بود صفت آن [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] درم عود [illegible] درم انار دانه [illegible] نعناع [illegible] درم پوست [illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible] سوداوی [illegible] صفت آن [illegible]
چهار درم عود و مصطکی [illegible] سنبل [illegible] مثقال تناول کنند [illegible]

[illegible]

۶۶

ترکیب اکل حماض شود و قی باید کرد و بعد از آن معجونات تناول کنند **قی دم** سبب آن که بعضی ... اگر انقباض و انقطاع [illegible]

کنند و گل ارمنی ... یک مثقال ... این کرده ... باشد ... بسبب [illegible] ... شیر ... تناول

کنند و این قرص سفید ... صفت آن کندر ... یک درم ... گل ... صندل سفید ... هر یک ... درم ... یک درم ... بسایند

و با گلاب ... یک مثقال از آن با شیر تخم ... بریان کرده ... بعد ... صندل ... اقاقیا ... کل آب ... کنند ... رنگ

سماق ... و اگر قی خون بسبب ... باشد ... شود و معده ... اقاقیا و گل ... ضماد ... کنند و ...

یک مثقال با شیر تخم ... بریان کرده بخورند و اگر ... خون ... باشد ... بریان کرده ... با شیر ...

و کتیرا ... ولو ... گاو ... اقاقیا گل ... سماق ... تخم ... یک ... شیر ... درم ...

با لسان الحمل ... یک مثقال ... تمام ... اگر بسبب ... شود ... باشد علامت آن ...

و ... باشد و چون ... بسیار شود ... زیاده شود و **علاج** او آنست که ... شود ... تخم ...

و این قرص سفید ... **صفت** آن تخم حماض ... یک درم ... شیر ... گاو ... هر یک ... درم ... یک

و با ... لسان الحمل ... بسرشند و قرص سازند ... یک مثقال باشد و اگر خون ... دماغ ... باشد علامت آن

آن ... و علاج آن ... و اگر خون ... علامت آن ... **علاج** او آنست که ... با ...

با ... گرم ... آب ... گرم ... باشد ... آب گرم ...

کنند **فواق** ... باشد ... معده ... شود و این ... باشد علامت آن ... معده ...

بود و **علاج** او آنست که ... آب ... گرم ... اسهال ... شود و بعد از آن ...

و ... فواق ... باشد ... شود و ... **علاج** آن

... تناول کنند و اگر ... کنند ... اگر بسبب ... طعام

بسیار ... کنند ... تخم ... یک ... شود و ... نوع ...

... و اگر فواق ... اسهال بسیار ... شود ... معده ...

... تناول کنند ... شیره ... روغن ... آب ... و لسان ... کتیرا ... موم ...

و روغن ... معده ... و این ... انواع فواق بود و چنانکه گذشته آید ... فواق ... ورم ...

و این بسبب ... ورم بود ... معده ... شود ... باشد ... علاج آن ... باشد ...

... اگر بسبب ... باشد علامت آن ... علاج ... و اگر بسبب ... باشد علامت آن ...

معده و ... و ... **علاج** آن ... باشد و بعد از آن ... معده ... علامت ...

... و اگر بسبب ... باشد علامت آن ... تشنگی ... **علاج** آن ... کنند و ...

... آب ... یک درم ... تناول کنند و اگر

بسبب ... باشد علامت آن ... **علاج** آن ... و بعد از آن ... معده و اگر بسبب ... باشد

ابن ... ترکیب ... گل ... علاج ... صندل ... درم ... سماق ... بسیار ... اقاقیا

بعده بریزد که موجب تشنگی باشد و علامت اول آنست که تشنها باشد لیکن چون بخورند منهضم شود و چون چیزی ترش و حامض بخورند تمام اشتها پیدا شود و علاج
آن تنقیه مسهل بود بسکنجبین و زرورد و نمک و انبرباریس و اجابت کنند و چون سپری کرده باشند و اگر سبب ان چیزی ام معده بود علامت آنست که احساس شیار
حریفه و ماحه کنند و از افواق و غثیان ضاد شود علاج آن کلقند و از ایه و شراب بالنگو تناول کنند تا علامت ان زایل شود و پیچ بهک و انگور کشمش
بخورند و بعد از نضج مسهل به قوتها تنقیه کنند و بعد از آن بجوارشات و معجونات و تقویت معده کنند باب یازدهم در امراض کبد سوء المزاج که عارض
کبد شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و زردی و خشکی زبان و قلت اشتهار احساس طبیعت و سرعت نبض و حرارت و لهب و زیادتی قاروره بود
شاید که با آن صفرا و اسهال صفراوی نیز باشد علاج آن جلاب تخم کاسنی و شربت سکنجبین و آب کاسنی با شیره تخم خیارین
نیلوفر تناول کنند و ضماد صندل و ماء الورد بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت بسته باشد فلوس خیارشنبر تناول کنند و آب کاسنی و صندل بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت
مستعد باشد طبیعت کنند به مطبوخ فواکه یا قرص طباشیر سه درم یک مثقال با سکنجبین و مثقال آب کاسنی بیست مثقال تناول کنند و اگر علامت صفرا غالب باشد
این مطبوخ بیاشامند صفت آن شاهتره و بنفشه و هلیله زرد و ورق گل و هلیله کابلی هر یک پنج درم ترنجبین بیست درم و آلو چهار بنفشه هر یک ده درم کافور
نیم دانگ بکوبند و با آب کشنیز و کاسنی با آب حماض تر با القند الحماض طلا کنند اگر با آن اسهال باشد یک مثقال قرص طباشیر با و مثقال رب حماض
بخورند و غذا ماش مقشر بریان کرده یا زرشک و اسباناخ یا مزوره بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن اسهال
و قلت عطش و بیاض زبان بی نضج و رسوب ابیض در بول و غلظت قاروره بود و علاج آن تنقیه بلغم از زیانه و ماء الاصول و ترکیب گلقند تناول کنند
و غذا نخود آب با شیره خسک با زیره و کباب تیهو خورند و این قرص تناول کنند صفت آن سنبل طیب ملکی تخم کرفس و بادیان و انیسون و بادام
و بنفشه و زعفران از هر یک دو درم عصاره غافث ده درم فلفل زنجبیل از هر یک سه درم بکوبند و با آب زیانه قرص سازند و یک مثقال از این با آب ماء الاصول
صفت آن بیخ کرفس با رازیانه پانزده درم کاسنی و تخم رازیانه هر یک ده درم تخم کرفس ده درم انیسون سه درم اذخر غافث تا ساعتی
هر یک پنج درم مویز طایفی بیست درم در شش رطل آب بجوشانند تا به رطلی بیاید با رطلی قند بقوام آرند و بیست درم تا تناول کنند این
نیز مفید بود صفت آن نانخواه و سنبل و بادیان و زیره هر یک ده درم کاسنی جهار درم سنبل و اسارون گل سرخ هر یک ده درم بکوبند با گلقند قرص سازند
و بهی بیست مثقال برود و اسارون تمام بجوشانند و بیست درم با آن تناول کنند و این قرص مفید باشد و ماء العسل قلیل الماء کشک و مرزنجوش
کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال یا فراط بود تخم سپندان و شاه بلوط و مغز هر یک بریان کرده ده درم کلاب بکنند و قرص بکوبند
کباب تیهو بریان کرده با زرشک ترش کرده بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت امتلاء و قلت عطش و نضج ... و کثرت
خواب و بلادت حواس بیاض قاروره و سوء الهضم بود و علاج آن مسهل زیاده از رازیانه و تخم کرفس و بیخ بهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود
با زیره باج و کباب تیهو و خورند و اطریفل کبیر ترکیب ... حرارت گرم مفید بود و قرص ... رازیانه تخم کرفس هر یک ده درم
سنبل ... درم بکوبند و با آب رازیانه با کرفس ... یک مثقال با سکنجبین بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نحافت بدن و قلت ... و خشکی
... و علامت ... باشد علاج آن شیره تخم ... تناول کنند و غذا گوشت ...
با شیره ... بادام ... تازه ... روغن بنفشه و روغن کدو ... و آب کاسنی و آب ...
ترکیب کنند و بر جگر طلا سازند ضعف کبد سبب سوء المزاج بود علامت آن گفته شد یا سبب ... باشد که بکبد عارض شود علامت آن ضعف کبد
قلت اشتها و فساد لون و ... اسهال ... از اضلاع ایمن بود و این ... و اگر ... کبد بود و علاج
۶۸

او است که بول اندک اندک آید و رقیق بود علاج آن همان است [illegible] تخم کاسنی [illegible] یک درم [illegible]

دو مثقال ناول کنند یا تخم کاسنی [illegible] تخم کاسنی [illegible] از [illegible] سکنجبین [illegible]

[illegible] از اغذیه غلیظه [illegible] علاج آن [illegible] اگر [illegible] باشد علاج آن [illegible] علاج آن [illegible]

تخم [illegible] کاسنی [illegible] ناول کنند [illegible] طبیب [illegible] صفت آن [illegible] تخم کاسنی [illegible]

دو مثقال شکر [illegible] مثقال [illegible] حل کرده [illegible] هر یک درم [illegible]

[illegible] صفت آن تخم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] زعفران [illegible] مثقال [illegible]

ناول کنند او رام کبد [illegible] علاج [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] تخم کاسنی [illegible] درم [illegible]

کنند [illegible] صفت آن [illegible] تخم کاسنی [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] درم [illegible] تخم [illegible] کاسنی [illegible]

[illegible] ناول کنند صفت آن تخم کاسنی [illegible] هر یک درم [illegible] مثقال [illegible]

آب کاسنی [illegible] آب [illegible]

[illegible] اگر [illegible] علاج آن [illegible]

و اسهال [illegible] علاج آن [illegible] تخم کاسنی [illegible] ناول کنند [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

کند [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] صفت آن [illegible] هر یک درم [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] ناول کنند [illegible] اگر [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] تخم کاسنی [illegible]

[illegible] ناول کنند [illegible]

[illegible] تخم کاسنی هر یک درم [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] ناول کنند [illegible]

[illegible] اگر [illegible] درم [illegible]

[illegible] ورم کبد [illegible] علاج [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] اسهال [illegible]

69

[illegible]

علاج آن پیش از انحطاط [illegible] کنند و شیر [illegible] تناول کنند و چون [illegible] شود و اگر [illegible] علاج آن [illegible]

از آبی و [illegible] تناول کنند و اگر تب باشد [illegible] تناول کنند [illegible] علاج

آنست که ثقل نباشد و [illegible] بود و تب حرارت بود علاج آن سکنجبین [illegible] الاصول [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] بسبب [illegible] مزاج [illegible] شود علاج آن ثقل [illegible] علاج [illegible] بول [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] باشد علاج آنکه [illegible] استعمال کنند [illegible] شراب [illegible] سکنجبین [illegible] کاسنی [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند علاج [illegible] باشد [illegible] الاصول [illegible] سکنجبین [illegible] و اگر حرارت [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] سکنجبین [illegible] غذا [illegible] مزاج [illegible] القیء و استسقاء [illegible] الغذا [illegible]

[illegible] مزاج آن [illegible] شود علاج آن [illegible] بیاض لون بود علاج او آنست که تقلیل غذا کنند و [illegible]

[illegible] آب [illegible] مزاج [illegible] و تقویت کبد کنند [illegible] سوء المزاج گفته شد و اسهال [illegible]

[illegible] استسقا [illegible] لحمی و زقی و طبلی [illegible] اعضا [illegible] شود [illegible] ضعف جگر [illegible] مزاج آن [illegible]

و این [illegible] بسبب [illegible] ورم [illegible] بسبب [illegible] حرارت [illegible] گرم [illegible] ضعف [illegible]

بود که [illegible] طعام [illegible] بود و [illegible]

[illegible] آن [illegible] شود و اعضا [illegible] کند و چون [illegible] باشد [illegible] بدن [illegible] و [illegible] علاج آن [illegible] لون بود [illegible]

[illegible] چون [illegible] اعضا [illegible] باشد علاج آن [illegible] علاج [illegible] کاسنی [illegible]

[illegible] تناول کنند غذا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کنند و آب [illegible] حمام [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند [illegible]

و اگر [illegible] باشد [illegible] کنند و اگر [illegible] ضعف [illegible] باشد [illegible] کنند [illegible]

[illegible] تناول کنند اما استسقا [illegible] آنست که [illegible] میان [illegible] و این [illegible] استسقا [illegible]

علاج آن [illegible] بزرگ شدن شکم [illegible] آن باشد و شکم [illegible] آب [illegible] آن [illegible]

علاج آن [illegible] کاسنی [illegible] تناول کنند و اگر [illegible] حرارت [illegible] باشد [illegible] کاسنی [illegible] سکنجبین [illegible]

[illegible]

[illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] شکم [illegible] آب [illegible]

[illegible] شکم [illegible] اما استسقا [illegible] آنست که [illegible] میان [illegible]

و [illegible] شود و سبب آن حرارت [illegible] باشد [illegible] تمام [illegible] حمام [illegible]

... مشغول شود و از آن ماده ریاح و انجره بسیار حاصل شود و صاحب این مرض [illegible] علامات آن [illegible] شدن شکم [illegible]

بود و با آن ثقلی نباشد [illegible] علاج آن [illegible] تخم کاسنی [illegible]

تناول کنند و غذا [illegible] اصل السوس [illegible]

[illegible] کرفس [illegible] انیسون [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] درم [illegible] مثقال [illegible] تناول کنند [illegible]

سنبل [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] مثقال [illegible] اصل السوس [illegible] مثقال تناول

کنند و اگر [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] اصل السوس [illegible]

[illegible]

استسقاء طبلی [illegible] علامات آن [illegible] علاج آن

[illegible] تخم کشوث و کاسنی [illegible] تناول کنند [illegible] صفت [illegible]

[illegible] تخم کاسنی [illegible] سکنجبین [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] بیاید [illegible] استسقاء [illegible] تخم کاسنی [illegible] آن [illegible] کنند و

[illegible] صفت آن [illegible] هلیله کابلی و [illegible] هلیله [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] سپستان [illegible] عدد [illegible] سکنجبین [illegible] درم [illegible]

آب کاسنی و سکنجبین [illegible] یرقان اصفر [illegible] زردی [illegible] چشم ظاهر گردد و [illegible] صفرا [illegible]

[illegible] آن اگر [illegible] باشد علامات آن [illegible] و علاج آن [illegible]

[illegible] درم [illegible] سکنجبین تناول کنند [illegible] اگر یرقان [illegible]

[illegible] علامات آن [illegible] آن [illegible]

باشد علاج آن [illegible] تخم کاسنی [illegible] سکنجبین [illegible] نبات تناول کنند [illegible] آب [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible] هلیله [illegible]

[illegible] اگر یرقان [illegible]

[illegible] علامات آن [illegible]

[illegible] علامات آن [illegible]

آن [illegible] اگر یرقان [illegible] علاج آن [illegible] سکنجبین [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible] یرقان [illegible]

[illegible] حاجت شود و [illegible] باشد [illegible] علاج [illegible] باید کرد و استعمال [illegible] کنند [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] سکنجبین تناول کنند و اگر سبب [illegible] باشد [illegible] علامت او آن باشد که

[illegible] علاج آن [illegible] باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین [illegible] آب کاسنی و تخم کرفس [illegible]

[illegible] آن **باب دوازدهم در امراض طحال** سوء المزاج که طحال را عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی [illegible]

[illegible] طحال باشد و صفرت لون [illegible] آن حمرت قاروره [illegible] و اختلاف نبض [illegible] **علاج** آن فصد باسلیق کنند

[illegible] سکنجبین [illegible] نبات خورند یا قرص زرشک و سکنجبین [illegible] و غذا زرشک [illegible]

[illegible] طبیعت کنند [illegible] **صفت** آن [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] تخم [illegible] کاسنی [illegible] مثقال با سکنجبین تناول کنند [illegible]

[illegible] مثقال تناول کنند و [illegible] تخم [illegible]

[illegible] طحال [illegible] و اگر [illegible] نافع بود و اگر [illegible]

[illegible] تشنگی [illegible] سکنجبین تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن [illegible] تشنگی [illegible]

علاج آن [illegible] تناول کنند [illegible] **صفت** آن [illegible]

[illegible] تخم کاسنی [illegible]

[illegible] غذا [illegible]

[illegible] **صفت** آن [illegible] تخم کاسنی [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible] طحال [illegible]

[illegible] و اگر سوء المزاج [illegible] علامت آن [illegible] طحال [illegible]

[illegible] **علاج** آن [illegible] تناول کنند و غذا [illegible]

[illegible] و اگر سوء المزاج [illegible] علامت آن [illegible] **علاج** آن [illegible]

[illegible] کنند [illegible] **ورم طحال**

اگر ورم طحال [illegible] علامت آن [illegible] طحال [illegible] **علاج** آن فصد باسلیق کنند و علاج

[illegible] تخم کاسنی [illegible] نبات تناول کنند و غذا [illegible] طبیعت کنند [illegible]

[illegible] اگر ورم [illegible] علامت آن [illegible] **علاج** آن

[illegible] تخم کاسنی [illegible] تناول کنند [illegible] طبیعت کنند [illegible]

[illegible] مثقال سکنجبین [illegible] طحال [illegible] و اگر [illegible] علامت آن [illegible]

[illegible] طحال [illegible] **علاج** آن [illegible] نبات تناول کنند و غذا [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] **صفت** آن [illegible] تخم کاسنی [illegible]

بالنگو و کاوزبان هر یک سه درم انجیر بیست عدد مویز طائفی پانزده درم شاهتره [illegible] سکنجبین هر یک ده درم [illegible]

قرص [illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند و اگر ورم سودا بود علامت آن نحافت [illegible] طحال [illegible]

و سواد [illegible] و علاج آن فصد باسلیق [illegible] کنند [illegible] افتیمون [illegible] آن کنند

و غذا [illegible] فروج کنند و بعد از [illegible] سکنجبین [illegible] قرص [illegible] صفت آن [illegible]

و تخم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] طحال [illegible] طلا کنند [illegible] درم [illegible]

و اگر ورم طحال [illegible] شود [illegible]

طحال [illegible] سبب [illegible] طحال [illegible] آن [illegible] طحال [illegible]

[illegible] باشد که با آن [illegible] و علاج آن [illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند [illegible]

کنند [illegible] طحال [illegible] سده طحال [illegible] آن بسبب فضلات غلیظ باشد [illegible] علامت آن ثقل طحال [illegible]

و علاج آن [illegible] ناخواه [illegible] افسنتین [illegible] تناول کنند سکنجبین [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند [illegible] فالج [illegible]

[illegible] طحال [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج

آن [illegible] افسنتین [illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند و طحال [illegible]

سیزدهم در امراض امعا

و از آن جمله قولنج است آن امراض است که [illegible] قولنج [illegible]

[illegible] کنند [illegible] قولنج [illegible]

[illegible] قولنج [illegible]

از بالنگو [illegible] افسنتین [illegible] سکنجبین تناول کنند [illegible] صفت آن [illegible]

هر یک [illegible]

[illegible] هر یک [illegible]

[illegible] درم [illegible]

[illegible] و علاج آن [illegible] افسنتین [illegible] ناخواه [illegible] سکنجبین تناول کنند [illegible]

[illegible] افسنتین ناخواه هر یک [illegible] درم [illegible] کنند [illegible]

استعمال کنند خطمی [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] سازند یا زیره و کاو و بوره و تخم خطمی

خطمی هر یک سه درم [illegible] شیاف سازند یا این حقنه استعمال کنند صفت آن سنا هفت درم انجیر ده عدد

ده عدد سپستان بیست عدد [illegible] بابونه و شبت و اکلیل الملک بنفشه خطمی و سبوس هر یک هفت درم بجوشانند

و صاف کنند و [illegible] روغن [illegible] هر یک ده درم بوره و نمک هر یک [illegible] درم در آن کرده استعمال کنند [illegible] روغن [illegible]

ورق سداب [illegible] هر یک ده درم و تخم کرفس [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] آب بجوشانند تا [illegible] در خطمی و روغن کنجد [illegible]

تا آب [illegible] روغن [illegible] بمالند و اگر قولنج بسبب ورم باشد که در موضع امعا واقع شود و علامت آن تب و وجع شدید [illegible]

[illegible] و این قولنج [illegible] حادث شود و علاج آن فصد کنند و جلاب از [illegible] تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند [illegible]

بنفشه و ترنجبین [illegible] و غذا [illegible] صفت آن سنا [illegible] درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد

خطمی [illegible] سیاوشان [illegible] ترنجبین هر یک پانزده درم این حقنه استعمال کنند صفت آن سنا هفت درم بنفشه

و نیلوفر هر یک سه درم [illegible] خطمی سبوس [illegible] ورق سداب ورق [illegible] هر یک [illegible] شیر خشت و ترنجبین

هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم اگر [illegible] حرارت [illegible] باشد این حقنه [illegible] صفت آن عناب ده عدد سپستان

بیست عدد خطمی [illegible] بجوشانند و صاف کنند [illegible] ده درم روغن بنفشه ده درم [illegible]

[illegible] استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التوای امعا [illegible] آن [illegible] حادث شود و علامت او آنست که قولنج [illegible] باز

بالا [illegible] حادث شود و علاج او آنست که پای علیل [illegible] ببندند و [illegible] کنند تا امعا [illegible]

جلاب [illegible] بنفشه [illegible] و غذا نخود آب با روغن [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و اگر قولنج بسبب احتباس ثفل [illegible] آن باشد علامت آن [illegible] تناول [illegible]

علاج آن جلاب [illegible] بنفشه و ترنجبین [illegible] مثقال تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] مرغ فربه خورند [illegible] بنفشه چهار درم و سپستان

بیست عدد [illegible] ترنجبین پانزده درم جلاب سازند و اگر بسبب [illegible] امعا باشد علامت آن [illegible]

[illegible] و علاج آن جلاب [illegible] تخم کاسنی و ترنجبین [illegible] تناول کنند [illegible]

و بدین حقنه [illegible] کنند صفت آن بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خیارین بابونه و اکلیل الملک سبوس [illegible] و لبلاب [illegible] سیاوشان [illegible]

هفت درم [illegible] ده عدد سپستان بیست عدد بجوشانند و صاف کنند [illegible] روغن بنفشه [illegible] شیر خشت و ترنجبین [illegible]

با آن [illegible] استعمال کنند و غذا [illegible] گندم [illegible] خورند [illegible] روغن بنفشه [illegible] و اگر ایلاوس نوعی از قولنج

است [illegible] و علاج او آنست

[illegible]

و این حقنه استعمال کنند صفت آن بابونه شبت تخم کرفس [illegible] انجیر ده عدد [illegible]

[illegible] انجیر [illegible] پانزده درم بوره [illegible] اگر [illegible] استعمال [illegible]

[illegible] بابونه و شبت و اکلیل الملک [illegible]

وو و ورد باه ترکیب بجوشانند و دران می نشینند و ... ار بوره و نمک هندی و سکبینج و تخم حنظل ترتیب کنند و بکار دارند مفص

بود که امعا را مانده شود ... آن اگر بسبب ... باشد علامت آن ... و عقد بود ... حاصل شود علاج آن

... علاج آن ... و برگ ... کنند ... و ورم ... کمون بخورند و اگر ... اسهال باشد علاج آن

گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد ... و تخم کرفس ... بگیرند ... چهار درم ... بکوبند

... از آن تناول کنند ... گرم ... و اگر ... تناول ... علامت آن حرقت امعا

و تشنگی ... صفرا بود علاج آن ... باشد ... بنات ... باشد ...

... تناول کنند اگر ... باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود ... علاج

آن ... طبیعت کنند ... علاج ... ترکیب ... درم

عناب ... سپستان ... درم ... ترنجبین ... درم ... و اگر ... باشد که امعا

... علامت آن ... علاج آن ... طبیعت باشد ...

... کنند ... زعفران ... کنند ... تناول کنند

و غذا نخود آب ... خورند ... آب سرد ... خورند و ... که در امعا متولد شود و سبب ... باشد که

در امعا بماند ... شود و ... حرارت ... گرم شود و این کرم اگر ... گویند و در امعا ...

متولد شود و علامت آن ... باشد ... علاج آن

چهار روز ... رطل شیر ... مثقال شکر تناول کنند و غذا نخود آب ... و ... و اگر ...

... کابلی ... بکوبند ... شیر ... و ... باشند ... از آن ...

... مثقال با آب گرم بخورند و تخم حنظل ... درم ... بکوبند ... سازند ...

... شیر ... تناول ... احتراز کنند و اگر ... باشد ... گویند

و او در امعا ... متولد شود و علامت آن ... بود و ... آن ... علاج آن

... کابلی ... مثقال ... تخم حنظل ... کنند و ... باشند

... و اغذیه ... و اگر ... علامت آن ...

علاج آن حقنه ... آن ...

... درم ... کنند ... تخم حنظل ... آن ...

... سازند ...

... مثقال ... درم ... کنند ...

... باشد ...

آن ... علاج آن ... تناول کنند ... مثقال ...

۷۵

تریاک بر بیان کرده تناول کنند و غذا کاه و بسته بیان کرده با مغز بادام و شیر خشخاش خورند و این نسخه استعمال نمایند صفت آن [illegible]

گل ارمنی اقاقیا گلنار [illegible] یک درم کوفته با آب لسان الحمل [illegible] سازند و اگر بسبب ثقل [illegible] باشد که [illegible]

[illegible] آن [illegible] شود و موجب [illegible] گردد علاج آن تقدیم [illegible] تناول [illegible] باشد علاج آن تلیین طبیعت باشد [illegible]

[illegible] و اگر بسبب [illegible] بود [illegible] علاج آن تدبیر کنند [illegible] کرم کرده [illegible]

[illegible] گرم کرده [illegible] مفید بود باب چهاردهم در انواع اسهال اگر اسهال [illegible]

[illegible] شود علاج آن [illegible] کنند [illegible]

بیان کرده و کوفته با هم [illegible] با قرص طباشیر [illegible] تناول کنند [illegible] سماق [illegible]

خورند و اگر اسهال بسبب [illegible] بود [illegible] علاج آن [illegible] و صفرت [illegible]

علاج آن [illegible] مثقال [illegible] قرص طباشیر [illegible] تناول کنند [illegible] گل ارمنی [illegible] بیان کرده [illegible]

[illegible] بیان کرده [illegible] سماق [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] و اگر اسهال از افراط بود [illegible] گل ارمنی [illegible] اقاقیا [illegible]

[illegible] و اگر اسهال [illegible] بود علاج آن [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] و چون [illegible] که تمام [illegible] شده [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] کنند [illegible] و اگر ساکن نشود این نسخه استعمال نماید

صفت آن [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] کنند [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] کنند [illegible] صفت آن سماق [illegible] سیاه [illegible]

بیان کرده [illegible] اقاقیا هر یک [illegible] مثقال [illegible] تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود صفت آن [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] تخم [illegible] هر یک [illegible] درم

[illegible] تناول کنند و اگر اسهال سوداوی بود علاج آن [illegible] معده [illegible] دهان [illegible]

[illegible] باشد علاج آن [illegible] باید کرد [illegible] تمام کرده [illegible] قرص طباشیر [illegible]

[illegible] سفوف [illegible] هر کدام که باشد تناول کنند [illegible] تخم ریحان [illegible] گل ارمنی [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] بگلاب بخورند و از [illegible] احتراز کنند و مرغ و کبک [illegible] خورند و [illegible]

[illegible] و اگر اسهال [illegible] عروق [illegible] علامت او آنست که اول [illegible] بیرون آید و بعد از آن خون

[illegible] و اگر [illegible] علامت او آنست که اول [illegible] خون بیرون آید و بعد از آن [illegible]

[illegible] باشد علاج آن [illegible] باشد فصد کنند [illegible] تخم ریحان

هر یک [illegible] مثقال [illegible] بریان کرده [illegible] گل [illegible] کنند [illegible] و غذا [illegible] شیره [illegible] بادام خورند [illegible]

[illegible] نیز مفید بود [illegible] مثقال [illegible] کرده بخورند و اگر این اسهال بسبب [illegible] بود

[illegible]

پیچ آن باشد که بواسطه اخلاط حاده و حریفه که [illegible] سبب سهال [illegible] شود و علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم

و وجع [illegible] علاج آن [illegible] تناول کنند [illegible] بیان کرده [illegible]

بیان کرده باشیم [illegible] بیان کرده [illegible] بیان کرده و باشیر [illegible]

[illegible] استعمال کنند صفت آن [illegible] بیان کنند و لسان [illegible] پوست [illegible] گلنار [illegible] گل

گل خطمی [illegible] بیان کرده و خون سیاوشان [illegible]

[illegible] گل [illegible] کنند [illegible] اسهال کبدی باشد و آن یا خون [illegible]

[illegible] اتصال کبد یا بواسطه [illegible] آن احتراق [illegible]

آن احتراق [illegible] باشد [illegible]

آن [illegible] باشد [illegible] علاج او آنست که [illegible]

باشد [illegible] ضعف یا افراط [illegible] بیان کرده [illegible] بیان کرده [illegible] صندل [illegible] بیان کرده [illegible]

[illegible] کنند [illegible] شراب [illegible] بیان کرده [illegible]

[illegible] الصندل و گلاب [illegible] علامت او آنست که [illegible]

[illegible] پیچیدن شکم نباشد و چون معده [illegible] علاج او آنست که [illegible]

[illegible] شراب صندل [illegible] استعمال کنند [illegible]

سوء مزاج کبد [illegible] علاج آن گفته شده [illegible]

اسهال [illegible] باشد [illegible] بواسطه سوء المزاج [illegible] علامت آن [illegible] تشنگی بود [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible] معده باشد [illegible]

[illegible] معده جمع شده باشد علامت آن [illegible]

علاج آن [illegible] معده کنند [illegible]

باشد که در معده [illegible]

[illegible] باشد [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] تناول کنند [illegible] نزلات بود [illegible]

[illegible] اسهال [illegible] علامت او آنست که [illegible]

علاج آن [illegible] مزاج او [illegible]

و اگر [illegible] علامت آن اسهال [illegible] علاج آن [illegible]

کبد باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب [illegible] تناول [illegible]

[illegible] علامت او آنست که طعام [illegible] خارج شود [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible]

ورق تمر هندی ... و سپستان و شیر خشت ... تناول کنند که نفخ ... [illegible] ... و سعوطات مفرده خورند و لعوق اسفاناخ

... باشد و سبب آن ... باشد که بول ... علامت آن ثقل ... کنند ... علامت آن خروج ... بود و صفت لعوق اسفاناخ ... [illegible]

علاج آن تناول ... ماء الشعیر ... و سعوط ... مفید بود و این سعوط نیز نافع افتد صفت آن

سنبل ... مصطکی ... و بعد ... بریان کرده ... تخم خاص ... [illegible] ... اسفاناخ

گلنار ... هر یک ... درم کوفته ... تناول کنند و اگر ... باشد که در امعا حادث شود و چون غذا بدو رسد ... دفع کند

علامت آن است که ... اسهال کند ... علاج آن قرص طباشیر ... گلنار ... [illegible]

با تخم ریحان ... بریان کرده بگلاب و روغن بادام ... غذا ... [illegible]

بریان کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل ... [illegible] ... بکوبند و قرص سازند و ...

تناول کنند

باب یازدهم در امراض کلیه و مثانه

... علاج ... [illegible] ... کثرت شهوت ...

و ... باشد علاج آن آب انار ... با نبات ... قرص طباشیر ... تناول کنند و غذا ...

... و شراب خشخاش ... لعوق کنند و صندل ... [illegible]

... تخم کاهو و تخم ... قرص سازند ... [illegible]

... صندل ... طلا کنند و اگر سوء المزاج ... علاج آن ... [illegible] ... علاج

آن ... تناول کنند و غذا ... آب ... خورند و روغن ...

... طلا کنند و ... [illegible] ... کلیه اگر ورم کرده باشد ...

... علامت آن ... کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و ... تخم ...

... تناول کنند ... کلیه ... صندل ... [illegible]

... با آب کاسنی ... روغن بنفشه ... طلا کنند و چون ورم ... علامت آن ...

... [illegible] ... تخم ... بنفشه ... گرم ...

... چون ... [illegible]

... سرکه ... با تخم ... شراب خشخاش ...

... شراب خشخاش تناول کنند و اگر ورم ...

... علامت آن ... [illegible]

... علاج آن ... تخم کاسنی ... تناول کنند و غذا ...

... صفت آن ... تخم ... گل ... بنفشه ...

... [illegible] ...

[illegible]

بنشینند و بالیدن هر یک ... درم بزرگ و طلیه ... تخم خطمی ... هر یک ... درم ... با ... شربت ... ضماد سازند ... آگر گرم

حل کنند ... گاو ... بالند. **وجع کلیه** اگر درم با ... مزاج بود علاجش گفته شد و اگر ... بود و علاجش گفته شود

و اگر از ریح بود علامت آن ... بود و با آن ثقل ... باشد ... ساکن شود. **علاج آن** ... انیسون ...

... تناول کنند ... و در موضع کلیه بمالند. **هزال کلیه** که ... باشد ... گرم ...

بسیار علامت آن ... کثرت بول ... **علاج آن** ... کلیه ...

شیرین ... مثقال ... تا ... شود ... طعام ... مغز بادام ...

... تناول کنند ... حقنه ... کنند و مغز بادام ... فستق ... حلیم ...

هر یک ... درم ... مثقال تناول کنند. **ضعف کلیه** ...

هزال ... گوشت ... کثرت جماع ... **علاج آن** ...

تناول ... شیرین ... مناسب باشد ...

... سفید ... حقنه ... گندم ... تخم ... هر یک ... درم ...

کنند ... آب ... مثقال ... روغن ... مثقال ...

... آب ... حقنه کنند ...

کنند ... حقنه کنند که مفید بود. **ورم مثانه** اگر ... بود علامت آن ...

۷۹ ... عطش ... باشد ... **علاج آن** ...

... بنفشه و تخم کاسنی ... بنفشه ... خطمی ...

... نشاسته ... بنفشه ...

... اگر ... تخم ... خطمی

... هر یک ... درم ... بنفشه ... تناول کنند ...

... کنند ... بنفشه ... مغز بادام و بنفشه

خطمی ... **وجع مثانه** بسبب ورم

یا حصاة بود و آن گفته شود و یا بسبب سوء مزاج گرم ... علامت آن ...

... مثانه ... بود و **علاج آن** شیره تخم ... با آب ... تناول کنند ...

... بود ... علاجش آنست که ... تناول ... بارده

... **علاج آن** ... تناول کنند ...

... حقنه ...

بود ... بود و با آن ثقل نباشد. **علاج آن** ... الاصول ... تناول کنند. ... مثانه ...

رشبت و روغنها [illegible] گرم [illegible] کنند **قروح کلیه و مثانه** سبب آن تفرق اتصال یا خلطی اکال یا انفجار دبیله بود و علامت آن وجع و
خروج ریم و مده و [illegible] بول باشد و [illegible] بیرون آید و فرق میان قرحه کلیه و قرحه مثانه [illegible] وجع کنند و در قرحه کلیه [illegible] البول باشد
و در قرحه مثانه عسر البول و [illegible] سرخ بود و در مثانه سفید باشد **علاج** آن هر بامداد [illegible] مثقال [illegible] با ده مثقال [illegible]
سفید [illegible] خشخاش تناول کنند و غذا [illegible] و مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود [illegible] با عسل [illegible] تناول کنند و اگر طبیعت [illegible]
باشد [illegible] هر یک [illegible] درم بنفشه چهار درم تخم [illegible] پنج درم [illegible] خیار [illegible] ده درم [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] درم گل ارمنی [illegible] مثقال تا [illegible] دو مثقال [illegible] شراب خشخاش بخورند [illegible] تخم خیار [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] درم [illegible] تناول کنند و در قرحه مثانه [illegible] احلیل [illegible]
و از جماع احتراز کنند **حرقت کلیه و مثانه** علامت آن حرقت بول [illegible] کلیه یا مثانه بود **علاج** آن [illegible]
از شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند [illegible] بنفشه [illegible] ده درم [illegible] و غذا [illegible] و مغز بادام
[illegible] شیره [illegible] روغن بادام خورند و در حرقت کلیه [illegible] اسهال طبیعت مفید باشد و در حرقت مثانه [illegible]
روغن بادام [illegible] حقنه مثانه کنند **حرقت مثانه** اگر سبب [illegible] لاذع با قروح بود و گفته شد و اگر سبب [illegible] بول بود علامت آن حرارت
[illegible] قاروره [illegible] تشنگی باشد **علاج** آن شراب بنفشه یا شراب خشخاش با شیره تخم [illegible] و شیره [illegible] تخم تناول کنند و غذا [illegible]
بادام [illegible] بنفشه و مغز بادام خورند صفت سفوف [illegible] تخم کدو [illegible] تخم [illegible] تخم خطمی و خشخاش هر یک چهار درم و مغز بادام
[illegible] درم [illegible] خیار [illegible] تخم [illegible] تناول کنند [illegible] روغن بنفشه [illegible]
حصاة و رمل که در کلیه و مثانه تولد کند سبب [illegible] غلیظ بود و حرارت [illegible] رطوبت [illegible] کند [illegible] متحجر گردد و اگر
بسیار بود [illegible] حصاة متولد شود [illegible] تولد کند [illegible] حصاة مثانه [illegible] علامت حصاة [illegible]
[illegible] کلیه و مثانه [illegible] ثقل [illegible] علامت [illegible] ثقل [illegible] بول [illegible] خروج [illegible]
[illegible] **علاج** آن هر روز [illegible] تخم کاسنی [illegible] هر یک [illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] تخم [illegible] درم [illegible] و غذا [illegible] با شیره [illegible]
[illegible] معتدل [illegible] کردن مفید بود [illegible]
[illegible] کنند **صفت** آن [illegible] هر یک [illegible] تخم خطمی [illegible]
[illegible] تخم کاسنی [illegible] هر یک چهار درم [illegible] ده عدد [illegible]
[illegible] روغن [illegible] روغن [illegible] احلیل [illegible]
[illegible] خطمی [illegible] مستحکم باشد [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] مفید بود **صفت** آن [illegible] تخم [illegible] خشخاش [illegible]
[illegible] درم [illegible] تناول کنند [illegible]

۸۰

[illegible]

کیفقال با شیره تخم [illegible] تناول کنند و [illegible] روغن بابونه و خشک [illegible] روغن عقرب بمالند و صفت روغن عقرب [illegible]

در [illegible] سلیخه هر یک ده درم [illegible] کنند و باروغن [illegible] کرده [illegible] در آفتاب [illegible]

بجوشانند پس [illegible] کنند و ده عدد عقرب [illegible] بگیرند و در آن [illegible] و [illegible] نگاه دارند [illegible] کنند [illegible] اگر [illegible]

باشد و قطعا [illegible] بیاید علاج او تخم کرفس و انیسون و رازیانه و تخم [illegible] تناول کنند و [illegible] اسارون [illegible] الفلفل سفید [illegible] هر یک [illegible] درم

سنبل سلیخه [illegible] اسارون [illegible] درم [illegible] از حب بلسان هر یک ده درم [illegible] بعسل [illegible]

[illegible] تناول کنند [illegible] عقرب [illegible] کرده [illegible] و [illegible]

که [illegible] آن [illegible] و [illegible]

ابو [illegible] ابو الفضل [illegible] اگر [illegible]

[illegible] خون [illegible] که [illegible] آن نگاه [illegible] آفتاب [illegible]

شود و [illegible] نگاه دارند [illegible] کنند [illegible] از آن [illegible] با آب کرفس [illegible] سفید بود و اگر [illegible]

[illegible] شاه [illegible] ادویه [illegible] باشند [illegible] شاه اگر [illegible] خون [illegible]

شود و علاج آن [illegible] اطراف بود [illegible] و علاج آن [illegible] تناول کنند [illegible]

کرده [illegible] سفید بود [illegible] آن [illegible]

۸۱ چکانند نافع بود احتباس عسر البول [illegible] و علاج آن گفته شد و اگر [illegible] باشد [illegible]

بول [illegible] و علاج آن [illegible] تناول [illegible] بود و [illegible] بول [illegible] علاج آن [illegible]

از انیسون و تخم [illegible] و تخم کرفس [illegible] تناول کنند [illegible] رازیانه و تخم کرفس و انیسون [illegible]

و [illegible] از آن تناول کنند [illegible] روغن بابونه [illegible] کنند [illegible] که عسر البول [illegible]

بول [illegible] علامت آن [illegible] بول [illegible] علاج آن [illegible] روغن [illegible]

[illegible] احتراز نمایند [illegible] روغن بادام [illegible] روغن [illegible] اگر [illegible]

۱۲ احتقان بول [illegible] البول [illegible] تخم خربزه [illegible] و فستق [illegible] تناول کنند [illegible] تخم [illegible]

[illegible] سلس البول آن [illegible] بول [illegible] و علاج آن [illegible] کنند [illegible]

تناول کنند و اغذیه [illegible] کنند [illegible] خولنجان [illegible] و شاه بلوط [illegible]

[illegible] از آن [illegible] کنند [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

بکوبند و بعسل [illegible] تناول کنند [illegible] سفید باشد [illegible] آب [illegible] بول [illegible]

کنند [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بکوبند و بعسل [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] و [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

خولنجان [illegible] بکوبند و بعسل [illegible] تناول کنند و اگر [illegible] و بعسل [illegible]

احیانا خورند سفید بود و یا بلغمی باعث بیتوانی دولاب باشد و انبخان باشد که در اماتشه بود و چون آب جاری باشد

باندک زمانی بی تأخیری رفع شود و سبب آن ضعف کلیه و اتساع مجاری او بود یا حرارت قوی باشد و جذب رطوبات از کبد کند

و چون ضعیف شود قوت امساک و تحمل البرد نبود و در انزال جذب کند و دفع کند و چون این مرض مزمن شود و کبد ضعیف

گردد و بیرقان انجامد علامت آن تشنگی و عدم شبابول رقیق و سفید دایم بی حرقت بود و علاج آن قرص طباشیر و قرص کافور

با ربّ سیب و بیه و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا از زرشک و غوره و انار و امثال آن خورند و صندل و گلاب و آب کاسنی

طلا کنند و سنبه [illegible] بر سر کیسه [illegible] و گاه باشد که از سبب برودت کلیه حادث شود و علامت آن

عدم علامات حرارت بود و تشنگی باشد علاج آن [illegible] باشد یعنی [illegible] تناول [illegible] و [illegible] معاجین حاره

[illegible] تقطیر البول [illegible] باشد میان عسر البول و سلس البول و سبب آن اگر اختلاط بول باشد با اخلاط حاده

علامت آن صفرت بول و حرقت آن و علامت غلبه مراره بود علاج آن شیره تخم خیارین با شیره تخم [illegible] تناول کنند یا

لعاب [illegible] [illegible] روغن بادام [illegible] و [illegible] غذا [illegible] با کدو و با فرفخ خورند و تخم

کدو [illegible] [illegible] و [illegible] مغز بادام [illegible] صمغ عربی [illegible] [illegible] از آن با شیره تخم [illegible]

خیار که بتناول کنند و اگر این مرض بسبب [illegible] باشد علامت او آنست که بول اندک اندک آید و او را حرقت و وجع نباشد علاج

آن [illegible] کنند و غذا نخود آب با شیره [illegible] خورند و با [illegible] و [illegible] نقل کنند و حب الرشاد [illegible] کنند هر یک [illegible]

ده درم [illegible] بعسل [illegible] مثقال بخورند. بول الدم اگر سبب انفتاح عرق بود و اندک اندک آید و اگر بسبب

انشقاق عرق بود [illegible] آید و خون سرخ تازه بود و سبب [illegible] تناول ادویه [illegible] حاد شود علاج آن

[illegible] کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک یک مثقال [illegible] تناول کنند یا [illegible] و تخم

هر یک [illegible] بریان کرده [illegible] روغن بادام [illegible] کنند و [illegible] و غذا [illegible] بادام بریان کرده با فرفخ خورند و از تناول

[illegible] و [illegible] اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه و [illegible] احتراز کنند و [illegible] صمغ عربی و گلنار و تخم [illegible]

هر یک ده درم [illegible] گاو [illegible] سوخته [illegible] [illegible] و با آب سماق [illegible] و قرص [illegible] تناول کنند یا گلنار [illegible]

و گل [illegible] هر یک [illegible] درم و کهربا [illegible] درم و [illegible] تخم [illegible] و تخم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] تناول کنند و اگر بسبب

عرق باشد علامت آن [illegible] شدید بود و بول اندک اندک آید و بان [illegible] باشد علاج آن [illegible] کلیه و مثانه بود با [illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] علامت آن [illegible] حمرت لون و التهاب و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن

[illegible] کنند و [illegible] [illegible] یک ده عدد عناب و [illegible] [illegible] درم تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] مغز بادام خورند

و [illegible] [illegible] [illegible] کاسنی و [illegible] درم [illegible] گل و گلاب [illegible] کنند و بر آن [illegible] تلیین طبیعت

[illegible] کنند و [illegible] [illegible] مثقال و چون مرض [illegible] شود [illegible] و اکلیل الملک و تخم [illegible]

[illegible] و [illegible] تخم [illegible] [illegible] اگر [illegible] بود و علامت آن [illegible] قاروره و [illegible] لون و [illegible] آن بود و علاج آن [illegible]

[illegible] [illegible] تناول کنند [illegible] طبیعت [illegible] که [illegible] باشد [illegible] [illegible] و تخم

۸۳

[illegible]

و تخم خرفه ... و ترب با ... عسل و نمک ... و با قلا ... و روغن ... بجای ... و اکلیل الملک ... و با قلا و روغن ... ضماد

سازند و اگر ورم سوداوی باشد علامت آن صلابت و کمودت ورم ... بود علاج آن ... انگور ...

بیخ ... کلفسه تناول کنند و ... طبیخ افتیمون ... کنند ... و اکلیل الملک ... ضماد

سازند ... ورم ... و مغز ساق گاو و روغن ... باشد ... [illegible]

ورم ... علاج آن ... [illegible]

... آن ... علاج آن ... [illegible]

... باشد و اگر قضیب ... علاج آن ... علاج ورم ... [illegible]

و کلنار و ورق گل و پوست انار ... ضماد سازند ... و اکلیل الملک ... [illegible]

خصیه و قضیب ... باشد ... [illegible]

کنند ... و پوست ... استعمال کنند ... [illegible]

از آن ... حکه خصیه و قضیب ... باشد ... علاج آن

... و اگر ... [illegible]

... استعمال کنند ... قضیب اگر بسبب ... باشد ... آن ...

آن ... علاج آن ... [illegible]

... و اگر بسبب ... باشد ... علامت آن ... باشد ... [illegible]

آید علاج آن تناول ... باشد ... علاج قضیب ... علاج آن ... تناول ...

... استعمال ... و مغز ساق گاو ... [illegible]

سازند ... نقصان باه اگر بسبب ... باشد علاج آن ... تناول کنند ... [illegible]

خورند ... و اگر بسبب ... [illegible]

... تناول کنند و اگر

بسبب ... باشد علامت آن ... علاج آن ... تناول کنند ... [illegible]

... تناول کنند ... [illegible]

... باشد علامت آن ... علاج آن ... [illegible]

... تناول کنند ... [illegible]

... ورم ... [illegible]

تناول کنند و اگر بسبب ... باشد ... علاج آن ... [illegible]

و شقاقل ... تناول کنند ... [illegible]

[illegible]

تخم خیار و خیار بادرنگ و شلغم و تخم ترب سنج و سفید هر یک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز گنجشک دو درم بکوبند و بعسل سرشته دو درم با آب ورم شقاقل تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت انزال و غلظت منی بود و علاج آن شیره تخم ترب و تخم کاهو و بزر با شراب لیمو و صندل تناول کنند و روغن کدو و شیرین و شیر سفید بود و غذا از زیشکه و لیمو و انار ترش و غوره خورند و اگر بسبب فرط آلات باشد علامت آن قلت منی باشد و غلظت و بواسیر باشد علاج آن علامات آن تخم کندر و تخم شلغم هر یک درمی و سنگ جبین ده درم تناول کنند غذا با استعمال خورند فلفل و دارفلفل و زنجبیل هر یک درمی بیخ هر یک چهار درم تخم پیاز و لبلوب هر یک چهار درم نخود سفید ده درم بکوبند و بعسل سرشته و مثقال بخورند و یا از حب الزلم و حب الفلفل و تخم شلغم هر یک درمی بکوبند و بعسل سرشته دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب آن باشد که مدتی ترک کرده باشد و باید تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر زرده تخم مرغ و ماهی تازه و حلوا و جوز و بسیار خورند و تقویت ابدان با روغن یاسمین یا روغن فلفل و جند بیدستر هر یک نیم درم مشک دانگی مغز بیضه داده دو درم بود و نیم مثقال بکوبند و با روغن یاسمین یا روغن بان بمالند تا آنکه با هم آمیخته شود و در قضیب و خایه بمالند و اگر قوت ضعیف بود و این مقدار استعمال کنند صفت آن برگ حلبه و تخم شلغم و تخم گزر هر یک سه درم نخود و کندر هر یک پنج درم و مشک و جوز هر یک مثقالی تخم پیاز و لبلوب هر یک درم انجره ده عدد و بوزیدان نیم درم بکوبند و با روغن جوز و شیر تازه هر یک درمی مقدار کنند و بکار دارند و ضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود و علامت آن خفقان و ضعف نبض و قلت حرارت بدن بود و علاج آن تقویت قلب باشد بشراب حماض و شراب صندل و سیب و گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات مشهوره و اگر بسبب ضعف معده باشد باید تقویت آن کنند چنانچه گفته شد و اگر بسبب قلت لحم باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرت منی و قلت لحم بود و علاج آن تناول ادویه باه و اغذیه مثل نخود و شلغم و گزر و پیاز و انگور و انجیر و جیر و صنوبر و فستق بود و گوشت بره و مرغ و کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت و یبوست مزاج بود علامت آن سخافت بدن و صفرت لون و قلت منی و بطؤ انزال باشد علاج آن شیره بادام و تخم خیار و شکر و شیر و تناول غذا گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و کدو و تخم خشخاش بر قضیب بمالند و این ادویه استعمال کنند صفت شیره بادام و مغز پسته و پیاز سه درم شقاقل ده درم بکوبند و هر یک ده درم تناول کنند و روغن گاو و زرده مرغ بمالند و در آن کرده بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب قوت ماسکه باشد بواسطه برودت و رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی بود و زود بیرون آید علاج آن شراب بالنگو و تناول کنند و غذا نخود آب با گوشت کبک و کبوتر و گنجشک خورند و بیضه نیم برشت و گزر و پیاز تناول کنند و روغن سوسن و روغن زنبق و بابونه و جند بیدستر بمالند و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن زود انزال و رقت منی باشد علاج آن شیره تخم ترب و سکنجبین و شراب حماض و صندل تناول کنند و از ادویه حاره احتراز کنند و در قلت منی اکثر احتلام و غیر آن بسیار واقع شود و اگر بسبب آن بود علامت آن بسیار بود و جماع ضعف علاج آن فصد کنند و تقلیل اغذیه که مولد منی باشد و شراب غوره و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب کاهو و کشنیز و لوبیا و عرق گل و بید و روغن بنفشه و کدو با هم بر قضیب بمالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن ضعف سوء المزاج کلیه بود و علاج آن شراب به و مثقال با کلنار و گل ارمنی هر یک سه درم تناول کنند و غذا غوره و لیمو و سماق و زرشک خورند و گل ارمنی و اقاقیا و اطراف قیامت بکوبند و با گلاب بر قضیب طلا کنند

۸۴

و سبب آن بود ... تناول کنند و تخم کاهو و سداب و بنگ که هر یک یک درم کشنیز و ورق گل سرخ و شیدانه و افیون هر یک یک درم
بکوبند و بسرشند هر روز از آن یک مثقال با آب سرد تناول کنند کثرت شهوت افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف از آن باشد
کثرت منی و امتلاء بدن باشد و منی از آنجاست که اکثر مردم را ... منی بسیار شود اگر خواهند که از آن تقلیل کنند اول فصد باید کردن و
روز شیره تخم خیار و تخم توره با جبین شراب غوره تناول کنند و نقوع فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا اسفیدباج و لیمو و عدس خورند و کاهو و تخم
خیار و ماست و روغن گل و عسل مفید بود و قطعه سرب بر موضع کلیه بستن بخاصیت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند
و تخم توره و تخم کاهو و شیدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند و با آب سداب بسرشند و قرص سازند و هر روز از آن با آب ریباس یا انار ترش
یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بواسطه شیره که در اوعیه و مجاری منی حادث شود یا حکه بسبب باد و حاده در آن شود و افراط شهوت از آن
پدید آید علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زیاده شود و بعد از جماع المی احساس کنند علاج آن شراب عناب و بنفشه تناول
کنند و غذا ماهی و شیره مغز بادام خورند با غوره و تلیین طبیعت بطبیخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت نفخ
باشد علامت آن شدت نعوظ و تقدم تناول نفخات بود علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر نفخ است مثل سداب و بنگ
و افیون و غذا از سکباج خورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند علت ... آن باشد که در حالت جماع غایط کنند و آن بسبب استرخاء عضلات
و تحلیل روح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که شهوت ... جماع دارند و لذتی مفرط از آن یابند علاج او آنست که پیش از جماع خود را از خلا ...
کنند تا غایط ... بجماع مشغول نشوند و کشنیز و گل سرخ و اقاقیا و ... هر یک یک درم و صندل سفید دو درم ... هر یک ... درم
85 بکوبند با ... بسرشند و قرص سازند و یک مثقال از آن با شراب ... تناول کنند و گلنار و ... اقاقیا و گل سرخ بکوبند با آب
مورد بسرشند و شیاف سازند و ... عبارت از آن باشد که بواسطه انتقاد ... یا ... با ... که ...
... و ... و ... اگر ... باشد ... الا ... و ...
شود و ... علاج او آنست که ... بر آن ... و ...
... و گشنیز و ... و گل سرخ و اقاقیا و گلنار و ... و ...
... و پوست انار و ورق گل و ... و ... بکوبند و با ... بسرشند و بر موضع ... کنند
و ... و جوارش کمونی و جوارش ... تناول کنند و غذا قلیا ... خورند ...
و ... جماع ... و حرکت ... و امتلا ... نمایند و اگر ... نازل شده باشد ... علاج
او آنست که ... و ... شود و بول اندک اندک آید و این نوع ... علاج آنست اگر
آب ... و ... ان ... و اگر کم باشد ...
و ... و پوست انار ... آرد جو و با قلا و فلفل ... و ... و ...
سازند و ... و ... هر یک یک درم و ... درم ... درم ... درم ...
... سازند و ... و ... بمالند و ... تناول کنند و ...
... و افیون ... هر یک ... درم ... هر یک ... درم ...

برود چندان قی بیاید و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست بر آن نهند زود باز گردد

علاج آن هر روز سه مثقال از تخم کرفس و بادیان و انیسون و گلنگبین تناول کنند و گوشت کبک و تیهو و کبوتر صحرایی و گنجشک بریان [illegible] و دارچینی خورند [illegible]

کمون [illegible] تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود و صفت آن تخم سداب گندنا و کرفس و بادیان و انیسون هر یک سه درم [illegible]

چهار درم تخم گشنیز دو درم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و تخم سداب بود و نانخواه و مرزنجوش و برنجاسف و شیح [illegible] نهاده سازند

[illegible] و بابونه و [illegible] کنند و از اشیاء نفاخ احتراز کنند و موضع را ببندند و اگر باد غلیظ [illegible]

[illegible] بزرگ و غلیظ گردد [illegible] گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد باب هفتم در امراض رحم اورام رحم

بسبب [illegible] یا احتباس حیض یا نفاس [illegible] یا کثرت مجامعت حاصل شود و علامت آن ورم حار [illegible] ضربان و تشنگی [illegible]

سینه و زبان و اختلاط عقل [illegible] وجع [illegible] سرعت و تواتر نبض [illegible] و احتباس [illegible] علاج آن فصد باسلیق کنند

و شراب بنفشه [illegible] تناول کنند و غذا ماء الشعیر [illegible] خورند [illegible]

و عدس [illegible] و بنفشه [illegible] طلا کنند [illegible] اگر ممکن باشد لعاب [illegible]

[illegible] بابونه و خطمی [illegible] اکلیل الملک [illegible] و در آن نشینند [illegible]

[illegible] و چون [illegible]

[illegible] اگر ورم صلب [illegible]

[illegible] علاج آن هر روز [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] و روغن [illegible]

[illegible] سرطان [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] بابونه و اکلیل الملک [illegible]

[illegible] بابونه و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند [illegible]

[illegible] صفت آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قروح رحم علامت آن [illegible] و باشد که با آن تب و تشنگی باشد

علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا [illegible] خورند [illegible]

[illegible] استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و [illegible]

[illegible] تناول کنند و غذا [illegible] خورند [illegible]

[illegible] استعمال کنند و اگر آنچه [illegible]

٨٦

[illegible]

بیرون آید سفید با لعاب [illegible] بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و روغن گل سرخ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و بخور دهند مرهم
اسفیدروی [illegible] حل کرده رحم را مقعد کنند و اگر احتیاج [illegible] شود [illegible] با هم بود شراب سیب به با طلا تناول کنند و غذا
با انار دانه خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار و گلنار و مازو [illegible] و عفص و بلوط [illegible] دانه [illegible] با هم بسایند و با روغن گل استعمال کنند
و اگر [illegible] رحم [illegible] شراب بنفشه و شراب خشخاش [illegible] تناول کنند و اگر [illegible] انار دانه با شراب [illegible] تناول
کنند و اگر وجع رحم [illegible] باشد مرداسنگ تا کاسنی بسایند و با روغن گل [illegible] استعمال کنند و یا افیون و زعفران [illegible] و شیر دختران
بکار برد از شقاق رحم سبب یبوست مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدت درد طلق باشد علامت او درشت گردد
حالت مجامعت [illegible] خون [illegible] شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند [illegible] و شیره مغز بادام خورند و پیه
و مغز ساق گاو هر یک [illegible] مرهم و روغن بنفشه ده درم زفت و موم هر یک [illegible] مرهم سازند و استعمال کنند [illegible] زفت و اکلیل الملک [illegible]
سوسن بکار برند و [illegible] سودا و حادث شود و از [illegible] بسایند و از آن [illegible] شبیه [illegible] علامت
آن تنقیه بدن باشد از سودا و تدهین بروغن نرگس و سوسن و از عروق و مرداسنگ و اقلیمیا فضه و روغن [illegible] و موم مرهم
سازند و استعمال کنند و اگر [illegible] شود [illegible] باید کرد و حکه رحم عبارت از آنست که زن از [illegible] و هر چند مجامعت کنند شوق
زیاده شود و سبب آن خلطی حاد [illegible] باشد که در آن موضع ریزد و موجب این حالت شود علاج آن [illegible]
با نبات تناول کنند و غذا [illegible] ساق [illegible] خورند و روغن گاو [illegible] مطبوخ [illegible] کنند و
تخم [illegible] تخم کاهو و خشخاش و کشنیز [illegible] هر یک [illegible] با آب سیب [illegible] تناول کنند [illegible] بسبب
سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث شود [illegible] و موجب [illegible] شود علاج آن [illegible]
و وجع [illegible] علاج آن [illegible] تخم کرفس و رازیانه و انیسون [illegible] تناول کنند با گوارش [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] هر یک [illegible] درم انجیر ده عدد [illegible] طلا کنند و روغن [illegible] و
بابونه مالند و [illegible] برنجاسف [illegible] اکلیل الملک [illegible] و سداب [illegible]
[illegible] اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب [illegible] ورم باشد علامت آن نحافت بدن [illegible]
و تقدم استفراغ بسیار و تعب و افراط بود علاج آن تقویت قلب و معده کنند [illegible] و مفرحات و اغذیه [illegible]
[illegible] کنند و اگر بسبب غلظ ورم باشد [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] تخم کرفس و رازیانه و انیسون [illegible] تناول کنند [illegible]
هر یک [illegible] برنجاسف و تخم کرفس و رازیانه و اکلیل الملک [illegible]
و [illegible] سنبل و قرنفل و قاقله [illegible] بجوشانند [illegible]
شود [illegible] گرم [illegible]
[illegible] تخم کرفس و رازیانه و انیسون [illegible]
[illegible] ده درم [illegible] روغن [illegible]

۸۶

[illegible]

و ادویه را بدان بیامیزند یا صوف پاره بر آن نهند و اگر احتباس طمث بواسطه قرحه بود که مجاری را تنگ گرداند فصد صافن کنند
و استعمال [illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند و زنجبیل [illegible] در [illegible] کنند و در مجمره آتش نهند و دود
زیر گیرند [illegible] و شونیز [illegible] بخور کنند کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت
آن [illegible] امتلاء بدن باشد و اگر کثرت سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود [illegible]
ضعف باشد علاج آن فصد باسلیق کنند یا محاجم بر پستان نهند و هر بامداد یک مثقال [illegible] گل ارمنی [illegible]
رب [illegible] تناول کنند یا صمغ عربی [illegible] و تخم [illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible] کنند
و غذا اسفاناخ با انار [illegible] کاغذ سوخته [illegible]
پاره برآرند و اگر بسبب [illegible] صفرت لون [illegible] ضیق النفس [illegible] آن باشد علاج آن [illegible]
صمغ عربی [illegible] مثقال گل [illegible] تناول کنند [illegible] با گل ارمنی و صمغ عربی هر یک [illegible] با شیره تخم [illegible] بریان کرده
تناول کنند و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عروق باشد علامت آن آن باشد که خون بسیار آید و با آن اندک وجعی بود علاج آن [illegible]
گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب [illegible] تناول کنند [illegible] خون بسیار [illegible] گل ارمنی [illegible]
[illegible] برآرند یا مازو و [illegible] کاغذ [illegible] اقاقیا [illegible]
و گل [illegible] با آب لسان الحمل [illegible] برآرند و اگر بسبب غلبه [illegible] بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] با گلاب [illegible] تناول کنند و غذا ۸۸
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علامت آن [illegible] بدن [illegible] زبان [illegible]
علاج آن شراب [illegible] تناول کنند و غذا
[illegible] تناول کنند [illegible]
سیلان رطوبت از رحم [illegible] علامت آن [illegible] لون [illegible] باشد
[illegible] علاج آن [illegible] تناول کنند [illegible]
گرم تناول کنند و اگر بسبب [illegible]
[illegible] آن [illegible] لون [illegible] حرارت و تشنگی [illegible] باشد علاج
آن [illegible] تناول کنند [illegible]
اگر [illegible] غالب بود علامت آن [illegible] تشنگی بوده باشد که [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] غالب بود علاج آن

غلبهٔ سودا و رطوبت باشد علاج آن [illegible] با انگور و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیر خشخاش خورند

[illegible] مطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از آن حقنه [illegible] چهار [illegible] مرهم [illegible] نخورند و غذا اسفاناخ [illegible]

خورند و چون [illegible] معسول و مرهم الاخوین و کهربا [illegible] تخم [illegible] و گل [illegible] بخورند [illegible]

[illegible] تناول کنند و [illegible] پوست انار [illegible] بخورند و [illegible] زیر بغل [illegible] علاج کنند عاقرقرحا

عنبر [illegible] که آبستن نشود. اگر سبب برودت باشد که [illegible] عروق رحم باشد و [illegible] آن منی به رحم داخل نشود

[illegible] گردد و آنرا استعداد قبول منی نباشد علامات آن [illegible] و عدم [illegible] بود و [illegible]

[illegible] متفاوت باشد علاج آن [illegible] با انگور تناول کنند و غذا نخود آب و شیر خشخاش [illegible]

[illegible] کنند و بعد از تنقیه تریاق [illegible] فاروق [illegible] گرم تناول کنند [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بالا [illegible] کنند [illegible]

[illegible] تناول [illegible] بعد از [illegible]

او [illegible] بخورند و با عسل [illegible] بعد از [illegible] آبستن گردد و اگر [illegible] سبب [illegible]

باشد که منی را [illegible] در رحم [illegible] خشک گرداند علامات آن نحافت بدن [illegible] رنگ [illegible] سودا [illegible] بود و [illegible]

آن شیر و تخم [illegible] با سکنجبین یا نبات تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] با گوشت مرغ و [illegible] بعد [illegible]

[illegible] کنند [illegible] و اگر سبب [illegible] باشد علامات آن [illegible] بدن [illegible] بود علاج آن [illegible]

و عرق گل و [illegible] تناول کنند و غذا آب گوشت مرغ و [illegible] تازه خورند [illegible] معتدل [illegible]

[illegible] و اگر سبب [illegible] باشد که [illegible] باشد علامات آن سیلان [illegible] رحم بود علاج آن [illegible] با انگور [illegible]

[illegible] تناول کنند و غذا نخود آب خورند و تنقیه [illegible] کنند [illegible] و اسهال [illegible] بعد از تنقیه [illegible] رحم [illegible]

[illegible] رحم [illegible] کنند [illegible]

[illegible] و چون مجامعت کنند باید که [illegible] رحم [illegible]

[illegible] زن را [illegible] که [illegible] مجامعت کنند تا آبستن شود و علامات [illegible]

آنست که [illegible] و [illegible] آن [illegible] علامات [illegible]

[illegible] و [illegible] احساس کنند و [illegible] جماع [illegible] گردد و [illegible]

[illegible] و [illegible] تاریکی چشم و شهوت فاسده [illegible] و اگر خواهند [illegible]

عسل [illegible] با آب باران بخورند و اگر [illegible] آبستن بود [illegible]

آبستن نباشد [illegible] آبستن باشد [illegible] و [illegible] باشد [illegible] طرف [illegible]

پستان [illegible] بزرگ شود و [illegible] اسقاط [illegible] آبستن شود [illegible] و آن اگر سبب [illegible]

بود [illegible] و اسقاط [illegible] اگر سبب [illegible] بود و اگر [illegible] باشد [illegible] علامات آن [illegible]

۸۹

۹۰

رطوبت بود از رحم و تهیج احتقان و کثرت غذا [illegible] علاج آن شراب بالنگو و [illegible] الاصول و شراب [illegible] تناول کنند و قلیا
[illegible] و عفص [illegible] خورند و بعضی [illegible] کنند و اگر حاجت باشد [illegible] ایاره با تنقیه کنند [illegible] دوا المسک [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک سه درم [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند [illegible] بسرشند و [illegible] از آن
تناول کنند و چند بید [illegible] درم [illegible] و [illegible] انیسون [illegible] خولنجان هر یک [illegible] بکوبند و [illegible] از آن بخورد [illegible]
[illegible] و روغن [illegible] حقنه کنند و اگر استفراغ بسبب [illegible] ضعیف بود در رحم علامت آن [illegible] عانه و زیادت [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] تخم کرفس [illegible] تناول کنند [illegible] الاصول غذا نخود آب [illegible]
[illegible] چند [illegible] هر یک [illegible] زنجبیل [illegible] درم [illegible] بکوبند و
[illegible] تناول کنند [illegible] عانه [illegible] روغن [illegible] کنند و [illegible] خورند و اگر استفراط
[illegible] علاج آن تناول [illegible] روغن گاو [illegible]
[illegible] کنند [illegible] بود و اگر [illegible] بود زیرا که آن [illegible] چنین [illegible]
[illegible] و علاج آن استعمال [illegible] باشد [illegible] لاو [illegible] بسبب [illegible] بود [illegible] رحم [illegible] مسک [illegible]
قوت [illegible] بود و علاج آن [illegible] کنند [illegible] روغن بنفشه [illegible] مغز ساق گاو
[illegible] کنند [illegible] بسرشند و [illegible] بسرشند و چند بید [illegible]
[illegible] چون [illegible] قوت [illegible] چنین [illegible] وزن [illegible] خرد [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] بود و اگر [illegible] باشد [illegible] ناف [illegible] و پشت [illegible] روغن بنفشه و [illegible] مرغ
[illegible] مغز ساق گاو [illegible] کنند و اگر [illegible] گرم [illegible]
و اگر بسبب حرارت [illegible] روغن بنفشه [illegible] آب انار [illegible] باشند و اگر [illegible]
[illegible] چهار مثقال [illegible] بیاشامند [illegible]
[illegible] و چنین [illegible] اگر [illegible] حامله گردد [illegible] چنین [illegible] حرکت او
[illegible] اطراف [illegible] و علاج او [illegible] هر یک درم
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] ده مثقال تناول کنند [illegible] از آن
[illegible] بیاشامند [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] درم [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] بکوبند و [illegible] آن [illegible] اگر [illegible]
باید که [illegible] پاره پاره گردانند [illegible] خطرناک بود احتباس نفاس اگر خون نفاس [illegible] تخم کرفس [illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible] چنانچه در احتباس طمث ذکر رفت [illegible] علتی بود [illegible]
احتباس طمث [illegible] و علامت [illegible] احتباس طمث و الله اعلم [illegible]

[illegible]

حرکت جامعه کرده است بروز نماید و بعضی گفته‌اند که سبب انصباب ماده یا ریاح غلیظ باشد و سبب فرق میان آن و حمل آن کنند که ...
از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و در این صورت هم ... سقاطی نرسیده شود و فرق آن
کنند که ... ثابت باشد و علامات ... علاج آن ... ازراوند و تخم کاسنی و تخم کرفس ... بکار برند
تناول کنند و معجون کرکم و تریاق اربعه و اطریفل ... و تخم کرفس ... درم ... باید ... درم با سکنجبین
بنجنگشت و انیسون هر یک ... درم بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند و ... درم تناول کنند و غذا زیرباج و نخود آب و توابل خورند

اختناق رحم علتی بود شبیه بصرع و غشی و مبدا آن از رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش مجتمع شود و کیفیت
ردیه متحیل گردد و از آن بخارات متصاعد شود و بقلب و دماغ برسد و موجب صرع و غشی شود و این علت بیوه زنان را
و اکثر زنان را حادث شود و بسبب احتباس طمث و بعضی آن حادث شود و علامات آن صفرت لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف
ساقین و صغر و تفاوت نبض باشد و علیل احساس بخاری کند که از عانه برتفع شود و غشی حادث گردد و فرق میان آن و صرع
آنست که چون افاقت شود از حالتیکه واقع شود همه را خبر دارد و عقل کلی ساقط نشده باشد و لعاب از دهن سیلان نشود
بخلاف صرع علاج آن در وقت حدوث ... بستن ساقین و کرفتن ... کلاب ... و آواز بلند و ... کوش ... کنند و چون
افاقت شود ... و ... چیزها ... مثل نفط و کندش و قند و جند بیدستر ... و عنبر و مشک ... و
یاسمین ... بالا بیاید و ... انکشت ... تناول کنند و غذا نخود آب ... خورند
... بسبب ... حصبه ... و چون ... ظاهر شود و ... و ... هر یک ... درم ... و ... انیسون هر یک ... درم
... زنجبیل ... هر یک ... درم ... بیاشامند و ... و ... باید ... تناول کنند و ... جنتیانا ...
... مثل ... اطریفل ... تناول کنند ... اسپغول ... و ...
... و ... و اکلیل الملک ... زنجبیل ... و ورق الغار ... بجوشانند و در آن نشینند و ... از
نرکس ... اگر ... باشد ... اگر سبب احتباس طمث باشد ... کنند
و در ... تخم کرفس ... و انیسون هر یک ... درم و تخم ... هر یک ... درم ... بجوشانند ...

٩١

هر یک ... درم بیامیزند و رحم را بدان ... کنند و اگر علیله ... باشد ... باب ... از امراض مقعد ...
... بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن ... مشابه ... بود و از آن ... کویند ... اکر ... باشد
کویند یا مانند توت سیاه بود ... کویند ... آن یا ... بود ... و از آن خون ... باشد و ... از آن
خون ... علاج ... مقعد ... کنند ... اگر خون ... شود ... مثل ... و ...
... و ... استعمال کنند ... و ... ساکن ... طبیعت ... کنند و اگر ... درم ...
باشد ... و اگر ... و ... کهربا ... تناول کنند و غذا ... با ...
... کهربا ... و کل ارمنی هر یک ... درم ... هلیله سیاه ... هر یک ... درم ... کنند ... درم ... و ...
... کنند ... از آن ... خورند ... هلیله سیاه و هلیله ... هر یک ... درم ...

بکوبند و بقل [illegible] بآب برف سرد حل کنند واو و بر آن [illegible] شده و ورم از آن تناول کنند و اطریفل صغیر و مقل [illegible] بود و اگر
بغایت باشد اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و خبازی و تخم شبت بکوبند و بروغن گل سرشته بر موضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند و بها
شود یا بروغن گل و سفیده تخم مرغ و قیروطی و افیون هم بسایند تا بجوش آید [illegible] و استعمال کنند و اگر خواهند که خشک شود پوست انار
جفت بلوط و خوردی [illegible] کنند و کوفته بجمع یک شبانروز در آب انگور بجوشانند و در ماوران بسایند و بر موضع نهند و بقل کنند و اگر ریح
بیخ کرنب بجیز کنند و اگر برگ [illegible] سیاه بادنجان و تخم خطمی و پوست انار و مازو و مقل بیارند و کنند تا مرده گردد و بهترین علاج [illegible]
انکشت و قطع کنند آن اگر [illegible] حاد و [illegible] تا منقطع شود و بعد از آن [illegible] و مغز ساق کاو [illegible]
و روغن بنفشه و کتیرا و خطمی کوفته با هم [illegible] مرهم سازند و استعمال کنند و اما ورم مقعد اگر [illegible] حار غیر [illegible] مقعد [illegible] علاج
آن [illegible] موضع [illegible] بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و [illegible] منابت [illegible] سازند و غذا [illegible]
با [illegible] بنفشه و خطمی [illegible] و ماء الشعیر [illegible] کنند و روغن گل [illegible] بنفشه [illegible] استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ
و روغن گل [illegible] افیون با هم [illegible] مرهم کنند و [illegible] اقلیمیا [illegible] ورم [illegible] روغن گل و موم
مرهم سازند و استعمال کنند اگر [illegible] مرهم [illegible] نهند [illegible] باشد که [illegible] شود و از آن [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بسیار [illegible] باید [illegible] الاخوین [illegible] سر [illegible] کنند و از [illegible]
[illegible] و آنگه بروغن بنفشه مرهم سازند [illegible] و اگر [illegible] بود قطع باید کرد [illegible] و بعد از آن استعمال [illegible]
[illegible] کنند شقاق مقعد بسبب [illegible] و علاج آن شراب بنفشه و ترنجبین [illegible] باشد و غذا [illegible] ۹۲
[illegible] مرهم [illegible] مرهم مقل استعمال کنند یا پیه مرغ و بط و [illegible] مغز ساق کاو و [illegible]
بنفشه [illegible] زرده تخم مرغ و مقل ازرق و روغن [illegible] مرهم سازند و [illegible]
[illegible] احتراز کنند و اگر با شقاق [illegible] مرهم [illegible] سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا [illegible]
و کاسنی [illegible] و خطمی [illegible] موم و کتیرا و روغن بنفشه مرهم سازند و [illegible] و اگر از آن خون بسیار آید [illegible]
[illegible] خارج شدن انگشت [illegible] ارادی بیرون آید و [illegible] آن اگر بسبب [illegible] بود و علاج [illegible]
و اگر بسبب [illegible] علاج آن [illegible] از انگور [illegible] تناول کنند و غذا [illegible]
[illegible] و روغن [illegible] بالند [illegible] و ورق [illegible] تخم [illegible]
[illegible] بجوشانند و در آن [illegible] استعمال نمایند [illegible] مقعد اگر [illegible] بیرون آید علاج او آنست
که [illegible] باز گردد و علاج او آنست که [illegible] بجوشانند و در آن نشینند [illegible]
[illegible] کنند و روغن [illegible] بالند [illegible] و مقل [illegible] کنند و کوفته بر آن [illegible]
[illegible] کنند [illegible] و بر آن [illegible] و روغن گل بر آن بمالند و اسفیداج [illegible]
مازو [illegible] کوفته بر آن [illegible] احتراز نمایند و اگر [illegible]
علاج آن گفته شد [illegible] و اگر [illegible] از فقرات [illegible] از موضع خویش بیرون [illegible]

اگر بخارج مایل شود آنرا حدبه گویند و اگر بداخل آنرا التقعیع و اگر بجانبی مایل شود التوا گویند و سبب آن اگر ورمی باشد
که در عضلات فقرات حادث شود و بواسطه ضغطه فقره را از موضع خود زایل کند علامت آن تب دایم و وجع شدید
و ثقل پشت و تشنگی و قاروره نارنجی و نبض عظیم بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و حلاب از عناب و زرباد و ترکیب سکنجبین لیمونی تناول کنند
و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ [illegible] سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خیارک یک [illegible] درم رباه [illegible]
پنجدرم ترنجبین [illegible] بکوفته یکدرم خیارشنبر و ترنجبین یک [illegible] چون وجع ساکن شود و ورم زایل گردد [illegible]
ورق مرزنجوش پنجدرم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل [illegible] درم با کرم حل کنند و بیه بط و مرغ و مغز ساق گاو هر یک [illegible]
و باهم بیامیزند و استعمال کنند و فقرات بروغن [illegible] بمالند ریاح افرسه همین علت باشد که بسبب ریح غلیظ حادث
شود و علامت او آنست که با او تب و تشنگی نباشد و لیکن از آن وجع شدید در پشت پیدا شود و علاج آن هر روز حلاب از افتیمون
و رازیانه و تخم مویک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و زیره و رازیانه [illegible] خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ [illegible] کنند
و این حب کنند [illegible] سورنجان ترید هر یک [illegible] صبر سقوطری حب النیل غاریقون افتیمون هر یک [illegible] مقل [illegible]
دانگی بکوبند و با آب کرفس بسرشند و حب سازند و این یک شربت باشد صفت ماء الاصول بیخ رازیانه بیخ کرفس [illegible]
بیخ کبر بیخ کرفس تخم غافث هر یک [illegible] درم تخم کرفس و رازیانه شبت افتیمون یک پنجدرم در چهار رطل آب بجوشانند تا به [illegible] آید بر
صافی کنند و با عسل بقوام آرند و بده درم از آن مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و [illegible] بجوشانند
و ورتام بر پشت می ریزند و روغن [illegible] بر پشت و قدری می مالند تا چهل [illegible] خشکدانه و ده درم بجوشانند و روغن [illegible]
ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند آن روغن را بر پشت بمالند و [illegible] بسبب ضربه و سقطه باشد فقره را برفق بازجای
نهند و [illegible] و سنبل و مورد کرنب و [illegible] بکوبند و با گل [illegible] کنند و [illegible] بر پشت اگر از کثرت بلغم در [illegible] بود علامات
آن بیاض لون قاروره و بطوء نبض و [illegible] بلغم بود و بعد از خواب و امتلا و تناول غذا که ثقیل باشد [illegible] کنند و در
ریاضت ساکن شود علاج آن هر روز حلاب از افتیمون و تخم مویک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و بعد
از نضج بمطبوخ سورنجان مسهل و حب صبر تنقیه کنند و قی عادت کنند و از تناول فواکه و امتلا [illegible] و جماع احتراز نمایند
و روغن [illegible] و بابونه در پشت بمالند و احیانا معجون [illegible] تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود [illegible]
سبب کنند و استعمال مرقه و حمام معتدل مفید بود و تدهین روغن بنفشه و نرگس فرما یند و اگر بسبب امراض کلیه بود علاجش در مقام
آن گفته شده و گاه باشد که در پشت بسبب امتلاء عروق بود و علامات آن حمرت لون و شدت حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی بود
علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول حلاب عناب و زرباد ترکیب نبات یا آب انار یا ترنجبین یا نبات و غذا [illegible]
بادام اسفاناخ خورند و در موضع پاره ساکن شوند با [illegible] در امراض اوجاع نقرس مفاصل و دوالی [illegible]
علتی است که عروق ساق و قدمین فراخ شود [illegible] و با ایستادگان را حادث شود و علامات آن [illegible]
که گرد ساق و قدم بر آید علاج آن فصد باسلیق کنند و حلاب از زرباد و ترکیب نبات و عناب و تخم مویک نبات خورند و غذا [illegible]
و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب [illegible] کنند و بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند [illegible]

93

دارای بدان چسپیده محکم ببندند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و پای را زیاده تعب نفرمایند و داء الفیل آن باشد که ساق و قدم بزرگ
شود و رنگ او متغیر گردد و شبیه به پای فیل باشد و سبب آن ماده سودا بود که به ساق و قدم ریزد و علامت آن کدورت لون ساق و حرارت
آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و [illegible] قی کنند و [illegible] مطبوخ افتیمون و حب [illegible] کنند یا این حب صفت
[illegible] هر یک [illegible] حنظل [illegible] مثقال [illegible] بکوبند و [illegible] بسرشند و حب سازند و بعد از تنقیه
[illegible] کنند [illegible] بر ساق طلا کنند و ساق را از اول تا آخر محکم ببندند و از اغذیه غلیظه و کثرت [illegible]
و از [illegible] پای اجتناب نمایند و اگر سبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت و کدورت علاج آن [illegible]
[illegible] تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] خورند و بعد از نضج [illegible] سورنجان کنند
مداومت نمایند و بعد از آن اطریفل صغیر تناول کنند و فلفل [illegible] هر یک سه درم [illegible] هر یک چهار درم بکوبند
[illegible] مثقال تا سه مثقال بخورند و صبر [illegible] و اقاقیا [illegible] بکوبند و [illegible] بسرشند و بر پا
طلا کنند و از اطعمه غلیظه [illegible] احتراز نمایند عرق النسا [illegible]
نزول کند تا انگشتان پای [illegible] و علاج آن [illegible]
[illegible] تناول کنند و غذا نخود آب [illegible] خورند و بعد از نضج [illegible] سورنجان [illegible]
و بعد از تنقیه [illegible] اکلیل الملک [illegible] درم [illegible] سپندان [illegible] بکوبند [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible] قنطوریون [illegible]
[illegible] در حمام [illegible] درم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قنطوریون [illegible] درم [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible] داغ کنند وجع مفاصل و نقرس [illegible]
[illegible] و نقرس مخصوص [illegible] پای [illegible]
مفاصل بود [illegible] ماده [illegible] ماده غلیظ بود [illegible]
وجع مفاصل [illegible] سبب [illegible] مفاصل
[illegible] مجاورت رباطات [illegible]
[illegible] ماده [illegible] اکثر آن باشد که ماده مرکب باشد

[illegible]

از صفرا و سلطی دیگر بواسطه آنکه صفرا اخلاط را رقیق کند و مستعد انصباب گرداند و علامت ماده دموی مرض [illegible]
و حرارت لمس و انتفاخ عضو بود و علاج آن فصد کنند از جانب مخالف و جلابی از عناب و زرشک و تخم کاسنی و نبات
تناول کنند و غذا بنوبات با شیره مغز بادام خورند و اگر تب باشد جو آب با عناب خورند و موضع وجع را بصندل و گلاب
و لعاب اسبغول و سرکه و آب کشنیز و آب کاسنی و آب بستان افروز و برگ و پوست خشخاش با طحلب با سرکه طلا کنند و تلیین کنند باین مطبوخ
حب سنا هفت درم ورق گل سه درم [illegible] تخم کاسنی تخم خطمی هر یک درم سورنجان دو درم هلیله زرد
و سیاه هفت درم مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح و خشخاش سیاه و افیون
و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب برف بران ریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت لمس و صفرت لون و شدت وجع
و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفرت قاروره بود و علاج آن سکنجبین و آب گرم با تخم شبت و آب شبت قی کنند و جلاب از
تخم کاسنی و بنفشه و عناب و زرشک [illegible] تناول کنند و آب انار با ترشی با نبات و ترنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
و ترهندی و بنفشه با این مطبوخ کنند حب سنا هفت درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان [illegible] هر یک
[illegible] ترنجبین هر یک ده درم خیارشنبر پانزده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل و خطمی و
عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و اگر با وجع شدت کنند [illegible] با سرکه و آب کدو و خیار و بستان افروز طلا کنند و استخوان [illegible]
سوخته با سورنجان و عدس و تخم خشخاش و ورق خشخاش و تخم [illegible] کاهو ضماد کنند و باید که تا وجع شدت دارد [illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] استعمال نکنند و در آن مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت لمس باقی نباشد آرد جو با قلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک
و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظ و بیاض قاروره و قلت وجع بود و مسهلات [illegible] باید
علاج آن [illegible] ازاراقی [illegible] و سکنجبین تناول کنند و غذا نخود آب با [illegible] و فلفل و زنجبیل و زعفران
خورند و بعد از نضج [illegible] تلیین طبیعت بحب سورنجان [illegible]
[illegible]
صفت حب شیطرج [illegible] هر یک درمی [illegible] تخم حنظل [illegible]
کرفس و سکبینج و مقل هر یک [illegible] شیطرج [illegible] زنجبیل [illegible] هر یک [illegible] مقل را در آب گرم حل کنند
و ادویه را بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا ادویه قوی
ندهند که ماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بلکه بتدریج تنقیه کنند و از فواکه و آب سرد
جماع و امتلاء [illegible] احتراز کنند [illegible] هر یک ده درم [illegible]
هر یک سه درم بکوبند و ضماد سازند [illegible]
هر یک درمی زنجبیل زعفران هر یک نیم درم [illegible] بسرشند [illegible]
[illegible]
[illegible]

٩٥

و سبوس زمین بود و علاج آن شربت ورد جلابی با لنگو و زرانیدن و پنج مهک کاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره [illegible]
خورند و بعد از آن نضج حب ریحان یا حب شیطرج یا این حب تنقیه کنند صفت آن هلیله سیاه و بزر و صبر سقوطری از هر یک [illegible] درم
افتیمون و فلفل و زنجبیل و خردل از هر یک نیم درم شیطرج [illegible] مثقال هر یک [illegible] بکوبند و با آب گرم سرشته کنند و این یک شربت باشد
[illegible] کنند صفت آن سنا شاهتره [illegible] هفت درم هلیله زرد و سیاه و کابلی از هر یک [illegible] درم [illegible]
پنج مهک با لنگو کاوزبان از هر یک درم [illegible] درم هلیله [illegible] درم [illegible] درم سورنجان [illegible]
[illegible] باشد افتیمون [illegible] در خرقه کتان بسته در آن اندازند و [illegible] جوش [illegible] صاف کنند [illegible]
[illegible] درم [illegible] عاقرقرحا [illegible] درم ورق [illegible] درم [illegible]
از هر یک درم [illegible] چهار درم [illegible] روغن یاسمین طلا کنند [illegible] مالند و هلیله زرد و سیاه و کابلی از هر یک [illegible] درم
[illegible] درم فلفل و دارفلفل [illegible] درم بکوبند و [illegible] عسل [illegible] سرشته [illegible] و اگر ماده [illegible] مرکب باشد
علاج آن باشد که از اشیا بارده [illegible] و حاره [illegible] شود و بعضی علامات ماده حاره و بعضی علامت بارده باشد علاج آن
بحسب ماده مرکب باشد فصل در مفاصل اگر مفاصل [illegible] بسته شود و چنانچه حرکت نتواند کرد علاج آن شربت ورد جلابی
[illegible] تناول کنند و غذا [illegible] شیره [illegible] خورند [illegible] هلیله چهار [illegible]
[illegible] کنند [illegible] روغن [illegible] بالند [illegible] ۹۷
[illegible] بگویند [illegible] و فواکه [illegible]
[illegible] تناول اشیا بارده [illegible] آن احتراز نمایند [illegible] کنند [illegible] حاره [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بگیرند [illegible] مفید بود [illegible]
[illegible] مقاله
سوم در حمیات [illegible] حرارتی غریب [illegible] باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطه شرائین منبعث گردد و [illegible] بدن را
گرم کند و ضرر آن بافعال طبیعی لاحق شود و اجناس عالیه حمی [illegible] یوم [illegible] عفن زیرا که [illegible] بدن
ارواح و اعضا و اخلاط است [illegible] اگر حرارت [illegible] تعلق [illegible] گیرد آن را حمی یوم گویند و اگر [illegible] باعضا شود حمی دق
و اگر [illegible] باخلاط شود حمی عفن [illegible] هر یک [illegible] گفته شود ان شاء الله تعالی باب اول در حمی یوم و آن [illegible]
[illegible] ارواح [illegible] از قلب [illegible] شرائین [illegible] منبعث گردد و [illegible] حادث شود
[illegible] تناول اشیا حاره و انفعالات [illegible] و اعراض نفسانی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] هفت روز نیز گفته اند و علامات حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد [illegible] و بول [illegible]
[illegible] باشد [illegible] تواتر نبض بود [illegible] و با آن علامات امتلا [illegible] علامات عفونت نباشد [illegible]
[illegible] علاج [illegible] بارده [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] درم [illegible]

و آب سرد بیاشامند و غذا کشکاب یا اسفاناخ خورند و تنقل بکاهو و خیار و کدو و اجاص و انار مز کنند و چون تب زایل شود
بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نیاشامند و اگر بواسطه تناول ادویه حاره باشد یا شرب
شراب صرف بود علامت آن خشکی دهن و زبان و تشنگی و حرارت منبع کبد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره بود
علاج آن خلاب از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات بیاشامند یا آب انار مز و نبات یا شیره تخم کدو و سکنجبین و تلیین طبیعت
بنقوع فواکه کنند و شراب غوره و ریباس تناول کنند و اگر بسبب تخمه مفرط بود علامت آن حدت و مرارت بول و غلبه سوء هضم
نبض و زردی روی و غثیان بود علاج آن ازاله تخمه کنند بهر حیله که باشد و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق گل
و بید تشرب کنند و استعمال مشمومات بارده نمایند و اگر بسبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی چشم و عظم نبض بود
باشد که با آن رعشه نیز باشد علاج آن شراب [illegible] و شراب صندل و لیمو و آب انار و نبات هر کدام که خواهند تناول
کنند و غذا انار و انار با غوره خورند و از جماع احتراز نمایند و اگر بسبب تحیر(?) باشد علامت آن ثقل و خفقان و تکدر بول و صغر
نبض و صفرت وجه بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاشامند و غذا جو با کدو و اسفاناخ خورند
با شیره مغز بادام و روغن بنفشه و کدو در سر مالند و بنفشه و نرگس و شاهسپرم بویند و اگر بسبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب
و یبوست جلد و احساس خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق و رمادی بود علاج آن تناول مرطبات و استعمال تدهین و حمام بود
و اگر بسبب اسهال مفرط بود چون طبیعت [illegible] آثار آن اندر رسد چنانچه گفته شده است و اگر ابتدا از غشی باشد علاج
غشی کنند و تقویت بشراب صندل و حماض سیب یا عرق گل بید و گاوزبان و مثقال مفرح یاقوت بخورند و اگر بسبب خفقان
جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام و یا [illegible] غبار یا اغتسال بآب سرد پیدا شود و موجب حقن حرارت در تن باشد
علامت آن سرعت و اختلاف نبض و حمرت قاروره و تشنگی و اضطراب بود علاج آن خلاب از تخم کاسنی و نیلوفر و سکنجبین و نبات
بیاشامند و بعد از فتور تب حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند و اگر
علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر تب از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم رانند و بعد از تنقیه
استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر بسبب [illegible] مفرط بود که موجب عدم تحلیل شود علامت آن بطوء
و امتلاء و اختلاف نبض و غلظت قاروره بود علاج آن خلاب از تخم کاسنی و تخم [illegible] با نبات تناول کنند و غذا ماش با
مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب کنند و اگر بسبب کثرت استحمام با حمام گرم بود شیره تخم کدو با شراب
و کدو و سکنجبین ساده یا لیمو بیاشامند یا با نبات خورند و غذا کشکاب سازند و اگر بسبب [illegible] باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر تناول
سازند و اگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر طبیعت محتبس بود بنقوع فواکه تلیین کنند یا به سکنجبین و مربی بنفشه یا
[illegible] و آن تبی باشد که حرارت با عضاء اصلی مخصوص [illegible] رسیده باشد [illegible] رطوبت شود و در ابتدای آن سستی
زیرا که حرارت غریزی متعلق برطوبات شود که در عروق صغار موجود است آن را مرتبه اولی گویند و اگر این مرض زیادتی کند
و [illegible] رطوبات شود که در اعضا بمنزله طل است آن را مرتبه ثانی گویند و اگر این مرض افزونی کند و لاحق رطوبات شود که
التیام اعضا بدان باشد آن را مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفن و حمی اورام و اسهال و [illegible]

... عارض حادث شود و در ابتدا اکثر واقع شود و علامت او آنست که نبض ضعیف و باریک و مختلف و متواتر شود و حرارت
قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت مشتد نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا انحطاط
کند نحول و نهوکت بدن و تقشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر شود و [illegible] و اعضا زائل گردد و [illegible]
[illegible] و گردن باریک شود و گوش کوچک گردد و در بول [illegible] باشد امید بر نتوان داشت اما در ابتدا اصلاح
پذیر باشد علاج او آنست که در مساکن بادیه مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و برگ بید و کدو و بنفشه بیفشانند
[illegible] و گلاب و کافور [illegible] و در تبرید و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش
[illegible] با شیره تخم کدو که با آب خیار [illegible] خورند و غذا جو آب و اسفاناخ و کدو و فروج کوچک و ماهیان خرد
خورند [illegible] نهایت مفید بود و [illegible] روغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاسنی و کاهو و کدو [illegible]
و از میوه‌ها انار مز و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و زردآلو و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر به صندل و گلاب
و آب [illegible] تبرید کنند و از جماع و عوارض نفسانی [illegible] احتراز نمایند و سعی کنند که به هر حیله که باشد خواب
[illegible] معتدل [illegible] با بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو [illegible] مفید بود و [illegible] تناول کنند
و اگر این تب [illegible] باشد شراب خشخاش [illegible] و عرق گل و بید خورند و حمام
[illegible] و اگر [illegible] طبیعت به قرص طباشیر [illegible] کنند و این قرص نیز مفید بود و صفت
آن گل ارمنی شاه بلوط هر یک چهار درم ورد گل تخم حماض طباشیر [illegible] درم
تخم کدو و خیار و تخم [illegible] کافور [illegible] درم [illegible] و با آب [illegible] تناول
کنند باید که [illegible] از هوای گرم [illegible] محافظت کنند و تقویت قلب و کبد و معده کنند و راحت و دعت [illegible]
زائل گردانند و [illegible] نغمات لذیذه و حکایات [illegible] و امثال آن استماع کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش
نگهدارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر ورد گل صندل سفید [illegible] تخم خیار [illegible]
[illegible] تخم [illegible] کافور [illegible]
[illegible] چون علامات ذبول ظاهر شود [illegible] کافور با شیر [illegible] شیر [illegible]
اندک اندک غذا خورند و از گوشت مرغ و کبک و [illegible] و کاسنی و نعناع در [illegible] و عرق [illegible]
[illegible] تناول کنند عظیم مفید بود دق شیخوخت [illegible] باشد که مزاج غالب [illegible]
[illegible] واقع شود [illegible] گردد و [illegible] ذبول و تقشف جلد بود و
التهاب [illegible] نباشد [illegible] و علاج آن [illegible] ترطیب [illegible] شراب [illegible] و شراب انار [illegible]
[illegible] مثل [illegible] مرغ و [illegible] گوشت بره [illegible] و حلوا و شکر و شیر [illegible]
[illegible] صندل [illegible] مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن [illegible] روغن بنفشه [illegible] بادام
[illegible] باب سوم در حمیات عفونیه و آن عبارت از تبی باشد که [illegible] اول لاحق اخلاط شود و از اگر [illegible]

عفونت بقلب و روح رسانیده شود و بس لیکن برا اعضا رسد و این حمی آنست که لاحق خلط میشود خالی نیست که از متعفن میگرداند یا
اگر می گرداند از سودا خون گویند و آن از غلیان و عفونت خون حادث میشود و اگر متعفن میگرداند بتمام که تعفن او در خارج عروق
است یا داخل عروق اگر داخل عروق است از آن حمیات لازمه تولید کنند و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر
صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد و طحال و مراره
از آن حمیات دائره متولد گردد زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تب تحلیل رود و تب زائل شود تا آنگاه
که آن ماده باز جمع شود و در آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نائبه و اگر سودا بود ربع و تعفن و هم در خارج
عروق و در داخل بود و آن تب مخلوط باشد و این نوع حمیات مفرده باشند اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباعده بود
بمجرد ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه بمجرد ترکیب صفرا و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود بمجرد ترکیب
غب لازمه با غب دائره یا ترکیب آن از اصناف نوعی واحد بود بمجرد ترکیب دو غب و دو ربع و بیان هر یک گفته شود ان شاء الله تعالی
مطبقه آنکه عفونت بسبب غذا [illegible] باشد مثل [illegible] که [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] بود مثل [illegible] بسبب کثرت [illegible] خلط حادث شد حمی مطبقه تب باشد که از تعفن خون در
در عروق حادث شود و آن [illegible] اول [illegible] یعنی هر روز که باشد زائد شود بسبب آنکه مقدار [illegible] اوست [illegible]
و عفونت زائد از تحلیل باشد و این [illegible] بدترین اصناف او بود و قسم [illegible] آنست که هر روز که آید نقصان پذیرد و سبب آنکه
تحلیل از تعفن زائد بود و قسم سوم [illegible] او بر یک حال بود نه زائد شود و نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل و باشد که این تب بمحرقه و سرسام
منتقل شود و اگر درین تب بثرات سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد دلیل بد بود و علامات حمی مطبقه حمرت وجه و [illegible]
عروق و ضیق النفس و حمرت و غلظ قاروره و عظم و سرعت و امتلاء نبض بود و با این تب قشعریره نباشد و [illegible]
کنند علاج آن از روز اول تا سوم [illegible] یا تعلیق کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج اگر چه بدفعات بود [illegible]
و [illegible] نیز شاید و هر روز [illegible] از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات با تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا [illegible]
و عناب خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق بید و گل [illegible] تشربت کنند و اگر [illegible] باشد شراب غوره و ریباس [illegible]
مفید بود و [illegible] ترنجبین کنار [illegible] که ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان و زبان [illegible]
بکشند و [illegible] یا پنجم و ششم اسهال طبیعت کنند بدین طبیخ [illegible] نیلوفر تخم کاسنی [illegible]
گل سرخ [illegible] عناب [illegible] [illegible] یا زده عدد [illegible] ترنجبین [illegible]
و اگر تحلیل ضعیف باشد [illegible] سیاه [illegible] هر یک یازده عدد و عناب [illegible] تخم کاسنی [illegible] نیلوفر [illegible]
هر یک [illegible] و اگر احتیاج افتد این [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و اگر [illegible]
باشد [illegible] نیلوفر و عناب و سپستان [illegible] نبات تناول کنند و تلیین طبیعت [illegible] ترنجبین [illegible]
کنند حمی [illegible] اگر از کثرت و غلیان خون [illegible] شود و علامات [illegible] باشد [illegible]

۹۹

علاج آن فصد و تبرید مفرط بود و اقتصار بر مزورات حامضه و اگر احتیاج به تلیین باشد منقوع فواکه و ترنجبین کنند **حمی محرقه**
تبی صفراوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق غب نیز اشتداد کند علامات آن
تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت و صفرت زبان و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و نبض سریع متواتر و قاروره ناری بود علاج
آن هر روز صبح ملائی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا آش جو با شیره خشخاش خورند و اگر سرفه باشد
[illegible] سکنجبین و شراب حماض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع
آن کنند و اگر بمطبوخ منفعل نباشد شراب [illegible] درم با سکنجبین [illegible] ده درم تناول کنند آب برف و اگر سرفه باشد [illegible]
پنج درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خیار هر یک [illegible] درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم تناول
کنند و مشمومات بارده استعمال نمایند و اگر بیخوابی باشد وقت خواب شراب خشخاش لعوق کنند و در تبرید و تلیین کوشند و بعد از
شیره تخم [illegible] با شیره تخم کاسنی با سکنجبین تناول کنند و نقوع [illegible] نیز مناسب بود و چون [illegible] تقویه و تبرید بشراب حماض
و لیمو و صندل کنند و مزوره [illegible] **حمی غب خالص** صفراوی بود که ماده آن در
خارج عروق متعفن شده باشد و این تب یک روز آید و یک روز نیاید و زمان [illegible] از چهار ساعت تا دوازده باشد و با [illegible] قشعریره
و [illegible] نباشد و زمان [illegible] که [illegible] غب باشد و هر روز آید علامات آن تشنگی با فراط و غثیان [illegible]
و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود علاج آن هر روز ملائی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات تناول کنند با آب [illegible] نیز
با سکنجبین [illegible] غذا آش جو با مزوره [illegible] تلیین طبیعت کنند با این مطبوخ [illegible] سنای مکی و ورق گل هر یک [illegible] بنفشه
نیلوفر و تخم کاسنی تخم خیار هر یک [illegible] درم آلو سیاه [illegible] هر یک بیست عدد [illegible] سپستان بیست عدد ترنجبین و شیرخشت [illegible]
ده مثقال با این [illegible] استعمال کنند صفت [illegible] آن سنای مکی [illegible] درم ورق گل [illegible] بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک [illegible] درم
ده عدد سپستان [illegible] بیست عدد [illegible]
ده درم روغن بنفشه ده درم شراب [illegible] با سکنجبین [illegible] با شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال و استفراغ صفرا [illegible]
[illegible] مثل آب خیار [illegible] شیره تخم [illegible] و تخم کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین تناول کنند و اگر [illegible] طبیعت [illegible] باشد
نقوع فواکه و ترنجبین با قرص طباشیر [illegible] کنند صفت قرص طباشیر [illegible]
خشخاش هر یک [illegible] درم کوبیده و بلعاب اسبغول سرشته [illegible] قرص سازند [illegible] شراب غوره و لیمو و ریباس [illegible]
و امثال آن با آب سرد و عرق گل و بید تناول کنند و مزوره [illegible] انار دانه [illegible] با فروج خورند **حمی بلغمی** نائبه آن را مواظبه
نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود و این تب هر روز آید [illegible]
شود و اول زمان [illegible] بود و اکثر آن [illegible] علامات آن [illegible] و شدت سرما و کثرت [illegible] و غثیان [illegible]
لون [illegible] باشد [illegible] و گرم نشود و تشنگی و التهاب نباشد علاج آن هر روز [illegible] از تخم کاسنی و تخم [illegible] رازیانه [illegible]
تناول کنند با سکنجبین [illegible] غذا نخود [illegible] خورند [illegible] از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم [illegible]
[illegible] و سکنجبین ساده و [illegible] شراب لیمو شراب گاوزبان [illegible] بالنگو [illegible] وقت نوبت [illegible]

100

بیخ مهک ساییده [illegible] کنند و چون ماده نضج یابد بدین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا مکی پنج درم بیخ بادیان گاوزبان
هر یک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک سه درم تربد خراشیده دو درم [illegible] و سنبل هر یک [illegible] درم
مویز منقی پانزده درم گلقند ده درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم اگر مزاج قوی باشد یک مثقال ایارج فیقرا بر این مطبوخ
کنند و بعد از دو روز [illegible] تحریک کنند بدین حب صفت آن تربد تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نمک هندی دو دانگ
غاریقون سه درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب ساخته بلع کنند و مکرر تقویت معده به گلقند و رازیانه کنند و اگر محتاج شود
بحب ایارج و قرص [illegible] و قرص غافث و امثال آن تلیین کنند صفت قرص غافث عصاره غافث [illegible] هر یک سه درم
[illegible] ورق گل سنبل هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین [illegible] مثقال تناول کنند و اگر
از [illegible] باشد قرص افسنتین با سکنجبین [illegible] تناول کنند صفت سکنجبین [illegible] تخم کاسنی و کشوث و رازیانه هر یک [illegible] درم
عصاره غافث دو درم پوست بیخ کبر و رازیانه و کرفس هر یک [illegible] درم انیسون [illegible] درم مجموع [illegible] کنند و [illegible] رطل
رطل [illegible] باشند [illegible] بقوام آرند حمی [illegible] طبیعی لازم بود و که ماده آن [illegible] متعفن
شده باشد علامات آن همچون علامات [illegible] باشد اما آن [illegible] نباشد و [illegible] عطش [illegible] گردد و باز [illegible]
کنند و تشنگی باشد و نبض [illegible] بود و [illegible] غلیظ [illegible] علاج آن [illegible] تخم کاسنی [illegible] تخم کاسنی [illegible] رازیانه و گلقند
تناول کنند و غذا [illegible] بخورند و بعد از نضج [illegible] بدین مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی [illegible] تخم کاسنی و رازیانه و [illegible]
[illegible] ورق گل [illegible] هر یک [illegible] درم مویز منقی [illegible] درم [illegible] خیارشنبر [illegible] درم و بعد از [illegible]
۱۰۱ بقرص بنفشه و [illegible] تحریک کنند یا همچون خیارشنبر در آب گرم حل کنند و [illegible] علاج آن همچون [illegible]
نایبه باشد اما قرص غافث درین [illegible] حمی ربع و آن از عفونت سودا بود که ماده آن [illegible] متعفن شود
و این [illegible] آید [illegible] و نوبت او [illegible] و چهار [illegible] باشد [illegible] روز [illegible] آنرا ربع معکوس گویند
و تب ربع از [illegible] طبیعی یا اخلاط سوخته حادث شود و این [illegible] بعد از حمیات عفنه باشد و [illegible] ربع بعد از او [illegible]
شود و این بدترین [illegible] بود و علامات ربع آنست که ابتدا [illegible] اعضا و سر [illegible] و چون گرم کند [illegible]
و آنچه از احتراق خون حادث شود علامات آن حمرت و غلظ بول و تشنگی با فراط و [illegible] و بعد از حمیات
مطبقه [illegible] حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن لهیب و اضطراب و [illegible] و تشنگی [illegible]
[illegible] و بعد از حمیات صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن [illegible] غلظ بول [illegible]
باشد و [illegible] اضطراب کمتر و بعد از حمیات بلغمی حادث شود و آنچه از احتراق سودا طبیعی بود علامت آن [illegible]
[illegible] بود و آنرا علاج این باشد که [illegible] و [illegible] آن مشغول نشوند و غذا [illegible] و [illegible] آب
[illegible] خورند و از شربت سکنجبین [illegible] و گلقند [illegible] باید و از اغذیه غلیظه [illegible] و بادنجان [illegible]
[illegible] اجتناب نمایند و اگر [illegible] غلبه دم باشد فصد [illegible] مفید افتد و اگر خون غلیظ و سیاه باشد [illegible]
کنند [illegible] و بعد از [illegible] مشغول شوند و [illegible] بیخ مهک و تخم کاسنی و گاوزبان و [illegible]

و سکنجبین تناول کنند و غذا نخود و ماش با شیره خشخاش و قدری فربه خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند به این مطبوخ صفت سنا
هفت درم هلیله سیاه پنج درم بنفشه چهار درم بالنگو و گاوزبان تخم کاسنی رازیانه [illegible] اسطوخودوس بسفایج [illegible] هلیله آمله
یک سیر [illegible] پانزده درم ورق گل چهار درم هلیله زرد و کابلی افتیمون [illegible] شاهتره [illegible] اگر تب نباشد [illegible] درم
تخم [illegible] عناب ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین [illegible] خیارشنبر [illegible] پانزده درم بعد از [illegible] مطبوخ افتیمون
[illegible] آن [illegible] با شاهتره و بالنگو و سنا تناول کنند زیرا که این ماده [illegible] بسهولت [illegible] نشود اما آنچه از احتراق صفرا
بود [illegible] گاوزبان و تخم کاسنی را [illegible] ترنجبین [illegible] تناول کنند و بعد از نضج تلیین کنند به این مطبوخ صفت
سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی از هر یک چهار درم پوست هلیله زرد پنج درم [illegible] پانزده درم ترنجبین خیارشنبر [illegible]
[illegible] درم بالنگو و گاوزبان از هر یک [illegible] درم [illegible] کنند [illegible] در آن حل کنند [illegible]
[illegible] کنند صفت آن پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ از هر یک [illegible]
[illegible] درم کثیرا را با آب حل کنند و باقی ادویه را کوبیده [illegible] حب سازند علاج آنچه از احتراق بلغم باشد
[illegible] رازیانه و تخم کاسنی [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت به این مطبوخ کنند
صفت آن سنا مکی هلیله کابلی و سیاه افتیمون از هر یک هفت درم ترید ده درم رازیانه تخم کاسنی تخم کشوث [illegible] اسطوخودوس [illegible]
[illegible] از هر یک سه درم بالنگو گاوزبان از هر یک چهار درم مویز [illegible] ده درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم [illegible]
[illegible] است که در روز نوبت امساک کنند [illegible] سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال [illegible]
کنند طبیعت [illegible] و اگر [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] صفت آن [illegible]
تناول کنند [illegible] حال [illegible] باید دانست که این تب [illegible]
اگرچه [illegible] از [illegible] مالیخولیا [illegible] و فالج اما این تب [illegible]
دوازده سال [illegible] باشد حمی ربع لازمه [illegible] سودا که ماده آن [illegible] عروق متعفن شده باشد [illegible]
[illegible] نوبت ربع [illegible] علاج آن همچون علاج ربع باشد [illegible]
[illegible] حمی خمس و سدس و سبع حمی خمس آن باشد که یک روز [illegible]
و سدس آنست که یک روز آید و چهار روز نه و سبع آنست که یک روز آید و پنج روز نه و این تب [illegible]
علاج آن [illegible] اخلاط و اسهال سودا [illegible] ربع گفته شد [illegible] نوبت [illegible]
[illegible] علاج آن همچون علاج ربع
باشد حمی [illegible] باشد که [illegible] احساس [illegible]
این تب [illegible] علاج آن [illegible] بالنگو و رازیانه [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند

۱۰۳

۱۰۳

از نضج تنقیه کنند با این حب صفت آن صبر سقوطری مصطکی از هر یک ... غاریقون ... مقل ازرقی بکوبند و با [illegible] حب سازند و بعد از دو روز قرص ... مثقالی با سکنجبین ... مثقال تناول کنند و [illegible] علاج آن ... علاج حمی بلغمی ...

بی باشد که در باطن حرارت شدید محسوس شود و در ظاهر حرارتی نباشد بلکه سرد باشد و با آن تشنگی و لهیب و اضطراب عظیم بود و ماده این تب بلغمی زجاج باشد علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و تخم خیار ... گلقند تناول کنند و بعد از نضج تنقیه ...

کنند با این مطبوخ صفت آن سنا ... بنفشه چهار درم ورد گل ... درم تخم کاسنی سه درم ترید ... درم اسطوخودوس سه درم عناب ... والو سیاه و کیلی هر یک ... دانه رازیانه بالنگو گاوزبان هر یک ده درم مغز خیار شنبر ترنجبین هر یک ... درم مویز ... ده درم شکر سرخ ... درم

و بعد از تنقیه گلقند و افتیمون تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و افتیمون هر یک دو درم بجوشانند یا ده درم گلقند با نبات ... حمیات مرکبه بدانکه حمیات مرکبه فنون ترکیب آن بسیار است چنانچه ترکیب دایره با لازمه و دایره با دایره و لازمه با لازمه ...

داخله بود چنانچه تبی باشد و تبی دیگر بر سر آن آید ... باشد چنانچه تبی ... بیاید و با اشتراک باشد چنانچه ... آیند و با هم زائل شوند و بیشتر ترکیب در حمیات صفراوی و بلغمی بود و بسیار باشد که از قانون ... نباشد و اما آنچه نامی نهاده اند

و قانون معین دارد شطر الغب و غب غیر خالص و ترکیب آن بر چهار گونه است زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی لازمه باشد یا غب دایره و بلغمی دایره یا از محرقه و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی لازمه و علامات آن ... باشد از علامات صفراوی و بلغمی و در این حمیات اعتبار ...

تب نباید کرد بلکه ... با اعراض و علامات کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفراوی و بلغمی ...

... باشد و نوبت آن متفرق بود چنانچه فرق و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و روز نوبت صفراوی ... باشد و قلق و اضطراب و تشنگی سخت باشد و با قی و سهر ... بود و زمان تب درازتر بود و روز نوبت بلغمی ... نباشد و حرارت ...

... کمتر بود و در غب غیر خالص صفراوی و بلغمی ممتزج باشد ... و فرق میان نوبت هر یک نتوان کرد و ...

ارزه و ... زاید بود و این تب ... باشد و از معالجه آن ... نباید شد و مسهلات قوی نباید داد زیرا که صفرا ... مستفرغ شود و بلغم ... باقی بماند و در این تبها اگر علامات صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی ... نیلوفر ...

سه درم اجاص ده عدد نبات ده درم تناول کنند و غذا ... نخود خورند و بعد از نضج تنقیه با این مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی ... و گاوزبان هر یک ... درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی رازیانه ... هر یک سه درم اسطوخودوس ... هر یک چهار درم مویز ... ده درم اجاص الو کیلی و عناب هر یک ده عدد مغز خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم و بعد ...

... با این قرص کنند صفت آن بنفشه دو درم ... هر یک دو درم ... سه درم ... مجموع کوفته با آب ... و با جلاب ... از نبات تناول کنند و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز جلابی ... رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا ... نخود خورند ... اگر ... کبد مایل شود و علامات آن ثقل ... بود ... از ... با جلاب ... کنند و اگر ... کبد مایل شود و علامات آن ثقل ... بود و ... مسهلات ... نضج ...

... با ... گلقند تناول کنند و ... ورق گل ده درم ... بیخ ... تخم خیار ... هر یک چهار درم بکوبند و با ... رازیانه بسرشند و ... مثقال با سکنجبین تناول کنند ... معالجه ...

حمی مختلطه چنان باشد که آنرا دوری و نوبتی معین نباشد علامات آن مختلط باشد و درین تبها طریقه آنست که تخفیف حدت
ترکیب خلط و غلبه یکی سوی دیگری می کنند آن و نضج عروق و داخل آن مایل کنند علاج آن چنان کنند که گاه استفراغ ماده کنند
بمسهلات لینه خفیفه و گاهی بتسکین و تقویت مشغول شوند و ماده که خطر آن بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی
که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر مساوی
باشد معالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند حمی غشیه تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود و این تب بیشتر از
ماده بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بقلب رسد بواسطه شدت حس آن عضو
قلب موجب غشی گردد و علامت او آن باشد که بیشتر اوقات در ابتدا بلغمی آید و تهیج وجه و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در وقت غشی گلاب
و آب سرد بر روی زنند و اطراف ببندند و شکم برفق بمالند و سکنجبین با آب گرم بدهند تا قی کنند و بعد از آن جلاب از تخم کاسنی و رازیانه
و گاوزبان و گلقند تناول کنند با تخم کرفس سه درم ... سکنجبین ساده بیاشامند و غذا ماء الشعیر باید خورد و تلیین طبیعت
باین حقنه کنند صفت آن سنا ... قنطوریون ... بنفشه ... هر یک ... درم ... سبوس ...
پانزده درم ... سکنجبین ... شکر سرخ ... روغن ... بیاشامد ... اگر این تبها
که ... حادث شود علامات آن عطش و کرب و اضطراب بود ... علاج آن ... آب ... باشد
... طبیعت ... فواکه ... کنند و صندل و گلاب و کافور و عرق بید ... طلا کنند ... استفراغ
... تدریج ... دفع کنند ... زیادت ... شود و حمی لیلیه نهاریه حمی لیلیه آن باشد که ابتدا ...
و روز ... کند و نهاریه آنکه ... آید ... و این ... باشد و غالب آن ... کنند علاج آن سکنجبین ساده
و گلقند تناول کنند با جلاب از تخم کاسنی ... و غذا ... خورند و تلیین طبیعت ... فواکه و معجون ...
کنند و در ... غذا ... خورند اما باید که ... نخسپند ... مناسب بود ... غذا ... چنان کنند که وقت
نوبت معده خالی باشد حمی وبائیه تبی باشد که در وبا حادث شود و سبب آن باشد که هوا متعفن شود و ... فراج روح گردد و ...
تعفن ... شود و ازان تبی تولد کند علامات وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید و حیوانات ... مثل ...
و ... حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار ... بر روی زمین آیند و علامات این تبها کرب ... تنفس و تشنگی
... و غثیان و وجع معده و ... عرق ... علاج آن فصد کنند ...
... سکنجبین با گلاب و آب ... کنند و شراب غوره و زرشک و ریباس و صندل ...
بود و غذا ... زرشک و انار با ... خورند و ... کنند و اگر ... بدن بسیار بود و تسکین ...
... طبیعت کنند و استفراغ اخلاط که در بدن بود ... تسکین بهر حال بهتر از تحریک بود و ...
استعمال کنند چنانچه ... مفصل گفته شد حمی حصبه و جدری بدانکه ماده ... خون است و بسبب غلیان او حادث شود ...
... که ... باشد ... علامات ... حصبه و جدری ...
... اعضا و حرارت ... تشنگی ... و ... حلق و ضیق النفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و ... جدری

۱۰۴

بود و آنرا نتوی نباشد و بزرگ نبود بلکه با پوست راست باشد و اسلم او آنست که سرخ بود و آنچه بنفش و سیاه باشد ابخاث
بد بود و علامت آن قریب بعلامات جدری [illegible] علاج آن پیش از بیرون آمدن حصبه ابتدا اگر سن مقتضی باشد فصد کنند اما
چون ابتدا و بروز باشد نشاید و تحریک و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر با شیرخشت تناول کنند و غذا جو
با عدس و عناب خورند و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و شیرخشت در فراش بریزند تا تمام بیرون آید و بعد از آن خود را
گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق جهت ترویح قلب آب [illegible] باشد و اگر دیرتر بیرون آید انجیر و مویز طائفی و عدس
بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر و زرد دود کنند و آبله چون تمام بیرون آید گاورس در فراش زیر
و بالین برگ بید بوزند و گاورس بریان کنند و بر روی آن خفته و چوب گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند و با گلاب بیامیزند و در
ظرفی کنند و بر اعضا ریزند یا ورق گل سحق کنند و بر اعضا مالند و عصاره تخم ریحان و آب گشنیز تر و سماق و پوست خشخاش چکانند و در
چشم هر روز کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر یا شراب صندل بخورند و اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه بیاشامند و
در حصبه قطعا طبیعت را تحریک نباید کرد و غذا در این مرض شعیر یا مغز بادام و حب و برنج بریان کرده و با خشخاش بریان کرده تناول کنند
و قرص کافور با شراب سیب یا شراب به استعمال کنند و اگر مسهلی طبیعت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند
و سپستان و بنفشه در جوشانیده ندارند و پیش از این تصرف نکنند و در تبرید و تلطیف هم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب ریباس و غوره
و لیمو و شراب گاوزبان مفید افتد والله اعلم تدبیر ناقه چون نقاهت حالتی است میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد
میان تدبیر اصحاء و مرضی باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال او را عوارض که او را حادث شود تفحص باشد پس اگر در نبض سرعت و قاروره غلظ
و صبغ باشد و صداع و ثقل سر و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بران کند که بقیتی از مواد باقیست که بتدبیر معالجات
کرد ناقه از آن جهت نباید مشغول شوند بریاضیات غیر قویه و تقویت و تلیین کنند و قرص طباشیر یا سکنجبین مفید افتد و [illegible]
از زوال [illegible] بگذرد فروج و [illegible] و بتدریج تماشا بدان کنند و چون [illegible] بگذرد مزوره که مناسب مزاج بود با گوشت [illegible]
تناول کنند و از امتلا و جماع و تناول مخففات احتراز نمایند و چون قوت بگیرد حمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت
واجب دانند تا از هوا ضرر نرسد [illegible] با اثر بخار حمام زائل شود و بتدریج [illegible] و از عوارض
[illegible] بدنی اجتناب نمایند و اگر هضم کماینبغی نباشد و طبیعت نرم بود و معده ضعیف معلوم شود که غذا بسیار بخورد [illegible] تقلیل
غذا کنند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و غذا از سیب یا انار یا دانه یا سماق خورند و گوارش [illegible] تناول کنند تا بدن را قوت تمام
حاصل شود و جماع نکنند و چون قوت گیرد [illegible] بیکبار زیادتی از [illegible] و بتدریج در غذاها غلیظ تصرف کنند تا معده فاسد نشود [illegible]
چهارم در اورام [illegible] که ظاهر بدن حادث شود و مشتمل بر هفت باب باب اول در اورام [illegible] ورم [illegible] و امتلا بود که سبب
انصباب ماده که بر اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربع باشد یا مائیه یا ریح اما ورم که ماده او دم باشد آنرا فلغمونی گویند
و آنچه صفرا بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند [illegible] باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر
[illegible] باشد [illegible] گویند و اگر متغیر بود سلعه ورم سوداوی اگر [illegible] باشد مولم بود سرطان گویند و اگر مولم نباشد [illegible]
و اگر خارج [illegible] باشد اگر ظاهر بود سلعه صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه از [illegible] باشد اگر عام باشد [illegible] و اگر خاص

۱۰۵

[illegible]

بود و [illegible] و اگر در اعضای عصبی باشد لین بود [illegible] گویند و اگر مجتمع و صلب بود و نفخه گویند و بیان هر یک گفته

میشود و ورم قلغمونی از ماده دم حادث شود و علامات آن تمدد و ضربان و امتلا و سنگینی و تب بود و رنگ ورم سرخ باشد و کدورت باشد

علاج آن در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود و چنانچه ورم اگر در اعالی بدن باشد قیفال را بگشایند و اگر در اسافل باشد

باسلیق و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا اسفاناخ [illegible] با شیره و تخم [illegible] و سکنجبین و غذا جواب خورند [illegible]

[illegible] مطبوخ [illegible] آن کنند و اگر ورم در [illegible] اعضا رئیسه مثل [illegible]

[illegible] در ابتدا بود که هنوز ماده تمام ریخته باشد استعمال [illegible] و [illegible] کنند مثل صندل و کافور [illegible]

[illegible] و آب کشنیز [illegible] استعمال [illegible] مبالغه نباشد و بعد از [illegible]

محللات مثل [illegible] ترکیب [illegible] اکلیل الملک [illegible] و چون ماده ریخته باشد محللات فقط استعمال کنند و اگر

ماده جمع شود محللات با منضجات مثل [illegible] و حلبه [illegible] استعمال کنند و علامات جمع شدن [illegible] وجع باشد و چون

نضج یابد [illegible] و علامات آن سکون وجع باشد و چون دست بر نهند فرو رود و بعد از آنکه منفجر گردد

تا ماده بکلی [illegible] استعمال [illegible] اما اگر ورم در [illegible] اعضا [illegible] حادث شود یا ورم بسبب ضربه و سقطه باشد

[illegible] مثل [illegible] محللات استعمال کنند و قطعا استعمال [illegible] نکنند [illegible] از قلغمونی است که

آن را [illegible] گویند و او آنست که ورم [illegible] نشود و [illegible] و اگر از آن فساد [illegible] عضو [illegible] شود و عضو را

[illegible] علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم بماند و اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشتر [illegible] فرو برند تا ماده

[illegible] شود و بعد از آن [illegible] با گلاب طلا کنند حمره [illegible] باشد که ماده آن [illegible] بود و علامت او آنست که [illegible]

بسطح جلد بود و لون آن سرخ و روشن باشد و براق بود و چون دست بر و نهند سرخی برود و چون دست بردارند معاودت

کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد علاج آن همچون علاج قلغمونی باشد لیکن [illegible] بیشتر باید کرد و در

قلغمونی [illegible] بیشتر ورم [illegible] گویند او از ماده بلغمی حادث شود و آن [illegible] سفید باشد و با آن [illegible]

و الم نباشد و چون انگشت بر و نهند فرو رود [illegible] علاج آن [illegible]

تناول کنند [illegible] و چون [illegible]

[illegible] ورم طلا کنند [illegible] سرکه [illegible] طلا کنند [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] سقیروس [illegible] باشد [illegible] علاج آن تنقیه

بدن [illegible] اگر تحلیل [illegible] مثل [illegible]

[illegible] سرطان [illegible] علامت

او آنست که در ابتدا کوچک بود [illegible] بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارت [illegible] آن محسوس شود و [illegible]

[illegible] مثل [illegible] سرطان ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد اکحل یا باسلیق کنند و تنقیه بدن از سودا [illegible] مطبوخ [illegible]

[illegible]

۱۰۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درمی تنک لطیف اگر غاریقون خیدرم مجمع کوفته با بکر بش بسته ضمیاد کنند و در اول پیدا شدن این ورم رادعات استعمال

کنند و بعد از نضج محللات مثل روغن گل و شبت یا بوتیا ... مثل مرهم داخلیون اگر صلب باشد ادویه ... ملین

قطع کنند و اگر مستقیم شود تو تیا با شسته و طین مختوم و ورق گل ... و روغن گل ... باسرطان ... بکوبند

و بشکافند و نهند باسرطان ... باروغن گل استعمال کنند و اگر این ورم ... شود و در ... نمایند

... ساسیلع اما ... گوشت ... باشد ... سلع بود ... گردن ... واقع شود علاج آن

بدن بود از بلغم و سودا و ... ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون ... بول کودکان

... ضماد ... و اگر تحلیل نرود بشکافند و بعد از

ادویه ملحمه بکار برند ضماد ... غارا ... مرهم ... بکار برند

با بول کودک استعمال کنند ضماد ... بول ... ضماد ... خنازیر ...

بدترین خنازیر بود علاج آن قطع باشد اما باید که ... قطع کنند و عرق ... منقطع شود ... اگر ...

داخلیون استعمال کنند و بعد از آن ملحمه بکار برند و ورم صلب ... زیاده سودا ... غلیظ ... شود

درمی حار که استعمال مبردات با فراط کرده باشند و ماده ... باشد علامات آن ... و عدم وجع باشد و لون آن ...

لون بدن باشد اما آنچه از ماده سودا بود و لون او ... علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال ادویه

۱۰۷ محلله مثل ... مرغ و ... و ... ضماد ...

... ورم ... ضماد ... مثل ...

غدد ... میان ... سلع است که ... عضو ... نباشد ... شود و اگر

ماده ... شود ... علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال

کنند ... و قطع ... اگر کوچک باشد ... آن ...

نهند اگر ... باشد ... طلا کنند ... باشد که در عضو

غدد ... و ... آن زیاده ... باشد که عضو را ... کند ... متغیر گردد باشد

... و علامت آن ... خفقان بود ... سیاه و سبز باشد قتال بود

و در ... تقویت قلب ... شراب حماض و لیمو و صندل ...

... و ... کنند ...

... اگر ... کنند ... کرم ...

... بود ... انگشت ... دو ...

... آن ... کاسنی ...

... کنند ... طلا ... آن

بجوشانند و ضماد کنند و روغن بنفشه بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن باقی ماند استعمال کنند و ثبثیله و خراج و دبیله ورمی
بزرگ بود و لون آن همچون لون بدن باشد و صلب بود و با آن وجعی نباشد و در آن مواد غلیظه غریبه جمع شده باشد و
خراج آنست که در وی مده جمع شده باشد از ورم و با آن حرقت و حرارت باشد علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی
که غالب باشد و ضماد بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و مواد و ریم بیرون کنند و بعد از آن مرهمها مدمله بکار دارند
و گویند اگر نضج نکند عسل طلا کنند یا داخلیون یا لعاب حب الرشاد منفجر گردانند باب دوم در بثور بثرها نیز همچو ورم بود و بعضی
ورمها بود همچو بثره یا دمل بعضی صفراوی بود همچو نمله و حمره و بعضی بلغمی همچو بثره بلغمی و بعضی سوداوی همچو جرب ثؤلول دمل بثره
بزرگ باشد و ماده آن دموی باشد که با آن رنگ فاسد سخیف باشد از بسیاری تخمه و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد شود و
بتر بود و آنست که در غور باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند علاج
آن همچون علاج اورام کنند شری بثور ریزه باشد که مائل بحمرت بود و حکاک و مکرب باشد و در بعضی حادث شود و سبب آن
بخار باشد که از دم مراری یا بلغم بود و آنچه دموی باشد سرخ تر و گرم تر باشد و ... و آنچه بلغمی بود در شب حادث شود
و در شب اشتداد کند علاج دموی فصد باسلیق باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله و در بلغمی بتلیین اکتفا کنند
و فصد نکنند و بدن را با آب گرم و سرکه و گلاب بشویند بنات اللیل بثور ریزه باشد که در شب حادث شود و با آن حکه
عظیم باشد علاج آن فصد کنند و حجامت و بدن را بآب تخم خرفه بشویند و اگر احتیاج باشد تلیین کنند نمله و حاورسیه
نمله بثور ... صفراوی باشد و بتدریج ... شود و بیکدیگر متصل گردد و مائل باشد بصفرت اما حاورسیه بثور ریزه باشد شبیه بگاورس
و اصل آن سرخ و سر آن سفید و با آن حکه و سوزش عظیم بود و علاج آن سرد و تنقیه کنند از صفرا و در ... ترکیب ...
... اقاقیا و صندل ... با آب ... طلا کنند و اگر منقرح گردد ... شود ... خون طلا کنند ...
آن ... مرهم ... بشویند و قرص ... خشک کنند و ...
احتیاج بگلاب ... و طلا کنند حمره ... سفید ... طویل ... موم و روغن ...
استعمال کنند حمره بثور ریزه باشد که ... سرخ بود و با آن سوزش و الم عظیم بود و ماده آن صفرا بود و ...
باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفرا ... علاج آن همچون علاج نمله ...
نار فارسی بثره ریزه باشد که حادث شود ... گردد و با آن حکه و حرقت باشد و در اندرون آن ...
بود و در ابتدا ظهور آن ... سرخ ... مانند زبانه آتش باشد علاج آن ... و کافور با لعاب ... ضماد کنند و ...
... بسرکه مفید بود و از حلاوه و گوشت احتراز کنند نفاخات آبله ریزه باشد و اندرون آن خون با آب ...
باشد و ... حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن ... سکنجبین کنند ... و ...
... سرکه ... آب ... بیرون آید و مرهم اسفیداج ... نهند و اگر ...
شود مرهم ... استعمال کنند عرق مدنی بثره باشد که حادث شود و ... گردد و از آن همچو ... باشد که
با آن احساس حرکتی همچو حرکت کرم کنند و بعضی گویند که آن خورکی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر ...

١٠٨

بغایت بد باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این عرض در مدینه و مصر و خراسان چون بسیار بود و سبب آن فضلاتی باشد
که در عروق جمع گردد و بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آنرا بدین طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق یا صافن
کنند و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا صندل و
کافور و صبر طلا کنند و چون بیرون آید ابتدا اسرب بندند هر چند دراز میشود به پاره اسرب پیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود و
در آن میان آب گرم و روغن نرگس و بنفشه و لعاب [illegible] طلا کنند تا آسانتر بیرون آید و خاکستر [illegible] درم و مرداسنج نیم درم با موم و روغن [illegible]
و بمالند و اگر گسسته شود [illegible] و آنچه باقی باشد بیرون آید و بعد از آن مرهم [illegible] بکار دارند سعفه قرحه ای که در سر و روی حادث شود و در
ابتدا بثرات متفرق باشد که متقرح گردد و خشکریشه شود و اکثر صبیان را واقع شود و آنچه از آن صدید آید آنرا شیرنج گویند علاج
آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عرق جبهه مناسب بود و الا حجامت کنند و پس از تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و شاهتره و [illegible]
و شیر احتراز نمایند و بادام تلخ و زردچوبه هریک یک درم بکوبند و بیخته [illegible] کنند و همه با هم بسایند و [illegible]
سازند و در وقت خفتن با آب کاسنی و روغن گل بسایند و طلا کنند یا [illegible] و کلنار و اسفیداج و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن
گل طلا کنند و عروق و پوست انار و مرداسنگ و حنا [illegible] سفید بود و آنچه خشک باشد و بر آن مثل پوست سفید بود و از ماده سودا باشد
[illegible] و کدو و شیر زنان [illegible] کنند و آنرا [illegible] و اگر غلیظ و [illegible] شده [illegible] تراشند و علق [illegible]
نهند و صبر و مرداسنج با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا قلقدیون با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و آن
سوراخها باشد که در آن چیزی همچون شهد ظاهر شود و علاج آن تنقیه بدن کنند و بر جای او عسل طلا کنند و نوع دیگر هست که از آن
رطوبتی همچو غساله گوشت آید علاج او آنست که محجمه بر آن نهند تا آنچه در او باشد همه بیرون آید و گل ارمنی و قسط و مرداسنگ و روغن
گل و سرکه طلا کنند و نوع دیگر هست که [illegible] سرخ باشد [illegible] علاج آن کاغذ سوخته و اسرب سوخته و از زردچوبه
هر یک [illegible] درم [illegible] بکوبند و با خل خمر طلا کنند و سعفه که در [illegible] حادث شود گل ارمنی و کافور و زعفران با گلاب و خل خمر طلا کنند
ثولول بثره صغیره است که [illegible] و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ
افتیمون یا ایارج فیقرا و [illegible] با سرکه طلا کنند و یا شیر انجیر خام [illegible] با سرکه و آنرا [illegible] قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند
قلقدیون [illegible] بنهند یا اشنان [illegible] و تخم حنظل و [illegible] و نوشادر [illegible] آب [illegible] بسایند و با [illegible] طلا کنند
و نوعی هست که آنرا [illegible] گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر [illegible] ظاهر شود و آنرا [illegible] طلا کنند با [illegible]
[illegible] با سرکه طلا کنند [illegible] بثره باشد که متقرح گردد و خشکریشه شود و از آن صدید آید علاج
آن تنقیه بدن کنند و از [illegible] گل ارمنی و سرکه طلا کنند با [illegible] و خردل [illegible] بکوبند و با [illegible]
و سرکه طلا کنند [illegible] بثره [illegible] باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد [illegible]
[illegible] باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن [illegible] و از اغذیه غلیظ [illegible] نکنند [illegible]
روغن گل طلا کنند [illegible] مرهم سازند و بمالند [illegible]
[illegible] با سرکه طلا کنند و در ابتدا [illegible] روغن [illegible] مفید بود و چون مزمن شود [illegible]

١٠٥

ده درم ایرسا و کبریت زرد هر یک چهار درم نخود [illegible] هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و از اطعمه
غلیظه احتراز نمایند گونه دیگر بثره بهن باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اگر در روی بود علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیاء
حاره حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا با [illegible] بخراشند تا از آن خون بیاید پس مرهم التحمه بنهند جرب بثره‌ای باشد که با آن حکه
و سوزش بود و آن از سودا و بلغم مالح و اخلاط محترقه حادث شود و بعضی خشک بود و امتداد نماید و بعضی تر بود و از آن صدید آید
علاج آن فصد کنند و مسهل زرد و جلاب از عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و تخم [illegible] نبات تناول کنند و غذا نخوداب ماش و کدو
و مغز بادام خورند و بعد النضج تمام مطبوخ هلیله یا [illegible] بدهند یا شاهتره یا این مطبوخ صفت آن سنا هفت درم پوست هلیله زرد
چهار درم [illegible] ده درم شاهتره و بسفایج و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افتیمون [illegible] الو سیاه و کیلی هر یک بیست عدد و عناب
ده عدد و سپستان سی عدد بجوشانند و چون ثلث فرو گرفتن شود افتیمون هفت درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا بجوشد
پس صاف کنند و بیست درم شیرخشت و یازده درم ترنجبین در آن حل کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و [illegible] افتیمون [illegible]
مرض [illegible] اسفید [illegible] شاهتره [illegible] صفت آن هلیله سیاه و زرد و کابلی و تخم شاهتره [illegible] هر یک [illegible]
بریان کرده [illegible] درم [illegible] بکوبند و با آب شاهتره حب سازند و بعد از تنقیه جرب را با دو [illegible] طلا کنند دوائی
کبریت [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک ده درم بکوبند و با سرکه طلا کنند نافع بود [illegible] مصقول و [illegible]
[illegible] بکوبند و با روغن گل و سرکه طلا کنند [illegible] کبریت [illegible] بشره [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] آنکه در آب [illegible] مورد و سوسن جوشانیده باشند
بشویند و بعد از آن صندل و گلاب بمالند و اگر جرب خشک باشد [illegible] حمام کنند و بعد بدن را روغن بنفشه و کدو
کنند و بادام [illegible] مرداسنگ هر یک [illegible] درم [illegible] درم بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند حکه اعضا بسبب
بخارات حاره و اخلاط [illegible] حادث شود علاج آن فصد کنند و [illegible] فواکه [illegible] ترنجبین و نبات خورند
در روغن بنفشه و کدو بر اعضا مالند و گلاب و خل خمر و آب [illegible] بر اعضا مالند و [illegible] از [illegible]
آب انار ترش و نبات و سکنجبین و عرق گل و [illegible] سرد خورند [illegible] فواکه [illegible] آن مناسب بود
و از [illegible] آفتاب احتراز نمایند [illegible] بجوشانند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن [illegible]
بکوبند و بر آن بمالند یا مرداسنگ و [illegible] کافور و گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و نوشادر [illegible] بسایند
و بمالند یا توتیا [illegible] چهار درم [illegible] بکوبند و گلاب [illegible] و در وقت [illegible] بسایند و بدان بمالند
و اگر [illegible] انگشتان [illegible] فصد باسلیق کنند و مطبوخ هلیله تنقیه نمایند و از اطعمه [illegible] احتراز
کنند و در آب [illegible] و اگر [illegible] باشد گل ارمنی و مرداسنگ و توتیا و حنا بکوبند و بر آن افشانند و اگر
[illegible] بکوبند و بر آن افشانند یا آب مورد طلا کنند یا
مرهم [illegible] بمالند [illegible] بخارات باشد [illegible] علامت آن
[illegible] نافع بود و مغز بادام [illegible]

۱۱۰

و حبس النفس حادث است و جراحت ... بموت و در آن علم لازم است و جراحتی که بر این اعضا افتد ... [illegible]

و ضخامتش بگویند و با سرکه بمالند و منافذ را بواسطه ضعف و ترك هضم الم حادث شود علاج آن مداومت حمام و تدهین باشد

باب سوم در جراحات و قروح جراحت تفرق اتصالی باشد که لحم را حادث شود علاج او آنست که آنرا از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند که تا چیزی در آن نیفتد که مانع التحام شود و اطراف آن به بندند که بیکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود بباید دوختن و اگر جراحت غائر باشد ذرورات مجلیه و مجففه استعمال باید مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و مرداسنج و توتیا و اگر در این جراحت ورم بسیار باشد این ادویه با عسل بسرشند و استعمال کنند و ضماد کنند و بر آن کنند تا از چرک پاک شود آنگاه ذرور یا مرهمهای منبته استعمال کنند مرهمی که گوشت برویاند کندر انزروت مرداسنگ ... و موم و مرداسنگ سوده در موم بگدازند و با موم و روغن زیت مرهم سازند ... و خون سیاوشان انزروت زعفران ... بکوبند و در آن ریزند و جراحت مرکب آنست که با او کسر و ورم و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد علاج آن ... باشد ... از ... [illegible] ... و اگر با آن کسر استخوان باشد ضماد ... استعمال کنند و اگر با ورم باشد ... آن با ... کشنیز تر ... و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد ... استعمال کنند ... مرهم زنگار بر آن نهند جراحت عصب جراحتی که بر عصب واقع شود و اگر بطول باشد ... علاج او آنست که از ... آب سرد ... و آنرا با روغن زیت بمالند و به بندند تا ... و از ... ورم ایمن شود و بعد از آن فرفیون ... زیت و شمع مرهم سازند و به نهند و اگر متورم شده باشد ... مرهم ... [illegible] ... کنند و ... اگر این جراحت موجب تشنج شود و عصب را قطع کنند تا ... و روغن ... کنند ... روغن ... و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر جراحت ... واقع شود ... علاج او آنست که صوف را زیت بیالایند و بر آن نهند ... تا از ورم ایمن شود و بعد از آن ذرورات استعمال کنند **جراحات عروق** جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش آنست که ... بگلاب بیالایند و بر جراحت افکنند و اطراف جراحت ... طلا کنند و ... و ... [illegible] ... و بسایند و بر جراحت افشانند یا سنگی که آنرا ... گویند ... سفیده ... خرگوش ... آلوده کنند و بر آن نهند و به بندند قروح اسباب جراحات و ... حادث شود ... اگر تنگ بود ... گویند علاج او آنست که اگر ... بسیار بود ... بحسب ... و از کثرت غذا ... احتراز کنند و ادویه ... مثل ... و ... پوست انار و گلنار ... استعمال کنند و اگر قرحه ... باشد ... خون سیاوشان استعمال کنند و مرهم ... بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ باشد ... مرهم ... قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و از آن ... باشد و ... فراخ بود و گوشت آن سفید ... باشد ... علاج او آنست که ... [illegible] ... و اگر سفید ... کنند **باب چهارم** ...

111

نوع و خلع و خرق آنست که مانند آن که سبب تفرق اتصال بود که عظم را حادث شود و علاج آن اول آنکه فصد و مسهل و تلیین طبیعت کنند و عظم را الحکم
ببندند و اگر از بستن خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بران ریزند و عصابه بسرکه و گلاب تر کنند و بران نهند و ببندند
و چون … رسد و نه بگذرد و ورم نباشد صندل و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بران طلا کنند و اغذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و تخم
مرغ خورند و اگر با کسر جراحتی باشد صندل و آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و ببندند و اگر از ان خون آید کندر و دم الاخوین
سیاوشان کوفته بران افشانند و اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد
نیک بجای خود نشانند و ببندند و معالجات جراحت بجا آرند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید علامت او آنست که مفصل
از هیأت خود دیگر گردد و جنبش … دشوار بود و نتواند کرد و علاج او آنست که مفصل را برفق باز بجای خود برند و بعد از ان تسکین وجع
و ازاله ورم کنند وثی آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و از ان جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان
کرد و هن الیست که عارض عظم شود ولیکن تفرق اتصال حادث شود و علاج او آنست که عضو را برفق بمالند و اگر از جای
رفته باشد بجای خود نشانند و … کنند و … تخم مرغ طلا کنند یا … و … و گل …
… و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد فصد کنند … و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده
طلا کنند … و سقطه اگر با آن تفرق اتصال نباشد … و امثال آن طلا کنند و اگر … باشد فصد کنند و …
… با آب گرم بخورند یا … و اگر … سقطه …
… طبیعت کنند و سرکه و گلاب و … گل … و گلنار و پوست انار … سرکه و گلاب …
… طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و از ان … حادث شود قرص کهربا و قرص گلنار …
با گلنار و گل … و خون سیاوشان … تناول کنند و اگر بر مفصل واقع شود بابونه و اکلیل الملک و …
… آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود روغن … و … نسرین … بمالند و اگر از ان
… حادث شود … طلا کنند یا … بر نهند و اگر کسی … پوست گوسفند که
فی الحال … کرده باشند … گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب و آب سرد تر کنند و بران نهند و اعضا
… کنند … شوکه و نصل اگر پیکان در … رود از … بیرون آرند و صبر … کنند و مرهم
کنند و اگر … بیرون نتوان آورد … بطلق … و …
… طلا کنند تشقق جلد اگر بسبب ملاقات چیزها … درشت … پوست خشک شود … کنند
خرقه بگلاب تر کنند و بران نهند و گل ارمنی و مرداسنگ با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل طلا کنند و … روغن گل …
و مورد و گل … کنند و بران افشانند یا مرهم مرداسنج و اسفیداج با روغن گل بنفشه یا سفیده تخم مرغ … کافور بران نهند
و اگر بسبب … تشقق حادث شود روغن … بران بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و …
و گل بنفشه کوفته بران افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند حرق و حصا
… و علاج آتش آنست که در حال سفیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه کتان بگلاب تر کنند و بران

[illegible]

اندازند و عدس بجوشانند و بسایند و بران طلا کنند با گل ارمنی با سرکه و گلاب و با اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بالند و اگر
بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته شود و پیشانی آبله کند از زیتون شو کرده با کتیرا و گلاب سرد کنند و بر آن نهند و اگر
آبله کند مرهم اسفیداج یا بوره بمالند یا سپیده تخم مرغ یا سفیده بیضه و اگر عضو بواسطه بلادر بسوزد آب خیار کدو یا شیر تخم بقله با کشنیز
تناول کنند و اغذیه حامضه و کدو و اسفاناخ خورند و موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب لا [illegible] آفتاب
بسوزد مرهم خل مرهم کافور بمالند

تشنج اعضا و اطراف اگر بسبب برودت سرما رفتن چون بعضو رسد پوست سخت کند و
مسام ببندد و حرارت و دم و بخارات محتقن گرداند موجب تعفن اعضا باشد پس اگر سرما رسیده عضو متورم نشود اعضا را
بپوستین و نمد گرم گردانند و بحمام گرم نشانند و خود را بنبات گرم دارند و بخور ات با کتان و نخود و کشک یا شیر [illegible]
خورند و اگر عضو متورم گردد بابونه و گل همیشه بهار و اکلیل الملک و سعوطی و شلغم و کرنب و تخم [illegible] بجوشانند و بر آن بخار
و حابه بجوشانند و عضو متورم را در آن نهند و اگر سیاه یا سبز شود نشتر عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون از آن برآید
و بعد از آن گل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از شاتره و آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود و خیار بیرون آید باشد که
انگشتهای بیفتد اطراف سلق و کرنب و روغن بجوشانند و بر آن نهند و ببندند تا آنچه متعفن شده باشد بیفتد آنگاه مرهم
زنگار و ورق خطمی و خبازی بگیرند و با روغن بنفشه بر آن نهند و بعد از آن بعلاج قروح مشغول شوند **استفاج** [illegible]
بزرگ شدن و خاریدن انگشتان احتقان فضلات و بخارات بود بواسطه برودت هوا **علاج** او آنست که [illegible]
تناول کنند نمک و سبوس و سلق بجوشانند و انگشتان را بشویند یا بابونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر و شراب
بجوشانند و ضماد کنند و اگر انگشتان سیر شود نشتر زنند تا خون بیاید و عدس [illegible] بجوشانند و طلا کنند **آکله** تعفن
فساد که در اعضا ظاهر شود و [illegible] ... آن شود و سبب سموم یا اورام ردیه که ماده آن [illegible] باشد پس اگر [illegible]
که رنگ عضو متغیر میشود و رنگ اوائل سنگ و در ابتدا تعفن باشد از ابتدا فلفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل
و سرکه طلا کنند و فصد عروق کنند که در مقابل آن عضو بود یا حجامت و ارسال علق کنند و اگر تابستان بود در مواضع بارد
ساکن شود و خیار کدو و برگ بید و پیش خود بنهند و کاهو و کاسنی و خیار کدو و خیار تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو
سیاه شود و [illegible] گردد از بان او و به آکاله استعمال کنند تا گوشت متعفن زایل شود و پاک گردد و از بان [illegible] که گوشت برویاند
استعمال کنند و اگر تعفن زایل نشود و داغ کنند و اگر بهیچ معالجه به نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم مانند

۱۱۳

بنجم ورجذام و امراض جلد جذام علتی بدست از آن جهت جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه و سلم فرموده اند که فر
من المجذوم کما تفر من الاسد و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن از غلبه کثرت خون و احتراق سودا
حادث شود و مزاج و هیات شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد آن بمرتبه رسد که اعضا از هم فرو ریزد و باشد که متفرج
و این علت چون مستحکم شود بدان ممکن نباشد و سبب فاعلی این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبد باشد و سبب مادی آن اغذیه
سوداوی بود علامت ابتدای جذام تیرگی بدن خصوص روی که مایل بسیاهی و کمودت بود و ضیق النفس و بحوحت و باریک شدن
موی و ریختن آن و نتن عرق و حبس النفس خواب با قلت و سطبر شدن لبها و ظهور غدد و در اعضا و تربیت ... **علاج**

[illegible]

آن و را ابتدا فصد و را [illegible] اکحل و رگ لب گوش بگشایند و خون بسیار بیرون کنند چنانچه بغشی انجامد و هر روز جلاب

از شیره [illegible] و تخم کاسنی و با لنگو هر یک [illegible] درم [illegible] یک درم شاول کنند و غذا نخود آب و [illegible] با شیره [illegible]

اسفاناج خورند و بعد از نضج تام مطبوخ هلیله با تربد و افتیمون یا مطبوخ غاریقون یا ایاره [illegible] حنظل [illegible] طبیعت کنند و بعد از تنقیه

کرات تنقیه کنند [illegible] صفت [illegible] هلیله سیاه و کابلی هر یک [illegible] درم غاریقون [illegible] درم

و افتیمون [illegible] گاوزبان هر یک [illegible] درم نمک نفطی و لاجورد [illegible] بکوبند [illegible]

[illegible] کنند [illegible] و اکلیل الملک بنفشه بجوشانند [illegible] بدان بشویند [illegible] بنفشه [illegible] بادام [illegible]

[illegible] و مرغ و مغز ساق گاو [illegible] سفید [illegible] گوشت بزغاله و مرغ [illegible] تازه بخورند [illegible]

[illegible] بادام [illegible] و تریاق فاروق و تریاق اربعه [illegible] تناول کنند و گوشت [illegible] در آن

[illegible] مناسب باشد [illegible] مسکن [illegible]

[illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] ادویه طلا کنند صفت آن کبریت [illegible] هر یک [illegible] درم ورق [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند [illegible]

[illegible] طلا کنند [illegible] سوخته [illegible] هلیله سیاه [illegible] بکوبند و با سرکه طلا کنند [illegible] آن باشد

[illegible] سود و صحن سفیدی که [illegible] پیدا شود [illegible] قوت [illegible] و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد [illegible] آن

[illegible] آن باشد که نرم و براق [illegible] سفید بود [illegible] باشد گوشت آن هم سفید بود و آن

[illegible] اگر [illegible] خون [illegible] سفید بیرون آید علاج آن هر روز جلاب از

[illegible] و با لنگو [illegible] و تخم [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از نضج [illegible]

[illegible] صفت آن [illegible] مثقال تربد سفید [illegible] ایاره فیقرا [illegible] حنظل [illegible] هر یک

[illegible] نمک نفطی [illegible] اگر [illegible] بکوبند [illegible] و بعد از آنکه فرو نشیند [illegible] گرم [illegible]

[illegible] و بعد از تنقیه اطریفل [illegible] تناول کنند و زنجبیل [illegible] و کبریت [illegible]

[illegible] سرکه طلا کنند [illegible] سیاه و [illegible] و تخم [illegible]

[illegible] ادویه [illegible] و تخم [illegible] و [illegible] با سرکه

طلا کنند و اگر [illegible] طلا کنند [illegible] و بعد از آن [illegible] بجوشانند

[illegible] هر یک [illegible] و کبریت [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] سفید [illegible] باشد [illegible] طبیعت [illegible] کنند [illegible] ۱۱۴

[illegible] سیاه [illegible]

آن [illegible] علاج آن هر روز جلاب [illegible] تناول کنند و بعد از نضج [illegible] طبیعت [illegible] غاریقون کنند

[illegible] طلا کنند [illegible] و بعد از آن [illegible]

بارنگ طلا کنند سفید بود و بهق اسود نشانها سیاه باشد که در بدن ظاهر شود و سبب صفرا محترقه و این مقدمه جذام بود علامت

آنست که چون آنرا بمالند چیزی همچو سبوس از آنجا جدا شود و رنگ آن مائل بحمرت بود علاج آنرا ابتدا فصد کنند و تنقیه

طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب ایارج کنند و استعمال تریاق کنند و پوست بیخ کبر و حرمل و خربق سیاه و شیطرج و زرنیخ سرخ

طلا کنند کلف نشانها بود که بر روی افتد و مائل بسیاهی باشد از سبب احتراق اخلاط بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تنقیه طبیعت بمطبوخ

افتیمون و حب ایارج و بعد از تنقیه تخم خربزه و چیزی که در کندش سیر گویند و سندروس و بوره و فلفل و بادام تلخ با آب سرد طلا کنند یا تخم

ترب و چیزی که در کندش سیر گویند با سرکه یا آرد باقلا و عدس و پوست تخم ترب سوخته و اشنان بکوبند و با آب گرم طلا کنند و اگر کهنه شود

فلفل و سندروس و بوره و بیخ سوسن بکوبند و تخم ترب چند روز بگویند با سرکه طلا کنند و بشوی تا دیگر پای سوسن پیاز بسیار شاید

بشوند بشویند ازین بجا کشیده یا بادام تلخ بسایند با سرکه طلا کنند جیلان آن جوش نمش جیلان نشانها سیاه باشد و بر سطح

پوست که خرد و سیاه بود که بر روی افتد و نمش نشانها سیاه که سبب باشد و گاه باشد که همچو کلف باشد و سبب جیلان محترق که از غلبه

بیرون آید و سبب ضعف باشد علاج آن فصد و اسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه بوره و کندش طلا کنند و اگر

باد و برزائل نشود و سوزن وراجیند تا خون بیرون آید و نمک و سرکه بشویند و بعد از آن زرد که طلا کنند یا شنام تخم خربزه باشد

شبیه بلون خون که در رو ظاهر شود و سبب آن غلبه بخارات که از معده صاعد شود علاج آن فصد کنند و اسهال و تنقیه طبیعت بمطبوخ

و تر بد و آنرا با آب گرم بشویند و اگر نرم باشد بصابون طلا کنند و با آب گرم و سبوس بشویند و آب سرد بر سا بند و از سکر پاره احتراز

نمایند آثار قروح اطبا از کیار تر و پیه باشد مروارید و سیم سوخته بکوبند و تخم خربزه با آرد باقلا طلا

کنند یا مرداسنج و اسفیداج با سرکه که در صره کنند طلا کنند و اسفنج سوخته با روغن کنجد مالند و بعد از سکون الم و حرارت یا قیا فصد

کنند بوره و آرد با سرکه طلا کنند یا بوره و اشنه و مرداسنج و مکل سرو ده و آرد نخود و برنج و استخوان سوخته و عاقرقرحا طلا کنند و اگر

خون زیر پوست بسته شود تنکا و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند یا آب گرم و مانند آن و امثال آن کرده بشویند و نجات

که زائل شود با آب گرم و سبوس و بوره بسیار بمالند و ملک العلم با عسل طلا کنند و بعد با کنند پس با آب گرم و نمک سرکه بشویند و باز

طلا کنند با بوره و کندش و صمغ الو با سرکه طلا کنند یا سوزن بزنند تا خون از آن بیاید و نمک سوده بمالند و بعد آن بوره و ملک العلم طلا

کنند یا مرهم زنگار یا با پنبه و رنگ نهند تا موضع مجروح شود پس زیر موها طلاء لیتیج جیلان اس اگر پوست بشره شقق شود و از آن

پیدا شود و سبب آن آفتاب یا سرما بسیار از دماغ یا انتقال باب شود علاج آن با دهن یا روغن بنفشه مالند

بنفشه و کدو و شیر بان ورزیش کنند و بر سر بمالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند و سر را به آن بشویند و بابونه طلا کنند و اگر

حمرت و خارش بود سبب آن سیلان از دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند و پاره جسد بشوید و امثال آن بعد تنقیه دماغ

کنند حلو ... اگر پوست بشره خشک شود از آن چیزی همچو سبوس جدا شود سبب آن ... علاج آن

بنفشه و نیلوفر و کاو زبان ... تناول کنند ... بادام

مطبوخ صفت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه ... گل نیلوفر ... کاسنی

... سیاه ... [illegible]

115

و بعد از تنقیه تطییب بدن بماء الجبن و کثرت استحمام و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و پیه مرغ و مغز ساق گاو کنند و از اغذیه
غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند [illegible] انجامد باب ششم در امراضی که تعلق بموی [illegible]
[illegible] باشد که در مو پیدا شود و بسبب بخارات که از سودا و بلغمی یا سودا [illegible] شود علاج آن تنقیه بدن کنند
از اخلاط ردیه بعد از تنقیه [illegible] سر با آب چغندر سفید و برگ چغندر [illegible] و باقلا [illegible] و اندکی بوره بسایند با سرکه [illegible]
روغن گل [illegible] بوره با سرکه بالند یا زهره گاو و طین [illegible] با سرکه طلا کنند و داء الثعلب علتی است که موی بریزد و اگر موی
[illegible] گویند و حدوث این مرض [illegible] باشد که در منبت شعر استقرار یابد و غذا از آن منع کند و این
اگر از دم محترق باشد علامت آن [illegible] لون عضو و سرعت نبض و غلظ قاروره بود و علاج آن فصد کنند و شراب عناب و آب [illegible]
تناول کنند و موضع را [illegible] بخرقه درشت بمالند یا پیاز عنصل [illegible] با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود
علامت آن [illegible] بلغمی بود و علاج آن تنقیه [illegible] یا ایارج [illegible] کنند و غرغره [illegible]
سکنجبین عنصلی مفید بود و موضع را [illegible] پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و بادام تلخ و [illegible] طلا کنند و اگر از
[illegible] طبیعت کنند [illegible] و موضع را [illegible] بمالند [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامت آن صفرت موضع و [illegible]
[illegible] بود [illegible] و علاج آن [illegible] آب [illegible] و برگ بید و سبوس موضع را بشویند و تنقیه
[illegible] بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] بالند و اگر [illegible] بالند یا [illegible] طلا کنند [illegible]
بالند [illegible] و علاج [illegible] و در آن [illegible] روغن بنفشه و کدو [illegible] اگر [illegible] بسبب [illegible] مسام [illegible]
روغن [illegible] کنند [illegible] زهره گاو و [illegible] سوخته [illegible] سوخته بالند [illegible] سوخته با روغن [illegible] طلا
کنند انتشار شعر گاه باشد که [illegible] بسبب قلت غذا و نقصان بخارات [illegible] چنانکه در نقاهت و سل و دق علاج آن
[illegible] و نقاهت امراض بود و علاج آن [illegible] اغذیه [illegible] الغذا بود و [illegible] و شستن موی [illegible] و برگ [illegible]
[illegible] و اگر بسبب [illegible] مسام بود [illegible] علامت آن [illegible] و غلظت شعر بود و [illegible] کنند علاج
آن مداومت استحمام [illegible] روغن بنفشه و بادام و بابونه کنند و بادام [illegible] سوخته با زیت [illegible] طلا کنند و اگر [illegible] مسام
بسبب [illegible] بود علامت آن [illegible] و سرعت انتشار بود و چون موی [illegible] کنند جدا شود و علاج آن کثرت استحمام بود
[illegible] موضع [illegible] درشت [illegible] و بادام تلخ [illegible] و [illegible] زهره گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه [illegible]
احتراز کنند [illegible] و اگر بسبب تحلل [illegible] مسام موی بریزد زیرا که بخار که ماده موست متفرق شود علاج آن
[illegible] روغن [illegible] باشد [illegible] گردانند صلح آن باشد که مدتی [illegible] شود و اگر آن در پیری
بود علاج [illegible] باشد و اگر [illegible] و علاج آن [illegible] باشد که ذکر رفت شیب سفید شدن موی
[illegible] و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود و اگر پیش از آن سفید بود [illegible] بدن کنند از [illegible]

۱۱۷

۱۱۴

و هر هفته قی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز نمایند و فقاع [illegible] گوشت برشته و کباب و مغز و کبوتر و گنجشک و گوشت [illegible] بود

و احیانا اطریفل و هلیله مربا تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات استعمال کنند چنانچه گفته شود تشقق شعر اگر موی شکافته

شود بسبب یبوست کثرت استحمام سفید بود روغن بنفشه و کدو و لعاب [illegible] و بهدانه در موی [illegible] طلا کنند و اگر با فراط باشد سفیدی

از سودا باید کرد **باب هفتم آنچه تعلق بزینت دارد** **حفظ شعر** اگر خواهند که موی دراز شود و [illegible] نگیرد و کوتاه نشود

روغن عنبر و روغن غار بمالند و [illegible] و گل سرخ و آمله بکوبند و بر موی بپاشند و اگر موی ریش و ابرو کم باشد یا دیر برآید [illegible]

و حبه الخضرا و مغز بادام تلخ بسوزانند و در الموضع بمالند یا غالیه یا پیه گرگ و خرس و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موی عانه و بغل

بر نیاید [illegible] یا مرغ و خایه مورچه طلا کنند یا افیون و صمغ و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که [illegible]

آب [illegible] زرنیخ خاکستر [illegible] یک [illegible] درم گل خطمی ده درم بکوبند و باب گرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه طلا کنند بعد از آن حمام

را بروغن گل بمالند یا آهک یازده درم زرنیخ سه درم [illegible] سحق کنند و طلا کنند و بعد از آن باب باقلا بشویند و اگر خواهند که

موی جعد شود مرداسنگ ده درم مازو آمله هر یک پنج درم و با آب مورد طلا کنند یا حلیله آمله هر یک پنج درم بکوبند و با آب مورد طلا کنند

یا حلیله و آمله و ورق سدر و [illegible] نارنج بکوبند و با آب مورد بر موی بمالند و اگر خواهند که موی باریک شود [illegible] باقلا و تخم خربزه بشویند

و اگر خواهند که موی سیاه شود وسمه چهل درم حنا پنج درم بسایند و بروغن چرب کنند و باب گرم بسرشند [illegible] تا خمیر [illegible]

بر موی بمالند و بامداد بآب مورد بشویند اخیر [illegible] و گل باقلا سحق کنند و روغن [illegible] بر سر آن کنند و در آفتاب نهند و هر روز [illegible]

بسایند تا ده روز بگذرد بعد از آن بر موی بمالند و بامداد باب مورد بشویند اخیر [illegible] پنج درم لادن [illegible] درم روغن [illegible]

یکماه [illegible] بجوشانند و بر موی بمالند اخیر [illegible] چهار جوز [illegible] بسایند و با روغن زیت بر موی بمالند اخیر [illegible]

در سرکه خیسانید دوازده درم [illegible] اقاقیا و آمله هر یک شش درم [illegible] سوخته

پوست جوز [illegible] هر یک ده درم بکوبند و باب [illegible] بسرشند و بمالند و اگر موی [illegible] باشد [illegible] کلاه [illegible] کنند

یعنی عادت باید کرد و بعد از آن اطریفل تناول کنند و سر با آب دریا و آب نمک و بوره بشویند [illegible]

و بلوط و جوز [illegible] در آب بجوشانند و سر را بآن بشویند **حفظ البشره** اگر خواهند که روی پاک و سفید گردد [illegible]

[illegible] تناول کنند و گوشت [illegible] خورند و از اغذیه غلیظه [illegible] احتراز نمایند [illegible] باقلا و نخود [illegible]

و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم [illegible] بکوبند و بشیر بسرشند و بر روی بمالند [illegible] تخم خربزه و پوست [illegible]

و اندرون خیار [illegible] طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ شود گوشت بره و شیر [illegible]

[illegible] و امثال آن خورند و استحمام کنند و روی را باب گرم بمالند و اسفیداج رصاص [illegible] بمالند **فساد لون** اگر

بسبب فساد مزاج طحال یا کبد باشد علامت آن ضعف این اعضا بود و علاج آن تقویت آن عضو بود و اگر بسبب غلبه [illegible]

همچو یرقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول چیزی که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت اکل بادنجان کثرت سواد لون

حادث شود و از تناول [illegible] صفرت لون [illegible] لون متغیر شود علاج او آنست که از استعمال آن چیز

اجتناب نمایند و اصلاح غذا و استعمال حمام کنند [illegible] مثل تخم خربزه و [illegible] باقلا و نخود [illegible]

روی بالند و اگر بسبب کثرت سموم و جماع و مرض و شدت گرما بود اغذیه جید الکیموس کثیر الغذا تناول کنند مثل گوشت بره و شوربای مرغ و تخم مرغ نیم برشت و انگور و انجیر رسیده و اطریفل و هلیله پرورده تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند

غذا و رایحه لطیف و آن مساوی رایحه مغابن و عرق [illegible] عفونت و فساد [illegible] است و معین است بر [illegible]

اخلاط را همچون حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول چیزی که از او [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] علاج او آنست که [illegible] از نباتات و [illegible]

نبات [illegible] عرق گل [illegible] آب سرد تناول کنند [illegible] فواکه [illegible] آن مناسب بود و از [illegible] و تعب [illegible]

احتراز نمایند و [illegible] و بر بدن [illegible] و صندل و ورق سوسن و مرزنجوش بکوبند و [illegible]

مرداسنگ و [illegible] با گلاب بسایند و طلا کنند [illegible] توتیا و سعد و سنبل [illegible]

[illegible] بکوبند و با گلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت حاجت [illegible] بسایند و بر آن بمالند [illegible]

خوش کنند و اگر رایحه مغابن انگشتان پا بسبب [illegible] متغیر شود [illegible] کنند [illegible]

احتراز نمایند و آب سرد [illegible] و اگر وقت [illegible] بود گل [illegible] مرداسنگ [illegible] توتیا [illegible] پوست انار [illegible]

بکوبند و بر آن افشانند و اگر [illegible] متعفن شود [illegible] گلاب [illegible] بکوبند و بر آن [illegible]

[illegible] و طلا کنند [illegible] بمالند و اگر بوی سر ناخوش شود [illegible] قرص [illegible] کنند و توتیا و ورق

[illegible] و مرداسنگ [illegible] و طلا کنند نافع بود [illegible]

جمیع آفات زهرها و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در تدبیر و علاج انواع زهرها [illegible]

[illegible] لازم است [illegible] تا از آن احتراز نمایند پس [illegible] باشد

[illegible] و [illegible] از دست [illegible] و جایی که [illegible] و [illegible]

[illegible] و بالا [illegible] و چیزی که بوی آن تیز باشد [illegible]

و کسی را که این توهم باشد [illegible] باید که [illegible] انجیر [illegible]

[illegible] در میان گیاه [illegible]

[illegible] در میان آب [illegible] روغن گل و [illegible] و سرکه [illegible] کنند [illegible]

[illegible] و اکال [illegible]

[illegible] مرداسنگ آنچه [illegible] و حرارت بود و کسی که زهر [illegible] باید که [illegible] خواب نکند

[illegible] و معده [illegible] کنند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج آن کنند [illegible]

[illegible] و استدلال [illegible] و اگر [illegible] معلوم نشود و اگر در معده [illegible] و لذع و التهاب و تشنگی [illegible]

[illegible] دلیل آنست که زهر [illegible] بوده علاج آن [illegible] کنند [illegible] فواکه و لعاب [illegible]

روغن بادام و [illegible] و قرص کافور [illegible] که باشد [illegible] سرد کرده بیاشامند و خیار و کاسنی و کاهو و [illegible]

[illegible]

خورند و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند تریاق و طین مختوم حب الغار و طین مختوم هر یک درمی ایرسا درمی بکوبند و به [illegible]
بسرشته و مثقالی از آن خورند و این حقنه بکار دارند صفت آن حقنه و نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان
عدد و سبوس [illegible] هر یک کفی روغن بنفشه سی درم و اگر خناق و سبات و ثقل و جمود اعضا و لکنت زبان مخصوص و بدانکه
زهر بارو بوده است علاج آن شراب کهنه با شیر سداب بیاشامند و تریاق اربعه یا مثرودیطوس مثقالی بخورند یا فوذنج
و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و فسنطون و سداب هر یک ده درمی حلتیت چهار درم بکوبند و بعسل بسرشته و مثقالی بخورند و از ادویه که
سموم منافی است کنند شکوفه باقلا و ابهل و [illegible] گوشت [illegible] کرده و سیر [illegible] گوش و تخم شلغم و [illegible]
و دوا [illegible] گوش و آب ترب [illegible] گل ارمنی و بدانکه زهر [illegible] بود [illegible] و مرداسنگ و اسفیداج و [illegible] مرگ موش [illegible]
و براده آهن [illegible] و زاج و [illegible] بود [illegible] و [illegible] و زهر [illegible] سرد و [illegible]
بود و [illegible] و قرون [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و پوست [illegible] و [illegible] سیاه [illegible]
سیاه و افیون [illegible] و جوز ماثل و شوکران و کماة و کندس و [illegible] که گرفته معدنیات از انجمله زیبق آنچه [illegible]
قاتل بود و از شرب آن [illegible] شکم و امعا و اسهال دم و ثقل لسان حادث شود علاج او آنست که تخم [illegible] و ترب [illegible]
بوره و عسل بیاشامند و تکرار [illegible] کنند و اگر با آن [illegible] باشند سفوف طین با روغن گل [illegible] بخورند اما زیبق کشته قاتل نباشد مگر
در شکم [illegible] و علاج آن [illegible] شراب کهنه باشد و اگر زیبق در گوش کسی [illegible] و اختلاط عقل [illegible]
او آنست که [illegible] و [illegible] روغن گرم در گوش [illegible] و [illegible] اگر [illegible]
میل [illegible] کنند و [illegible] اگر [illegible] آن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] از شربت آن قولنج و عسر بول و ثقل [illegible] معده و امعا و ورم [illegible] حادث شود
علاج آن تخم کرفس شبت هر یک ده درم بجوشانند بوره [illegible] و عسل ده درم در آن حل کنند بیاشامند و تکرار قی کنند [illegible]
[illegible] کنند [illegible] و سهل [illegible] و [illegible] گوشت [illegible] بخورند و [illegible] و علامت [illegible]
اسهال طبیعت و [illegible] بول بود و [illegible] باشد از شربت آن خناق و قولنج حادث شود و علاج آن [illegible]
[illegible] تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد سقمونیا [illegible] درم با شکر ده درم بیاشامند [illegible] از شربت آن فواق
و سعال و الم معده و خشکی دهن [illegible] و [illegible] حادث شود و زبان سفید گردد و بول سیاه شود و [illegible] علاج آن
[illegible] قی کنند و [illegible] سقمونیا [illegible] تناول کنند [illegible] بجوشانند و بیاشامند [illegible] بخورند
و شراب [illegible] بیاشامند اگر [illegible] کنند [illegible] و [illegible] از خوردن آن [illegible] شکم و [illegible] امعا حادث شود و
[illegible] معده و خشکی دهن و عسر بول [illegible] اسهال دم و خناق و غشی و برودت اطراف حادث شود اگر [illegible] بول [illegible]
[illegible] علاج [illegible] بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر و لعاب [illegible] بخورند و [illegible]
[illegible] خورند [illegible] آهن از خوردن آن وجع شکم و [illegible] و خشکی دهن حادث شود و علاج آن [illegible]
شیر و روغن خورند و [illegible] با سرکه [illegible] و اگر طبیعت بسته شود [illegible] و [illegible] زاج و [illegible] از شربت آن [illegible]

119

[illegible]

حادث شود علاج آن شربت شیره و سکنجبین و روغن بادام و چیزهای ترش باشد [illegible] است از آنجمله [illegible] بدترین آنهاست از شرب آن ورم
لب و زبان و روی و اروغ ترش حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن کهنه بیاشامند و مکرر قی کنند و بعد از آن تریاق
کبیر بخورند و [illegible] خورند و فادزهر بیاشامند و آنچه مشک است بخورند و تریاق اربعه و کبریت قرون سنبل از شرب آن سواد زبان و اعراض
سرسام و بول الدم حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن قرص کافور با گلاب و دوغ بخورند و آب خیار و کدو با شیره [illegible] و لعاب
بهدانه با روغن بادام یا برف سرد کنند و بخورند و ماست ترش نیز مفید بود و فرسیون از آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب
و لذع معده و فواق حادث شود علاج آن قی کنند و تناول روغن و سکنجبین و استعمال معالجات ادویه قرون سنبل [illegible]
[illegible] بود که از آن شیر باشد بعینه چون شیر انجیر و چون بچکد از و شیر ظاهر شود و از [illegible] آنچه مشهور است [illegible] و مازریون
و [illegible] و مهوداته [illegible] تحفة الاوراق و مازریون البان اگر قدری تناول کنند اسهال مفرط پیدا شود تدبیر آن در
ابتدا شربت شیره روغن و سکنجبین کنند و بعد از آن [illegible] مثل قرص طباشیر و قرص کهربا با رب به و سیب هندی و گویند ورم شیر [illegible]
قاتل باشد و [illegible] آن [illegible] بر بدن [illegible] قاتل باشد و [illegible] در خلاص شود و [illegible]
و [illegible] و برف کنند و [illegible] تناول کنند [illegible] قاتل باشد از شرب آن [illegible] اسهال و ورم
و لذع [illegible] و فواق و الم جمیع بدن حادث شود علاج او آنست که شیر [illegible] و روغن بسیار بخورند و اگر مفید نشود تریاق کبیر [illegible]
یا تریاق [illegible] تناول کنند و [illegible] و اسهال [illegible] با سکنجبین [illegible] باشد و فلفل خنزیر [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] از آن موجب کرب و [illegible] باشد علاج آن قی کنند و بعد از آن لعاب بهدانه و [illegible]
با روغن گل تناول کنند و [illegible] بجوشانند و بیاشامند و شیره [illegible] بخورند و [illegible] مفید است [illegible] اگرچه بعضی مردم بخورند
و مضرت آن نمی باشد لیکن [illegible] از آن [illegible] معده و لذع امعا و [illegible] حادث شود و گویند
فادزهر آن [illegible] است علاج او آنست که روغن [illegible] گرم قی کنند و بعد از آن شیره [illegible] با روغن بادام خورند و [illegible]
اسفناج و [illegible] تناول کنند و روغن بنفشه [illegible] و [illegible] بیاشامند و [illegible] آب سرد نشینند [illegible]
شرب آن موجب غثیان و خناق بود و [illegible] سیاه موجب [illegible] و عرق سرد بود و [illegible] سیاه [illegible] اسهال
و خناق و تشنج و خفقان و حرقت زبان [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] سیاه [illegible] علاج مجموع قی باشد و تناول [illegible]
و روغن و اسهال را [illegible] علاج کنند [illegible] تناول [illegible] مثل مغز جوز و فندق [illegible]
غثیان و غشی حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول [illegible] افیون موجب [illegible] و [illegible]
زبان و تاریکی چشم از آن حادث شود و ورم از آن قاتل باشد [illegible] با شراب خورند علاج آن قی کنند و [illegible]
[illegible] مثقال با شراب ریحانی یا شراب کهنه بخورند و بدن را به روغن [illegible]
و اگر طبیعت بسته شود حقنه [illegible] و [illegible] اگر کند شود زهر قاتل باشد و از آن اعراض سرسام حادث شود علاج
آن [illegible] باشد و بعد از آن تناول حموضات مثل ترنج و لیمو و سرکه و دوغ [illegible] و [illegible] تناول [illegible]
[illegible] و قروح امعا و سعال حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن شراب بنفشه و [illegible] لعاب بهدانه [illegible]

۱۲۰

کنند چون زهر قاتل که ذکر شد از آن زهر قاتل باشد و اعراض آن دوار و سستی اعضا و سکر و حمرت چشم و عرق سرد باشد علاج آن آنست که
باب گرم و بوره و روغن بخورند و بعد از آن شراب ریحانی تناول کنند و روغن زیت و تاردین بر بدن بمالند سیر و فرح صمغ اعراض
او همچون اعراض جوز ماثل باشد علاج او آنست که نگذارند که بخوابد و دو شمع سرش را بر ملی کنند تا منفسه شود و روغن بخورد و عسل
و نمک با آب گرم بیاشامند تا قی کنند و روغن گل و سرکه در سر بمالند شوکران از شرب آن خناق و سردی اطراف و ثقل زبان
و تاریکی چشم و چشم پیدا شود علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و سعه و فرو مانده انجدان نیز با شراب سفید باشد و روغن
کافور با نسرین تناول کنند و شکم بادرگند مم بشمیدنا ببند عنب الثعلب و با شرکت بسیار موجب کمودت لون و خشکی زبان
و قی الدم و پیچ بود علاج آن قی کنند و بعد از آن شیر خر یا شیر بز بیاشامند یا عسل و اودام زیت سفید بود و دوا
با مرغ خورند کشنیز تر که بسیار بخورد او را دوار و سدر و اختلاط عقل و بحه و سوت و غثیان و سکر و غشی حادث شود
هر که بسیار بخورد ضعف قوت او و ساقط شود و بدن سرد گردد و ضیق النفس و خناق و خدر و غشی حادث شود علاج سیر و فرح
بطیخ زرد و شبث با عسل و ابه و بعد از آن زرده بیضه با فلفل و نمک مرق مرغ فربه خورند و انیسون و فلفل و ادویه با شراب سفید
بود کماه انچه سیاه و مطاوی باشد و انچه آن که بهم بود قاتل باشد و اعراض آن خناق و ضیق النفس و قولنج و غشی و عرق
سرد بود و علاج آن قی کنند با آب ترب و فودنه و سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف یا الکامه بیاشامند و تریاق اربعه
و جوارش فلافلی و کمون با شراب خورند کمی چون بغایت فشرده شود و سرد شده باشد از آن هیضه حادث شود
قاتل باشد علاج آن قی و حقنه معده باشد حیوانات و اریح قاتل باشد و از آن پیچ مثانه و ورم
شکم حادث شود و بول نیاید اگر آید چون خون باشد و گاه بود که پیچ و غثیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن باشد
بخورد و آب گرم و بعد از آن شیر با انجیر بکوبانند تا ترک با سکنجبین تناول کنند و قیء و با روغن با دام
بیضه و عسل سفید بود و روغن گل با سفیده و تخم مرغ بزنند و در احلیل حکانند و ریم و خریا از تناول آن ورود حادث
شود و تدبیر آن باشد اطبیخ شبت و روغن بخورد و استعمال معاجات و اریح ضفادع از اکل آن خناق و تاسه
و کمودت لون و دوار و حرقت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و زیت و بعد از آن
گرم و عرق کشند و بدن بروغن منعطر و تاردین و زرق بمالند شود و انغموم چون گوشت بریان بسکنند و در کنار آتش
تا هوا بدان نرسد اگر پوشیده دارند از اکل آن هیضه و اسهال اختلاط عقل و سکبات حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن
رب سیب و به با طین مختوم بخورند و معاجات سینه بکار آرند و از آن روز از حمام و خواب احتراز نمایند سمک باره از خوردن
ماهی شور خصوص که در حیا منا که نهاده باشند قولنج و ضیق النفس و غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن باشد و بعد از آن
تریاق اربعه و شجرینا و فلافلی و شراب صرف مفید باشد هزاره ای زهر قاتل است معالجه در آن سفید با خلیه
متواتر کنند با شیر و روغن و آب گرم و بعد از آن تریاق کبیر و مثرو دیطوس و فاذ زهر و دوا و المسک بخورد هزاره ملح زهر
هم قاتل است اما اگر از تناول آن بسته کند و امید بر توان داشت و اعراض آن آنست که زاق و یرقان بود و
و پیچ و تشنج آن علاج آن قی متواتر باشد و بعد از آن طین مختوم بخورد.

۱۲۱

و هر یک را درشتی بکوبند و بسیل [illegible] بیرشته و دو مثقال تناول کنند **مراره سگ آبی** مقدار عدسی قاتل باشد **علاج آن**

روغن گاو [illegible] و شیر [illegible] هر یک مثقالی [illegible] نیم مثقال بخورند **طرف و تنابل** بهر [illegible] گاو کوهی است

دارای غشی [illegible] حادث شود **علاج آن** قی کنند و بعد از آن فندق و پسته تناول کنند **ودم تور** اگر کسی خون گاو تازه بخورد

او را خفقان و غشیان و غشی حادث گردد **علاج** آن حقنه و مسهل باید کرد و قی کردن و [illegible] نشاید و او [illegible] که در بسته شدن خون در

معده مفید باشد تناول کنند مثل انجیر خام و تخم کرنب و حلتیت [illegible] و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و فلفل و بیخ انجدان [illegible]

با سرکه و شیر [illegible] مفید بود **عرق دواب** از شرب عرق چهارپایان خصوص اسب خفقان و تورم رو و زبان [illegible] و سیلان

منی [illegible] حادث شود **علاج آن** قی کنند با آب گرم و روغن [illegible] و بعد از آن تریاق طین مختوم تناول کنند و شراب [illegible]

مفید بود **لبن فاسد** شیری که متغیر شده باشد اگر کسی [illegible] و از او [illegible] و پیچیدن شکم گیرد **علاج آن** قی کنند و روغن [illegible]

گرم کرده بر معده [illegible] و اگر شیر در معده بسته شود و علامت آن غشی و عرق سرد و نافض بود **علاج آن** [illegible]

با سرکه کهنه [illegible] بیاشامند [illegible] با سرکه بیاشامند نافع بود **باب دوم در گزیدن حشرات** اگر [illegible]

چیزی بگزد [illegible] که آن چه بوده است باید که بالای موضع گزیده را محکم ببندند و محل زخم را [illegible] و بعد از آن [illegible]

[illegible] و اگر رجیع [illegible] باشد حجامت و ارسال [illegible] کنند [illegible] و خاکستر چوب انجیر [illegible]

[illegible] بر آن موضع طلا کنند و زیت و نمک و [illegible] و شیر [illegible] و حلتیت نیز مفید بود و تریاق

کبیر [illegible] تناول کنند و با عرق [illegible] که ظاهر شود و اگر [illegible] که کدام نوع بوده است استدلال کنند و با علامات

خاص آن باشد استعمال کنند چنانچه گفته میشود **لدغ حیات** مار انواع است و بدترین آن افعی باشد علامت گزیدن او

آنست که از موضع گزیدن خون [illegible] آید و بعد از خون صدید [illegible] شود و رنگ سبز گردد و تشنگی [illegible] و التهاب و عرق

سرد و [illegible] غشی [illegible] و [illegible] و [illegible] حادث شود و **علاج** او آنست که [illegible] فراخ کنند و [illegible] بر آن نهند

و [illegible] بکنند [illegible] و بعد از آن [illegible] روغن گل [illegible] کنند و در آن مبالغه نمایند و بعد از آن ادویه [illegible]

مثل سیر [illegible] و [illegible] چار [illegible] بر آن موضع نهند و اگر [illegible] بریان کرده همچنان گرم [illegible]

موضع نهند مفید بود و اگر [illegible] کرد [illegible] انگشتی باشد قطع کنند [illegible] سالم [illegible] و تریاق کبیر

[illegible] تناول کنند و سیر [illegible] با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم [illegible] و تخم فلفل [illegible]

ده درم [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند و با عسل بسرشند و سه درم از آن با شراب تناول کنند و روغن [illegible]

و گوشت [illegible] خشک شده مقدار سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعاً بخواب نروند و در [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] شده باشد تریاقات استعمال کنند و اگر موضع [illegible] سبب لدغ [illegible] شده باشد [illegible]

[illegible] و [illegible] گویند اگر [illegible] بجوشانند و آب فرو برند و ثفل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد و [illegible]

و برگ [illegible] و حلتیت با شراب [illegible] مفید بود و [illegible] **نافع** [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] درم بکوبند و با شراب [illegible] بخورند [illegible]

مهره مار بر جوز بیاویزند و بسایند و لعوق کنند نافع باشد لدغ عقارب عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن آن سخت باشد و از
گزیدن عقرب خفقان و استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود و گاه احساس سرما کنند و گاهی حساس [illegible] علاج
او آنست که بالای موضع را ببندند و از آن بمکند و عقرب بکوبند و بر آن نهند با حلتیت و سیر و عاقرقرحا با مغز فندق و برگ انجیر و
نمک و ملک السلطان بر آن طلا کنند و گویند اگر موش یا ضفدع زنده بگیرند و نیم کنند و بر آن نهند مفید بود و انجیر خام و [illegible]
خطمی با نمک و عصاره سداب با ورق و بیخ حنظل و عصاره چند [illegible] مفید بود و بیخ کبر و افسنتین نزد او [illegible] و کاسنی [illegible] بکوبند
و عسل [illegible] بعضی از دو انگ و دیگران [illegible] باشد [illegible] و جوز [illegible] یکی ده درم سداب و حلتیت و سیر [illegible]
و با انجیر [illegible] و سه درم بخورند و قرص با حلتیت و سعد و ابرنج و بیخ [illegible] با شراب مفید بود و دوا [illegible] محرور [illegible] احتراز نمایند
و گفته اند اگر کسی [illegible] خورده باشد و او را عقرب بگزد علامت [illegible] باشد و اگر [illegible] باد [illegible] خورده باشد [illegible] تو
از عقرب هست که از احجار [illegible] و آن عقرب جراره باشد و دنبال بر زمین کشد و زهر آن گرم باشد و آن در نواحی
اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد و چون کسی را بگزد بعد از یکی روز یا دو روز اثر کند و از آن یا در خلاص یابد و اطبا [illegible]
معالجه آن [illegible] کنند و فی الحال [illegible] و موضع را حجامت کنند و [illegible] و فرفیون طلا کنند و [illegible]
و سرکه طلا کنند و این [illegible] صفت آن [illegible] کاسنی [illegible] [illegible]
و [illegible] بسرشند و [illegible] درم از آن با شراب [illegible] و اگر از آن [illegible] حادث شود و شراب [illegible] با
[illegible] و اگر خفقان عارض شود [illegible] و اگر طبیعت محتبس باشد حقنه کنند و اگر زبان متورم شود
[illegible] زیر زبان کنند و [illegible] کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند و من مجربات [illegible] فی لدغ العقرب
[illegible] را بجوشانند و موضع ملدوغ در آن نهند یا آرد در سرکه [illegible] [illegible] زبان بسایند و بر آن موضع نهند [illegible]
[illegible] بعرق گل با شربت بخورند و غذا [illegible] و تریاق اربعه [illegible] و [illegible] بر آن موضع بمالند [illegible]
[illegible] رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و [illegible] سیاه باشد [illegible] دهن او [illegible] باشد و بدان بگزد
و او را اصناف است بدترین آن [illegible] باشد و آن شبیه است [illegible] و بعضی [illegible] باشد بعضی سیاه و بعضی سفید و
بعضی زرد و علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع را بمکند و حجامت کنند و آب گرم بر آن ریزند و موضع را [illegible]
چوب انجیر [illegible] و [illegible] کنند و [illegible] این تریاق تناول کنند صفت آن فلفل [illegible]
[illegible] عاقرقرحا و قوزیره کرمانی [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] و کوبند و [illegible] بسرشند و [illegible] درم تناول کنند و اگر از گزیدن عنکبوت [illegible] و [illegible]
اطراف و [illegible] حادث شود و علاج او آنست که حمام روند و عرق کنند و [illegible] و سداب و سعد [illegible]
صرف بخورند [illegible] از عنکبوت است که از اعناب [illegible] سیاه [illegible] کوتاه بود و از گزیدن آن [illegible] و سیاه شدن آن
و [illegible] حادث شود و زهر او حار بود [illegible] علاج آن [illegible] [illegible]
تناول کنند [illegible] طبیعت [illegible] فواکه [illegible] و اگر [illegible] شود [illegible] کنند و اگر [illegible] شود [illegible]

دیگر نیست که آن را تهید گویند و آن عنکبوتی سفید بود که بر پشت نقطه‌ها سیاه باشد و دست و پای او اندک کوتاه باشد بحجم پشه چهار گونه
و از گزیدن آن هلاک حادث شود و تب و تشنج بر تن کل طلا کنند و هیچ کس سرکه بجوشانند و بر آن ریزند و نوعی دیگر نیست که
به انجم سیاهیست و درازی بود و از گزیدن آن تشنج حادث شود و عسر بول و قولنج حادث شود و علاج آن همچو آن علاج تیلا
باشد عملة الرتیلا باید است بحجم زنبور خرد و از گزیدن آن خارش و قی و عرق و ورم حادث شود و علاج آن آب سیب و آب
تناول کنند و شیره تخم خربزه و آب کاهو و کاسنی و خیار و کدو باید نوشانند و طین مختوم و صندل با شیره سفید بود و موضع را باب
کاهو و کاسنی و صندل و عفص و سرکه طلا کنند رتیلا انواع است بعضی بزرگ و سر او سیاه باشد و بعضی سفید بود
و باشد و این قسم بدترین انواع است و بعضی کوچک باشد علاج گزیدن رتیلا آن است که موضع گزیده را بنشتر باید زدن
و ترک حجامت کنند و شراب سیب و غوره و گل و سیب تناول کنند و آب انار و آب خیار و کدو بنوشانند
و موضع را باب خیار و خطمی و بنفشه طلا کنند و آب سماق با انجیر و سرکه و آب غوره و گل با سرکه گزین و کاهو و رق بید
طلا کنند و گزیدن ملخ و مگس و انگبین و زنبور و مانند آن اعلم باشد و مگس و زنبور عضو را کند عصا زنند و سیر کوبیده چون
گزیده شود آنجا دو پا و یک سیاه موضع گزیده باز کنند و آنکه ان موضع بیرون آید اگر در بشم و ران مالند و ندان
و بر آن بیرون نیاید و گرد شود و بر آن نهند تا بیرون آید و موضع را مس کنند و در آب گرم نهند و یا نمک
گزیدن رتیلا گرفت شود سام ابرص نوعی از بدست او کوچک باشد و بر و نقطه‌ها سیاه باشند و در موضع خوش آب
باشند و از گزیدن او درد و ورم در عضو حادث شود علاج او آنست که باید سر او را بکوبند و بر آن موضع بمالند یا تریاق نهند
سازند و نشاسته و مانند آن برف جمع کنند تا دندان بیرون آید و علاج او همچون علاج گزیدن مار باشد و سعلاق را
ما لیست شبیه عنکبوت با پاهای دراز و شکم کوتاه بود که گویند اگر آتش افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن او حرقت شدید و ورم
والتهاب و ورم زبان حادث شود و علاج او آنست که موضع را مکرر مص کنند و شیر با لعاب بگو و بهدانه با شیره تخم کدو با
روغن گل بنوشند و تناول کنند و سکنجبین و فرقه‌ها خورند و عسل و رانج نیز مفید بود و گوشت صفدع و غیره
ذی الاربعة والاربعین آنها باشد و گزیدن او سرکه و نمک طلا کنند و مانند آن کاهو و ادویه باشد
و ورم پیدا شود و عرق کند علاج او آنست که او را بکوبند و بر موضع نهند و زیاده باید
با شراب بخورند ضفادع آنچه بری باشد گزیدن او سهل باشد علاج آن چون علاج زنبور باشد اما آنچه بحری
بود اگر گزیدن آن ظاهر شود و گویند که هر کس افتد و اگر بتواند بکشد و بر موضع رسانند علاج آن
تریاق کبیر و شیر و مانند آن خورند و معالجه گزیدن رتیلا استعمال کنند والله اعلم بالصواب باب سوم در گزیدن
آدمی و چهارپایان اما آدمی اگر گرسنه بود و گزیدن او بد باشد علاج او آنست که زیت
الموضع بمالند و سرکه و پیاز و عسل با پیاز و عسل با بادام و استخوان گوساله و سرکه طلا کنند و اگر
متورم شود ... مانند عسل شیر و ملینات گزیدن و حیاسه
و چون از آنجا ... طلا کنند ... مانند آن سرکه ...

[illegible]

و نوبال سن و شمع و زیت بمالند عضّ یوزا اولا پیاز و خاکستر زده با بادام تلخ و سرکه طلا کنند و مرداسنگ و زنگ
و بیخ رازیانه و عسل بر آن نهند عضّ گرگ و سگ آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا پیاز و نمک سوده و بادام
تلخ و باقلا بکوبند و با عسل طلا کنند یا ورق خیار و فودنه با سرکه و نمک یا شراب یا اسکاسه بر آن نهند عضّ کلب کلب سگ دیوانه
باشد و از گزیدن آن وسواس و افکار فاسد و اختلاط عقل و فراق و تشنگی و خشکی زبان و تشنج اصابع حادث شود و از مردم و جایهای
روشن گریزند و اعضا خصوص روی سرخ شود و ورم و تقرح پیدا شود و آواز بگیرد و از تشنگی فریاد کنند و چون آب ببینند بترسند
و دور شود و باشد که آواز سگ کند و خواهد که مردم را بگزد و هرچه ببیند تصور سگ کند حتی که اگر خود را در آینه ببیند پندارد
که سگ است و باشد که منی از احلیل خارج شود و اگر تشنج ذکر و عرق سرد و غشی حادث شود دلیل موت باشد چون کسی را بگزد
و کسی از فضله آن آب و طعام بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی را این عوارض بعد از شش روز و بعضی را بعد از شش ماه
حادث شود و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سگ را در خریف و ربیع دیوانه شود و علامات سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد
و طعام و شراب نخورد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و گوشها آویخته و زبان بر افتاده و از بینی و دهان لعاب آید و دم
او بر آمده و کج شده باشد و [illegible] باشد و از آب بترسد و باشد که چون آب ببیند از ترس بمیرد و چون مستان راه رود و آواز
گرفته باشد و چون شخصی را ببیند حمله کند و سگان از او بگریزند و کلب را حالی همچون جذام حادث شود و گرگ و شغال و روباه و آهو
نیز دیوانه شوند و کسی را که سگ بگزد باید که نیک تحقیق کنند که این سگ دیوانه بوده یا نه و تجربه بدان کنند که پاره نان بجهت
که از آن موضع آید بیالایند و پیش سگان اندازند اگر بخورد بمیرد سگ دیوانه بوده است یا بشاه بلوط و جوز بکوبند و بشب بر آن
موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است علاج او آنست که جراحت را بگذارند که ملتحم نشود
بخلاف جراحات که از گزیدن گاهی بیماری حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت باز کنند و محجمه بر سر نهند تا خون بسیار
بیاید و داروهای محرقه و مقرحه مثل خردل و حماما و شیر و جوز و فلفل و فربیون و نمک و بول آدمی یا خاکستر زنند و نمک و پیاز و جرجیر با سرکه
بر آن نهند و یا نمک و زنگار و سکبینج سه درم و نوشادر دو درم و قلقدیس هشت درم و اسقیل بریان کرده شانزده درم سوده
چهار درم نحاس سوخته چهار درم بکوبند و با پیاز منصل و سرکه بسرشند و طلا کنند یا داغ کنند و این تدبیر را در ابتدا باید کرد
تا جذب سم بکند و بعد از آن چون هفته بگذرد تنقیه بدن با طبیخ هلیله و مطبوخ افتیمون کنند و این حب نیز مفید بود و صفت آن حب
پنج درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون مثقالی و نیم نمک هندی پنج درم غاریقون سه درم اسطوخودوس [illegible] هر یک مثقالی بکوبند
و با آب انگور بسرشند و دو مثقال از آن شربتی باشد [illegible] هلیله کابلی دو مثقال غاریقون مثقال و نیم افتیمون هفت
مثقال نمک هندی نیم مثقال اسطوخودوس یک مثقال حجر ارمنی نیم مثقال [illegible] و دو مثقال [illegible] افتیمون
مفید بود و غذا با چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و شیر و شراب کهنه بیاشامند و آنچه خورند باید که چند
نوبت آهن سرخ گردانیده و در آن اندازند و باید که حیلتی کنند تا آب بخورد و الا بیم هلاک باشد و گویند اگر از پوست کفتار
و سگ دیوانه آب خورند نافع بود یا آنکه از زر خالص ساخته باشند یا از چوب یا از پوست و اگر جگر سگ دیوانه بریان کنند و بر موضع
گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند نیز مفید بود و [illegible] سرطان [illegible] با شراب بخورد [illegible]

١٢٥

[illegible]

سرطان نهری دواء السرطان صفت نمایند اجتناب ترشی و حمام و از کنند تناول السرطان دوا اربعه [illegible] بسازند

تند و رنگ [illegible] نهند [illegible] کنند تا [illegible] زان [illegible] حنظل [illegible] کنند [illegible] بکوبند و هر روز اول [illegible]

و هر روز دو مثقال [illegible] سه مثقال با روغن بخورند و دواء الذراریح نیز مفید بود صفت آن ذراریح

بزرگ سر و قدم جدا کرده [illegible] مثقال عدس [illegible] مثقال زعفران سنبل قرنفل [illegible] هر یک [illegible] بکوبند و به آب [illegible]

سازند و [illegible] از آن با آب گرم بخورند و از ترشی و حمام احتراز نمایند **عضة تمساح و سگ آهو و ماهی سیاه** موضع [illegible]

[illegible] نهند [illegible] کنند و نمک و سرکه در آن [illegible] بعد از آنکه پاک شود [illegible] و پیه مرغ و پیه گاو و کوهی نهند

اگر تمساح [illegible] بهتر باشد [illegible] علاج او همچون علاج [illegible] کلب [illegible] **عضة سنور** اگر از گزیدن گربه [illegible]

شود [illegible] ضماد سازند [illegible] نافع بود **عضة اسوا** اگر کسی را اسو بگزد [illegible] بجوشانند و ضماد کنند

[illegible] خام ضماد سازند و شراب صرف بیاشامند و اگر پوست بکنند بر آن موضع نهند [illegible] ساکن کند تا **چهارم**

[illegible] بخورند [illegible] سوام [illegible] بخورند [illegible]

[illegible] خاصیت دارد [illegible]

[illegible] گاو و کوهی گوسفند [illegible] اگر [illegible] آلوده کنند و گرد

[illegible] اگر [illegible] چراغ [illegible] **طرد حیات**

[illegible] گاو و کوهی [illegible] اگر موضع را با آب نوشادر [illegible]

[illegible] نوشادر [illegible] فی الحال [illegible] نوشادر [illegible]

طرد عقارب [illegible] گاو [illegible] عقرب [illegible] عقرب [illegible]

[illegible] گاو و [illegible] خاصیت دارد اگر [illegible] گوسفند و پیه گاو [illegible] سوراخ عقرب

[illegible] عقرب [illegible] سوراخ عقرب نهند بیرون آید **طرد دیمه اغنیة** اگر

حنظل و سداب بجوشانند و در خانه بریزند [illegible] اگر [illegible] بالا [illegible]

کنند [illegible] جمع شوند و از [illegible] **طرد بشه** اگر [illegible] برگ [illegible]

[illegible] گاو و کبریت و [illegible] اگر [illegible] بجوشانند و در خانه بریزند [illegible] اگر

بدن [illegible] روغن [illegible] **طرد نمل** [illegible] گاو [illegible] کبریت [illegible]

[illegible] **طرد ذباب** اگر زرنیخ و شیر [illegible] کنند [illegible] اگر زرنیخ [illegible]

زنبور اگر [illegible] کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر [illegible] **طرد**

ارضه اگر [illegible] اگر [illegible]

[illegible] **طرد و قتل موش** اگر [illegible]

[illegible] موش [illegible] اگر موش [illegible]

۱۲۶

خانه بکشند یا پوست بکشند یا گوش و دم ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند و طرد را سوار [illegible] سداب را سوکرند

طرد بهایم و قتل ان [illegible] ورق از ادرخت و خرزهره جمیع بهایم را بکشد و اگر سگ گرگ و خوک [illegible] سیاه بخورند بمیرد

خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی است که گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره روباه را بکشد

و گرگ از جایی که عسل باشد بگریزد و از انجا نفرت گیرد والله اعلم **فن دوم در ادویه و اغذیه و اشربه** مشتمل بر مقاله

مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب **باب اول** در طبایع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر چیز

که از او در بدن تاثیر از کیفیات باشد چون در بدن شود از حرارت غریزی او متاثر گردد و اگر در بدن تاثیری [illegible] کیفیت

که در بدن حاصل شود نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در کیفیتی زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه

اول است و اگر محسوس شود و اما مضر نباشد در درجه ثانیه بود و اگر مضرت رساند لیکن بهلاکت نرساند آن کیفیت در درجه ثالثه

و اگر اضرار آن بهلاکت رسد در درجه رابعه بود چنانکه ادویه سمیه باید دانست که تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و در داخل

نه همچون پیاز که ضماد آن مقرح است و اکل آن نه همچون سفیداب که اکل آن قاتل بود و ضماد آن نه شاید که

تاثیر خارجی دوا [illegible] ضماد و تاثیر داخل او بود همچو کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل و بدانکه بعضی ادویه را قوت

مختلفه باشد و شاید که آن قوتها در چنان مستحکم باشد که آتش از تحلیل نبرد همچون [illegible] شاید که آتش از [illegible] تحلیل برد اما

بطبخ تحلیل برد همچو بابونه که در وی قوت قابضه و محلله هست [illegible] تحلیل برد و [illegible] زایل نشود و شاید که [illegible] تحلیل برد

لیکن بغسل زایل نشود همچو عدس که بطبخ قوت محلله او تحلیل برد و قوت قابضه باقی ماند و شاید که قوت او چنان ضعیف بود که بغسل زایل

شود همچو کاسنی که [illegible] قوت [illegible] تحلیل برد و تبرید باقی ماند چون ادویه مفرده بسیار است و هر

کیفیت و خاصیت از او [illegible] ذکر آن بطول انجامد ذکر بعضی ادویه که احتیاج باستعمال آن بیشتر است اکتفا

می نماید ادویه که در درجه اول از حرارت مشترک اند بابونه [illegible] فندق [illegible] پسته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۷

[illegible]

حاشا کما دریوس صندل کلنار حامض کندر سوسن کاسنی زنجبیل مر افلفل [illegible] جشبان [illegible] جعده حب البلسان اریسا

وهم الاخوین اسارون بوره تمر هندی [illegible] بجاسف بسد [illegible] اقحوان حنطیانا انجره حب لسان الحمل بلیله املا اسقیل [illegible]

در درجه سوم از و مشترک اند ابهل سقمونیا سیر شونیز اقاقیا راسن انیسون قرنفل افتیمون بلوط جند بیدستر [illegible] قسط عود

صبر قردمانا [illegible] سعتر [illegible] فاخشک فودنج [illegible] زرنباد [illegible] زیره [illegible] سعد کبریت [illegible]

کبریت کرفس [illegible] و انچه در درجه چهارم از و مشترک اند [illegible] ماهیزهره [illegible] خردل فلفل سداب [illegible] مسهلات

صفرا هلیله زرد [illegible] سقمونیا [illegible] شاهتره صبر [illegible] مسهلات بلغم تخم حنظل

[illegible] مسهلات سودا هلیله کابلی و سیاه [illegible] افتیمون اسطوخودوس

[illegible] مقیات تخم ترب [illegible] تخم شبت

پوست تخم [illegible] خربزه [illegible] مفتحات ادویه که سده [illegible]

[illegible] شاهتره [illegible] انیسون [illegible] اسطوخودوس [illegible] افتیمون [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] ملطفات ادویه که

[illegible] انجره [illegible]

[illegible] حاشا [illegible]

[illegible] مدرات ادویه که [illegible] ابهل [illegible]

۱۲۸

[illegible] انیسون [illegible]

[illegible]

[illegible] مسمنات ادویه که [illegible] بجاسف [illegible]

[illegible] قابضات ادویه که [illegible] تخم گل [illegible]

[illegible] محللات ادویه که [illegible]

[illegible] اکلیل الملک [illegible]

[illegible] اقحوان [illegible]

[illegible] ملینات ادویه که [illegible]

[illegible] منضجات ادویه که [illegible] اکلیل الملک [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] منفشات ادویه که [illegible] افتیمون [illegible]

[illegible] مفرحات ادویه که

[illegible]

[illegible] ادویه که [illegible]

شکسته ... ادویه که ... آرند و خواب آرد کاهو تخم خشخاش زعفران ... افیون ...
شاهسفرم ادویه که کرم شکم و کرم کشد ... کابلی افسنتین ... ترمس ... ترنجبیل ...
شونیز ورق ... ادویه که منع رعاف و نفث و اسهال دم کند ... باد ریج ... بلوط ...
کلنار دم الاخوین تخم گل حضض گل ارمنی کهربا کافور کندر لسان الحمل ... مصطکی ... نشاسته ... بارتنگ ...
ریوند ... کشنیز زرباد ... ادویه که قروح را مدمل کند کلنار ... ورق ... بلوط
دم الاخوین زفت ... کندر لسان الحمل ... ادویه که قروح و سحجه را پاک کند ... زفت
... ادویه که گوشت زیاده از قروح زائل کند ... زنگار ...
زرنیخ ... زنگار ادویه که قروح را خشک کند توتیا ... سوخته ... سوخته
... ادویه قلبیه مقویات دل مفرحات بود یاقوت کهربا لولو لاجورد کافور گاوزبان ... کشنیز ...
... زعفران دارچینی ... ترنج ... انگور ... ترنج ... شقاقل ...
دارچینی فستق ... عنبر عود ... سنبل سعد ... مشک عود ... ابریشم ...
... ادویه که مقوی معده باشند پوست ترنج ... بلیله ... انگور ...
... ادویه
مقوی کبد ... ادویه ...
... قرفه ... لوبیا ... فندق فستق ...
... شقاقل ... سورنجان ... کبوتر ... کنجشک ... بیض ...
انگور ... والله اعلم باب دوم در حبوب گندم گرم و تر است در درجه اول ...
... غذا تمام ... غذا اکثر ... نان ... غذا تمام ... گوارد ...
... جو سرد و خشک است در درجه اول غذا کمتر از گندم ...
... خشک در درجه اول ... اختلاف است ... غذا لطیف ... گوارد ...
... روغن ... شیر ... گاورس ... ذرت بارد یابس است غذا اندک ... قابض ... شیر و روغن
عدس بارد یابس است ... خون ... سودا ... آب ... قابض ...
... باقلا بارد یابس بود غذا ... لطیف ... امراض سینه را ...
مصلح آن ... نخود ... غذا بسیار ... باه ... رنگ ...
... گرم و تر ... لوبیا قریب است به نخود ... تر ...
بارد رطب است ... گرم ... ماش ...
است ... گوارد ... باه ...

رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مجفف بود و سپستان از وی بزرگ حار رطب

است نزله و سعال را مفید بود و قوت باه بدهد ... حار یابس است و مجفف و مصدع بود و شهوت جماع ضعیف کند ...

را مفید بود و مصلح آن شیرینی باشد قرطم ... حار یابس است مسهل بلغم باشد و بادها بشکند تخم ریحان حار یابس است

مصلح ... باب سوم در لحوم و البان بهترین گوشتها گوشت گوسفند است ... بهتر از حمل بود

... گوشت گوسفند حار رطب است و گوشت بز ...

گوشت ... رطوبت کمتر بود و گوشت ... سردتر باشد و گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین ...

و گوشت ... باشد و گوشت گاو سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود ...

گرم و خشک بود و بهترین آن ... گوشت گوسفند ... گرم و خشک است ... را مفید بود گوشت ...

گرم و خشک است ... و گوشت ... گرمتر بود و غلیظ باشد ... و گوشت ... سرد و خشک

است ... و گوشت گاو کوهی سرد و خشک بود و غلیظ ... گوشت مرغ ... معتدل بود

در حرارت و رطوبت ... گوشت ... گرم و تر باشد ... و مقوی باه بود و گوشت کبک ...

و ... گرم و خشک باشد و مقوی باه بود ... گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت ماهی ... باشد

... گرم و خشک ... بود ... حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد ... تر و غلیظ تر بود و ...

... شیر ... معتدل بود ... رطب ... کند و فربه گرداند و سعال ...

را مفید بود ... گرم ... سرد و تر باشد ... و مصلح آن شیرینی باشد ... خشک گرم

و خشک ... و مصلح آن ... سرد و تر باشد ...

و معده و دماغ را مضر بود و مصلح آن ... بود اما آنچه شیرین باشد ... را مفید بود ...

... مناسب مزاج او بود و بهترین ...

... تقویت باه کند ... غلیظ ... باشد ... مقوی باه باشند والله اعلم باب چهارم

در میوه‌ها ... انگور حار رطب است خون ... فربه کند و قوت باه بدهد و بهترین آن انگور ... که پوست آن

... باشد ... انگور گرم و خشک باشد ... انگور سرد و خشک

است ... مائل باشد معده و جگر را مفید بود ... و لطیف تر بود ... سرد و خشک است ...

... گرم و تر بود ... و اخلاط ...

... گرم و خشک است ... گرم و تر بود

و تقویت باه و معده و دماغ ... کند ... و مصلح آن بادام ...

... باه و دماغ ... خون ... مصلح آن ... سرد و خشک باشد ...

... طبیعت ... کند ... گرم و تر باشد ... و دفع سعال کند ...

انار ترش سرد و خشک باشد مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش بود و اگر با تخم بیفشارند مسهل صفرا بود و
ترش بارد یابس ست مفرح و مقوی معده و جگر و دافع خمار و قابض بود و تولید قولنج کند و انچه شیرین باشد اعتدال
آن اقرب بود و سیب شیرین معتدل باشد و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت بود و به سموم مقاومت کند و انچه
ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد سرد و خشک بود امرود بارد یابس ست و از سیب غذا بیشتر دهد و ادرار کند و تقویت
دل و معده و تسکین عطش و قی و غثیان کند شفتالو بارد رطب ست و دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه
زردالو بارد رطب ست دفع حرارت و تلیین طبیعت و صفرا کند اما در معده فاسد شود و [illegible] تولد کند آلو بارد
رطب ست و تلیین کند و معده را مضر باشد [illegible] آلو بالو اگویند بارد یابس بود و انچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و انچه
ترش بود معده را سفید بود و ترنج مفرح ست و پوست آن حار یابس مقوی معده و قلب مفرح بود و بوی دهن خوش کند و گوشت
آن حار رطب بود و غذا بسیار دهد و دیر گوارد و حماض آن بارد یابس بود و تقویت معده و دل و دفع خفقان و غشی و غلیان صفرا
کند و تخم آن حار رطب ست [illegible] و با جمیع سموم کند [illegible] دفع مضرت و با کند [illegible] بارد رطب ست تسکین عطش [illegible]
و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود و نارنج [illegible] و خواص آن همین باشد و پوست آن [illegible]
[illegible] کند [illegible] طبیعت و خاصیت [illegible] توت انچه نارسیده باشد بارد یابس بود و مقوی معده و انچه رسیده
باشد بحرارت مایل بود و [illegible] انجیر گرم و خشک [illegible] و مولد [illegible]
انچه تر باشد حار رطب باشد چون رسیده باشد [illegible] حار یابس ست لیکن حرارت آن بیشتر از پوست بود و انچه تر باشد حار رطب بود و مقوی
باه و دافع [illegible] و انچه کهنه باشد گرم [illegible] فندق حار رطب ست غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع [illegible] کند
بادام حار رطب ست غذا بسیار دهد [illegible] و سینه و [illegible] پاک کند و [illegible] و انچه تلخ باشد [illegible]
[illegible] فستق گرم و خشک ست و مقوی باه بود و سعال [illegible] پوست آن [illegible]
معده و دافع غثیان [illegible] گرم و خشک بود و مقوی باه و گرده بود و معده و طحال را مضر بود و [illegible]
سنجد گویند بارد یابس [illegible] اسهال و قی بود [illegible]
معتدل ست در کیفیات اربعه [illegible] معتدل [illegible] سینه [illegible]
[illegible]
عطش [illegible] بارد یابس [illegible] معده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کند [illegible] سینه و مثانه [illegible]
[illegible] معتدل ست [illegible] حرارت و برودت [illegible]

۱۳۱

و آلات نفس را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد شیرخشت [illegible] حرارت [illegible] ترنجبین [illegible]

رطب است مقوی معده [illegible] باشد [illegible] بخار [illegible] کند و بادها بشکند [illegible] حار یابس بود [illegible] بهترین آن عسل [illegible]

فایده آن جلا و تقطیع بلغم [illegible] بود و مضرت آن احداث عفونت و تولید صفرا بود و مصلح آن حموضات باشد [illegible]

حار یابس است و فایده آن همچو فایده عسل است بلکه [illegible] کسر ریاح و انفتاح قولنج [illegible] بود باب تخم و بقول کاهو بارد رطب

است تشنگی بنشاند [illegible] خواب آورد و دفع [illegible] کند و چشم را مضر بود و کاسنی بارد [illegible] بود و [illegible]

[illegible] تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و [illegible] سده [illegible] اسفاناخ بارد و رطب است غذا نیکو دهد [illegible]

حلق و سینه و صدر را مفید بود و کرنب حار یابس است [illegible] آلات صدر و مانع خمار [illegible] آن [illegible]

خون بود و مصلح آن گوشت فربه باشد سرمق بارد [illegible] سده [illegible] طبیعت و منع یرقان کند بقلة الحمقا [illegible]

و آن را بقلة مبارکه نیز گویند بارد و رطب است [illegible] تشنگی و حرارت بود و التهاب تب محرقه را مفید باشد و معده و باه را مضر بود [illegible]

حار یابس است محلل و مفتح سده بود [illegible] آن گزیدن عقرب را مفید بود و بادرنجبویه حار یابس است و مقوی قلب و مفرح و دافع خفقان

و مالیخولیا و دافع سودا بود [illegible] کند [illegible] خراسانی نوعی از وی است مقوی معده و دافع بلغم بود

نعناع حار یابس است مقوی معده [illegible] و دافع قی و اسهال بود و کرم را بکشد و تقویت باه کند طرخون حار یابس است [illegible]

کند و آلات صدر و سینه را مضر بود [illegible] بادنجان حار یابس است و ادرار بول [illegible] کند و معده [illegible] مضر بود

کرفس حار یابس است و مفتح [illegible] است و تقویت [illegible] بخار [illegible]

و معده گرم را مفید بود و مضر باه باشد گندنا حار یابس است [illegible] بلغم [illegible] آورد سداب [illegible]

گرم و خشک [illegible] تقویت معده کند و بادها بشکند شلغم حار رطب است مقوی باه و [illegible] آلات صدر و مفاصل و نقرس را مفید بود

و غذا نیکو دهد [illegible] حار رطب است [illegible] بلغم بود [illegible] و مقوی اشتها [illegible] آن دیر گوارد [illegible] شود

[illegible] بود گزر حار رطب است و غذا بسیار دهد و مقوی باه و مقطع بلغم بود و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید بود اما دیر گوارد [illegible]

[illegible] اختلاف کرده اند [illegible] اسفید بود [illegible] محلل [illegible] مفتح بود [illegible] که [illegible]

[illegible] حار رطب است [illegible] بلغم بود [illegible] آلات صدر را پاک کند و مقوی باه باشد [illegible] اختلاف است [illegible] حار یابس

بادها بشکند و ادرار بول [illegible] طبیعت کند [illegible] بلغم [illegible] بود و [illegible] سموم [illegible] چشم را مضر بود [illegible] حار رطب است

تقویت باه [illegible] آلات صدر و بول [illegible] بلغم کند [illegible] خوش گرداند ریباس بارد و یابس است

تسکین صفرا و حرارت و تشنگی [illegible] کند و مقوی معده [illegible] بارد رطب است [illegible]

کند و طبیعت را نرم کند و معده را زیان [illegible] باذنجان مختلف الاجزاست که آب آن حار یابس [illegible] و جرم آن بارد یابس [illegible]

و مقوی معده بود و مضرت آن [illegible] احداث امراض سودا [illegible] جگر و طحال را زیان [illegible] حار یابس است محلل [illegible] و طحال

عرق النسا را مفید بود و ادرار طمث کند و کرم [illegible] بکشد [illegible] سموم باشد و [illegible] محلل باشد [illegible] طحال [illegible]

اورام [illegible] و [illegible] توابل [illegible] حار یابس [illegible] تحلیل و [illegible] رطوبات و [illegible] عفونت و تقویت [illegible] کند و کثرت استعمال آن

۱۳۴

۱۳۳

ضعف باه و بصر بود و صبر که تر و یابس بود رفع صفرا و منع عفونت و تلطیف حرارت و تسکین ورم و رفع تشنگی کند و اعتقاد

و سرد و دماغ را مضر بود **فلفل** حار و یابس است و بلغم و رطوبات را زایل کند و دفع ضرر سموم کند و جگر و معده را تقویت کند و باد را بشکند

زنجبیل حار و یابس است باد را بشکند بلغم و رطوبات زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند **دارچینی** حار و یابس است

و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند **زیره و کرویا** حار و یابس است باد را بشکند و بلغم زایل کند و مقوی معده باشند

حار و یابس است رطوبات معده کم کند جگر و گرده و مجاری بول را مفید بود و ادرار بول کند **زعفران** حار و یابس است تقویت دل و جگر

و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را ضرر دهد و مصلح آن انیسون است **شونیز** حار و یابس است قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصات زایل گرداند

کشنیز خشک بارد و یابس بود قابض و مانع بخار و صداع بود و خفقان حار را مفید بود **درانه** حار و یابس است باد را بشکند و سده

بگشاید و مقوی بصر بود **بادرنجبویه** مفرح و طیب **سیسنبر** خشک است و مقوی اعضا باطن و بوی آن مقوی قلب و دماغ بود **سوسن**

نسرین حار و یابس اند و صرع و لقوه و فالج را مفید باشد **شاهسپرم** گرم و خشک است و بوی آن خواب آورد و دل و دماغ را

قوت دهد **نرگس** معتدل است و مایل بحرارت صداع بارد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند **بنفشه و نیلوفر** بارد و تر اند

صداع گرم را مفید بود **ورد** بارد و یابس است و روغن آن موی سیاه کند **لستان افروز** بارد و یابس است و صداع را مفید بود و صفرا

و تشنگی بنشاند و گزیدن عنکبوت را مفید باشد **مشک** حار و یابس بود و مقوی دماغ و مفرح و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و حرکت

تیز کند و خفقان باز دارد **عنبر** گرم بود در دوم و بپوست معتدل و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود **عود** حار و یابس است و مفتح سده

و مقوی قلب و دماغ و مفرح بود و خاییدن آن بوی دهن خوش کند و خوردن آن رطوبت معده کم کند و قابض باشد **غالیه** مفرح

بود و نشاندن بود سکوت و مصروع و صداع بارد را مفید باشد و ضماد آن اورام صلبه را نرم کند و احتقان آن اوجاع رحم را مفید بود

صندل بارد و یابس است خفقان و حمیات حاره و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود **سنبل** حار و یابس است مقوی معده و دماغ باشد

و مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود **لادن** حار و یابس بود و مقوی بدن باید چون بخورند ادرار بول کند و جنین مرده را

بیرون آورد و بلغم زایل کند **زرنباد** گرم است بدرجه سوم و در رطوبت و یبوست معتدل باشد **مقاله دوم در ادویه**

مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر شش باب **باب اول** در بیان ترکیب کیفیت ادویه و قوت و امتحان تریاق بدانکه

کسیکه ترکیب ادویه میکند باید که ادویه تازه حاصل کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا باید کوفت جدا جدا

بکوبند تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند و بپزند و وزن آن درست گردانند و همه را باهم سرشته و نرم کنند تا باهم

آمیخته شود و اگر بعسل معجون میسازند عسل خوش طعم و خوشبوی با دیده را کف بگیرند و ادویه را در آن ریزند و یکسان کنند و در ظرف

ریزند و باید که ظرف مملو نباشد و سر ظرف بپوشانند تا سر دستوره تا هفته هر روز یکبار سر ظرف برداراند تا بخارات از دوا

فساد و غلیان آن ساکن شود و اگر قرص سازند اگر در آن صمغ باشد بجنبانند و ادویه را در آن بسرشند الا آنکه چند اگر ادویه هم مقوی شود و شستن

و قرص سازند و در سایه خشک کنند تا خشک شدن هر روز آنرا باز گردانند تا گره نگیرد و اگر مطبوخ ترکیب کنند مثل عناب و النجوید گیاها

و تخمها پاک کنند اول چیزهای سخت و بعد آنکه تخمها و بعد از آن گیاها و بعد از آن ریزند و بنفشه و نیلوفر و تمامی شکوفه ها و رقت تنگی همه باید پخت تا و سه جوش زنند و اگر مغز بادام و ریشه کنند آنرا در خرقه کتان بسته باید و ...

[illegible]

... یکبار ازین ... بدین ... سازند و ... شیر خشت ... بشیر ... بیاشامند و باب گرم حل کنند و بعد ازان که مطبوخ

فرو گیرند و ... کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ سرد ... بود مثل ... و صبر ... و سورنجان و ... ازان کوبند و ببیزند

و ... سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا گیره ازان مطبوخ بر آرند و سرد ... کوفته دران ریزند و بیاشامند

پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر ... میان کنند و ظرف ... زیر آن کنند تا ماده را ... گرم کنند و از آتش فرود آرند

... ازان ریزند و ... آنکه بوی آن ... گیرند و ادویه ... مثل ... و ... و نوشادر و امثال آن

... ... کنند ... کنند تا ... آب ازو بریزند و خشک کنند و بعد ازان بیاشامند و ... ادویه ...

... مثل ... یا ... که باید سوخته مثل سرطان ... یا در کوزه آب ... ببندند

کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان را اول ... کنند و ... نمک خاکستر ... بشویند و بعد ازان

... بشویند و آنگاه استعمال کنند و اگر ... آب ... بکوبند و در ... اندازند و اگر خواهند ... در کوزه نهند تا گرم

شود ... آب ... اندازند و بعد ازان بسایند و ... را چون ... در گل گیرند و در

تنور نهند و ... و ... نهند و بر آن ... کنند و در تنور نهند و اگر مس ... سوزانند ...

سازند ... بجوشانند ... کنند و آن آب ... بجوشانند و آن ... گرم کنند و در آب اندازند تا ...

... کنند بعد ازان فرو گیرند و ... باشد ... سر آتش نهند و ... بول گاو بر آن ریزند و ... ازان ...

گرم کنند و دران ... اندازند و ... آن سوخته ... کرده بسایند و فولاد را همچنین ... اما ... نقره ...

نقره را ... بسایند و بعد ازان ... بجوشانند ... آهنی ... شود و اگر ... در آن ریزند

که سوخته شود و ... اگر ... ازان ... بسایند ... باهم بسایند ... کنند ... شود ... بسایند

و باره دیگر ... بسایند ... کنند و ... بجوشانند ... شود ... کنند و بسایند ... ایشان ...

و وقت استعمال آن ... بعد از ... سال تا هفت سال استعمال کنند ... بعد ازین ...

قوت آن ... و ... بعد ... گویند که طفل است بعد ازان ... باشد

و ... سال و ... بعد ازان ... شباب ... سال ... بر این ترتیب باشد و بعد ازان ...

تا چهل سال ... پنجاه سال ... شصت سال بعد ازان ... سال ... و بعد ازان ... تا شصت سال

... آنگاه ... باشد ... آن ... و ... کنند ...

... بعد ... استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال ... و ... بعد از ... ماه ...

کنند ... و سال ... بعد ... استعمال کنند ... سال باشد و ... مسک ...

و ... ماه تا دو سال ... مثل ... شهریاران ... الحال ...

استعمال ... ماه ... و قوت ... ماه ... نیک ... همچنین بود و ... تا ...

استعمال ... ولیکن ... باید الا ... سال ... که هر ... باشد ... بود ... ازان ...

[illegible]

۱۳۵

استعمال توان کرد و قوت آن تا چهار سال [illegible] بماند مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون ده [illegible] بگذرد ضعیف شود [illegible]
بدن [illegible] تریاق بدان کنند اگر کسی را اسهال [illegible] بعد از آن یکدرم تریاق بخورد اگر اسهال [illegible] اگر کرده باشد
منقطع شود تریاق یک [illegible] تا یکدرم بخوردن [illegible] و مار [illegible] از هوام قاتله [illegible] مسلط کنند اگر [illegible] تریاق [illegible]
و الا ضعیف [illegible] تا قوت تریاق و قوت و ضعف آن [illegible] استعمال نباید کرد اما مقدار تناول آن در گزیدن مار و کلب کلب
یک مثقال و در گزیدن عقرب یکدرم و در گزیدن [illegible] دانگ و نیم [illegible] باشد نیم مثقال تا یک مثقال بخورد و کسی [illegible]
سعال مزمن باشد یا در معده و امعا و احشا و شهوت کلی [illegible] و اگر [illegible] کسی را کزاز و صرع و سکته و فالج [illegible] بود
نیم مثقال تا یک مثقال بخورد با [illegible] اگر کسی را قولنج باشد یکدرم بخورد [illegible] و اسهال [illegible] امعا یکدرم [illegible]
دانگ و نیم با [illegible] در جذام [illegible] گاوزبان [illegible] کلیه و مثانه نیم مثقال با [illegible] دانگ و نیم [illegible]
و در ضعف شهوت [illegible] یک مثقال با شراب و در احتباس طمث یک مثقال با [illegible] خورند [illegible] و هم در تریاق [illegible]
کبیر از تریاق فاروق گویند تریاق جلیل القدر عظیم المنفعت باشد و [illegible] با زهرها و ادویه قتال کند و مقوی قلب و دماغ و کبد
و [illegible] جمیع امراض [illegible] و سوداوی و بواسیر و صرع و فالج و قولنج و برص و بهق و لقوه و [illegible]
[illegible] جذام و خفقان و [illegible] قلب [illegible] ادرار بول و طمث و درد معده و حسن لون و اوجاع کلیه و مثانه و [illegible]
و طحال و [illegible] دماغ و کبد [illegible] امعا و اسهال [illegible] و بواسیر [illegible] و قولنج و درد معده [illegible]
[illegible] و ضعف بصر و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی و ادرار بول و طمث کند و اگر [illegible] هوام [illegible]
مفید است صنعت آن اقراص عنصل چهل و هشت مثقال قرص افاعی و قرص [illegible] از هر یک بیست و چهار مثقال افیون [illegible]
هر کدام بیست و چهار مثقال تخم شلغم بری [illegible] ایرسا [illegible] اسطوخودوس [illegible] دهن بلسان [illegible]
زعفران زنجبیل راوند [illegible] فطراسالیون [illegible] فلفل ابیض فلفل [illegible]
فقاح اذخر [illegible] سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال [illegible] تخم کرفس [illegible]
[illegible] و عصاره [illegible]
حب البلسان فوه [illegible] صمغ عربی [illegible] از هر یک چهار مثقال [illegible]
[illegible] مثقال عسل [illegible] گرفته [illegible] شراب [illegible]
و عصاره [illegible] شراب [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible]
خون [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]

که بر سبیل سازند و آن را قرص سازند **قرص افعی** افعی جوان ماده اشقر سرپهن حاصل کنند و ماده را بدان جهت ابتدا که او را بچهار نیش بود

و نر را دو نیش بود و جوان از آن جهت ابتدا که متحرک تر باشد و سر پرشتاب و چشم او سرخ بود باید که در بهار صید کنند و از مواضع

که از آب دور باشند و از کنار دریا و زمین شوره و ریگ آب صید کنند و آنچه که اسود و ارقم باشد احتراز کنند و در نوروز صید کنند

و از سر و دنبال بمقدار چهار انگشت یکدفعه جدا کنند و بیندازند و باقی را از پوست بکشند و شکم بدرند و پاک بشویند و در دیگ کوزه نهند و آب

و نمک و شبت و برگ بریزند و نمک و شاخهای شبت در آن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص با وزن

آن نان سفید بسته چون گل بکوبند و با ربع آن کعک با شیر باهم بسایند و بآن مرق بسرشند و دست بروغن بلسان چرب کنند و

قرص سازند و در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب بر آن نتابد و هوا از آن دور نمانند و در ظرف آبگینه کنند و نگاه دارند **تریاق غوغو**

قائم مقام تریاق کبیر باشد **صفت** آن ما اسبل سنبل سلیخه ساذج لک مامیثا قرنفل دارچینی سلیخه فولیا قسط مرخیطیا ناهر یک سه درم

مثقال تفاح اذخر عصاره حبه آنیسون اسارون هر یک هشت مثقال قرص افعی ذراریح کبریت خام تخم شبت اسارون فرفیون

افیون زرنیخ شکوفه بیدمشک و گل با قلا تخم کرفس هر یک نطران اسالیون و حماما فقیمون سنبل الطیب هر یک سه مثقال کندر اشخیص سفید فلفل سیاه

سی مثقال برنج لسان بست هشت مثقال سلیخه ورق گل قرص اذخر خوشبو هر یک مثقال تخم سداب یک مثقال ترنج سماق هر یک

دو مثقال روغن بلسان بست و چهار مثقال تفاح چهار مثقال نیم عصاره هشت مثقال ورق ترنج سبز ده مثقال

باشند بکوبند و بیامیزند با در شراب گرم و ... کنند با سه چندان ادویه عسل بسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یک مثقال تناول کنند **تریاق اربعه** ۱۳۶

زهر و باد و ناخنه و ... و رعوه و ... را مفید بود **صفت** آن حب الغار ... کوبند و با سه

چندان عسل بسرشند شربتی مثقال باشد **تریاق الانفع صفت** آن فلفل ... هر یک ... افیون حب الغار

هفت درم ... زراوند طویل زعفران جند بیدستر ... هر یک چهار درم ... هر یک دو درم جند بیدستر یک درم بکوبند

و با سه چندان عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند ... فالج و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط را مفید بود ... در شیر

کند و چنین ... استعمال نگاه دارند چشم روشن کند **مثرودیطوس** این تریاقیست بزرگ و منافع بسیار دارد و ... سرطان

... و وجع معده و امعا را مفید بود و ... و منفعت ... و ... مفید بود **صفت** آن سلیخه قرنفل فلفل

سفید و سیاه ... و ... عسل ... هر یک هفت درم اسارون ...

سنبل ... هر یک ... فلفل ...

... هر یک ... درم ...

... شش درم ... بکوبند ...

کنند و بعد از آن ... عسل بسرشند و بعد از شش ماه بخورند **تریاق ارثه** ... تریاق ... باشد و

منافع بسیار دارد **صفت** آن زعفران ... هر یک ... درم فلفل سفید ... درم افیون ... هر یک ... سنبل ...

دوازده درم ساذج قرنفل هر یک چهار درم ... تخم سداب ... سلیخه هر یک ... تخم سیندان ...

... فلفل هر یک چهار درم ... جند بیدستر ... روغن بلسان ... هر یک ... آنچه گفته شد

[illegible]

ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند تریاق فنکلیم نفع ضرر زهر کند صفت آن ابهل خشک پنجاه درم ... سداب خشک سی درم ...

درم ... دو درم ... بکوبند با انجیر ... سه درم تناول کنند ... آخر ... طول ... هر یک ... درم افیون ...

هر یک ... شونیز ... درم ... سه درم سداب دو درم بکوبند و بعسل ... سرشته ... مثقالی تناول کنند ...

لولو ناسفته ... عود خام کاوزبان هر یک ده درم کهربا تخم کاسنی کشنیز هر یک پنج درم صندلین طباشیر هر یک هشت درم ...

گلسرخ هر یک شش درم ... زعفران عنبر هر یک دو درم ساذج هندی زرنباد بالنگو ... گل ارمنی هر یک چهار درم کافور یک درم

مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب سرشته و یک مثقال تناول کنند مفرح یاقوتی لولو ناسفته هشت درم ... چهار درم ...

صندل سرخ بالنگو بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی هر یک دو درم ورق زر ... لاجورد ... نیم مثقال ... کهربا ...

کشنیز تخم گل عود پوست ترنج کاوزبان بهمن سرخ تخم کاسنی کافور عنبر هر یک یک درم طباشیر صندل سفید ورق گل سرخ هر یک پنج درم

زرنباد درونج هر یک ... نیم مشک نیم مثقال ابریشم سوخته ... هلیله کابلی هر یک ... درم ... قند ...

آب انار ... درم مفرح حار ... دارچینی سنبل ... درونج هر یک ... درم زرنباد و قاقله ... هر یک ...

عود ... ساذج هر یک ... درم زعفران مصطکی هر یک مثقالی عنبر ... مشک نیم مثقال ورق زر ...

یازده درم مجموع کوفته بیخته بعسل ... سرشته مفرح بارد ورق گل طباشیر بهمن سفید کاوزبان هر یک ... صندل ...

... تخم ... تخم خیار ... هر یک دو درم ... سه درم لولو ناسفته کهربا ...

آخر خفقان گرم ... لولو ناسفته کهربا کاوزبان گل ... هر یک ... کشنیز خشک صندل ...

و ... هر یک دو درم ... قند ... درم بکوبند و بشراب سیب ... آخر خفقان ... کاوزبان ... هر یک ... درم

زرنباد ... درم بکوبند و بعسل ... آخر ضعف قلب خفقان ... مصطکی ... فلفل ...

هر یک ... درم کشنیز خشک سنبل ... درم کهربا لولو طباشیر هر یک ... درم ... مشک یک درم زعفران ... بکوبند و بعسل ...

دواء المسک حار خفقان ... سودا و ضعف قلب ... زرنباد درونج ... ساذج ... قاقله قرنفل ...

... هر یک ... لولو ناسفته کهربا ... ابریشم خام ... سنبل ... فلفل ... مشک ... بکوبند و بعسل ...

... سرشته دواء المسک خفقان سودا و سوء المزاج قلب ... حاره ...

... سنبل ... مشک ساذج هر یک ... درم زعفران ... هر یک چهار درم ...

... گرم ... بعسل خام ... الو ...

... زعفران ...

قاقله ... هر یک ... درم مصطکی قرنفل ...

... کنند ... خفقان ...

... زعفران ... فلفل سفید ... هر یک ... درم افیون ... اسارون ... سنبل ... چهار درم

... ساذج ... صاحب ... هر یک ... بکوبند ...

١٣٧

[illegible]

بسرشند و بعد از شش ماه در بیست روز بخورند قلونیا فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را نافع بود فلفل سفید بزر البنج
هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جند بیدستر زرنباد درونج هر یک [illegible]
[illegible] هر یک نیم مثقال کوفته [illegible] بکوبند و بعسل بسرشند و [illegible] و بعد از شش ماه استعمال نمایند باب چهارم در معاجین
و اطریفلات معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد صفت هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم بسفایج افتیمون [illegible]
ترید هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی پنج مثقال باشد معجون ترید قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را [illegible]
یک مثقال ترید ده مثقال [illegible] زنجبیل دارچینی قرفه [illegible] قرنفل فلفل [illegible] مثقال مجموع بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی پنج درم باشد معجون سورنجان صفت فلفل سفید نمک هندی ورق گل کشنیز خشک یک درم و نیم سورنجان
ده درم ترید سفید [illegible] درم روغن بادام [illegible] درم سقمونیا [illegible] درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم بسرشند شربتی یک درم تا پنج درم باشد
معجون خیارشنبر [illegible] درم [illegible] نمک هندی [illegible] درم [illegible] انیسون مصطکی پنج درم رب السوس [illegible] درم عسل خیارشنبر
صد درم فانیذ پنجاه درم روغن بادام [illegible] درم بکوبند و بعسل و فانیذ بسرشند معجون حجر الیهود گرده و مثانه را پاک گرداند و ادرار
بول کند صفت آن تخم خربزه خیارین [illegible] حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال
بود معجون عقرب گرده و مثانه را از حصاة و ریگ پاک گرداند عقرب سوخته [illegible] درم [illegible] زنجبیل یک درم فلفل دارفلفل هر یک دو درم
[illegible] هر یک پنج درم [illegible] بکوبند و بعسل بسرشند شربتی [illegible] باشد معجون حلتیت [illegible] عقرب [illegible]
سفید بود صفت آن [illegible] فلفل [illegible] بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون کاکنج [illegible]
مثانه را مفید بود صفت آن بزر البنج تخم کرفس [illegible] تخم خیارین [illegible]
فندق [illegible] زعفران [illegible] درم [illegible] بکوبند و بعسل [illegible] بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون
شهریاران قولنج [illegible] و امعا را مفید بود صفت آن زنجبیل قرفه [illegible] مصطکی قرنفل سلیخه قاقله [illegible] هر یک
چهار درم و نیم سقمونیا [illegible] درم ترید [illegible] شکر سفید هفتاد درم بکوبند و [illegible] چندان [illegible] مثقال
معجون فلاسفه [illegible] قلب [illegible] بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت و مفاصل و سلس البول دفع کند و رنگ
روی [illegible] گرداند و عقل [illegible] فلفل و دارفلفل زنجبیل [illegible] بلیله آمله شیطرج [illegible]
[illegible] معجون [illegible] اوجاع قولنج
و [illegible] را مفید بود صفت فلفل سفید و سیاه هر یک بیست درم بزر البنج افیون [illegible] زعفران پنج درم فرفیون
سنبل عاقرقرحا هر یک [illegible] بکوبند و [illegible] عسل بسرشند [illegible] چهار ماه [illegible] معجون مشک [illegible]
[illegible] مشک سلیخه سنبل [illegible] زعفران [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] بکوبند و [illegible] چندان [illegible] شربتی یک درم باشد معجون زرد [illegible]
بود [illegible] گل [illegible] زعفران [illegible] بکوبند [illegible]
شربتی یک مثقال بود معجون [illegible] فلفل و دارفلفل قرنفل زنجبیل [illegible]

[illegible]

سقمونیا کمون سداب خولنجان قرنفل مصطکی بکوبند و بعسل با شیره قند بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون فوج [illegible]

مفید بود صفت آن فوج حلتیت زنجبیل از هر یک مصطکی بکوبند و بعسل با شیره قند بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون لبوب تیز کند

و قوت باه و درد کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روی نیکو گرداند صفت آن مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب الصنوبر و فندق و پسته

[illegible] خشخاش تودری سرخ و سفید کنجد تخم گزر و جرجیر و پیاز و شلغم و اسپست همچنین زنجبیل و دار فلفل و کبابه قرنفل دارچینی هر یک مثقال

و خولنجان و تخم [illegible] با عسل سه چندان ادویه بیامیزند شربتی تا دو مثقال تناول کنند معجون شاذرلطوس مزاج [illegible] و اوجاع

و کبد و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و بادها بشکند و ضیق النفس و اوجاع سینه

و صداع و صرع و جذام را مفید بود صفت آن [illegible] غاریقون بیست درم زعفران دارچینی [illegible]

فلفل و دار فلفل [illegible] اذخر [illegible] هر یک دو درم قسط [illegible] افتیمون هر یک [illegible] درم اسارون [illegible] سقمونیا هر یک شش درم

سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه چهار مثقال تناول کنند معجون سورنجان اوجاع

نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود صفت سورنجان سفید شش درم بوزیدان [illegible] کرانی شیطرج هر یک دو درم

هلیله زرد [illegible] درم تخم کرفس رازیانه ورق [illegible] فلفل سفید کشنیز خشک نمک هندی سعتر هر یک [illegible] زنجبیل

هر یک [illegible] درم تربد پنج درم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم [illegible] معجون بلادر رعشه و فالج و لقوه و تمام

امراض بارده را مفید بود صفت زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط دار فلفل فوج هر یک ده درم سداب حلتیت [illegible] رازیانه حب الغار

چند بیدستر شیطرج [illegible] عسل بلادر [illegible] مثقال ادویه بکوبند و بروغن جوز یا بادام ملوث کنند و بعسل بسرشند شربتی نیم مثقال

باشد [illegible] جمیع امراض [illegible] و ریاح غلیظه و سوء الهضم و سوء الاستمرا و قولنج و عسر البول و اوجاع اسنان را مفید بود صفت [illegible]

افیون دارچینی اسارون [illegible] هر یک [illegible] فلفل و دار فلفل قسط [illegible] هر یک شش درم زعفران [illegible] درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه

نیم مثقال تناول کنند اطریفل کبیر ریاح و بواسیر و رطوبت معده را مفید بود و رنگ روی نیکو گرداند و باه بیفزاید صفت هلیله سیاه

و کابلی بلیله آمله فلفل و دار فلفل هر یک [illegible] درم زنجبیل بوزیدان [illegible] شیطرج هندی [illegible] تودری سرخ و سفید لسان العصافیر [illegible] خشخاش

همچنین هر یک [illegible] بکوبند و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند اطریفل کشنیزی صداع و بخارات معده را مفید

بود صفت هلیله زرد و هلیله کابلی بلیله آمله کشنیز خشک مساوی بکوبند و بعسل بسرشند اطریفل افتیمون امراض سوداوی را مفید بود

و موی سیاه گرداند و [illegible] صفت هلیله کابلی ده درم [illegible] افتیمون [illegible] هر یک [illegible] درم شیطرج [illegible] بسفایج [illegible]

هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی مثقال باشد اطریفل مقل بواسیر را مفید بود صفت هلیله کابلی بلیله آمله هر یک [illegible] درم

مقل شش درم را حل کنند و با عسل بیامیزند و با ادویه بسرشند اطریفل صغیر هلیله کابلی بلیله آمله مساوی بکوبند و بروغن بادام

ملوث گردانند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند اطریفل [illegible] امراض [illegible] را مفید بود هلیله کابلی بیست درم هلیله آمله هر یک ده درم

برنج کابلی پانزده درم شیطرج سعد [illegible] زنجبیل هر یک پنج درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت درم قسط سه درم [illegible]

شش درم مصطکی افسنتین قرنفل [illegible] هر یک ده درم فلفل و دار فلفل [illegible] هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و

چهار درم تناول کنند [illegible] ده درم [illegible] هر یک [illegible]

۱۳۹

[illegible]

[illegible]

تنبیل [illegible] یک سیر رم بگویند تنبیل [illegible] شرقی [illegible] باشد آنچه

[illegible] سفید باشد [illegible] تنبیل [illegible] بگویند [illegible] شرقی سه مثقال باشد باب پنجم در اشربه

و لعوقات و مربیات و ربوبات و سکنجبینات شراب بنفشه [illegible] صفرا آورد و سعال [illegible] ذات الجنب و ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبع

[illegible] کند [illegible] صفت آن بنفشه تازه [illegible] سه چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یک من [illegible]

[illegible] بقوام آرند شراب نیلوفر [illegible] و سعال گرم و حمیات صفرا آور را مفید بود و صفت آن بعینه

شراب بنفشه است شراب عناب [illegible] باشد صفت عناب [illegible] یک رطل [illegible] چهار رطل آب [illegible]

[illegible] صافی کنند [illegible] بقوام آرند شراب به [illegible] قلب و معده و قابض [illegible] تشنگی نشاند صفت به ترش رسیده [illegible] پاره کنند [illegible]

بیرون آرند [illegible] بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام آرند شراب سیب [illegible] قلب و معده و قابض و مفرح بود

[illegible] اسهال [illegible] تشنگی نشاند [illegible] شراب انار [illegible] تشنگی [illegible] صفرا آور را مفید بود [illegible] معده باشد صفت

آب انار [illegible] با قند [illegible] بقوام آرند شراب ورد [illegible] حمیات صفرا آور را مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند

صفت آن [illegible] گل سرخ تازه [illegible] من [illegible] آب گرم [illegible]

[illegible] بقوام آرند و بعد از آنکه صافی کنند

[illegible] بقوام آرند [illegible] شراب دیگر گویند [illegible] اسهال و فایده [illegible] بود

شراب فواکه [illegible] قلب و معده [illegible] صفرا آور را مفید بود صفت آن [illegible] امرود و سماق و انار ترش

[illegible] بقوام آرند شراب ریباس [illegible] اسهال صفرا آور و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و

[illegible] صفت آن ریباس [illegible] بقوام آرند شراب توت [illegible] حلق را مفید بود [illegible]

[illegible] شراب خشخاش سعال نزله [illegible] سینه [illegible] را مفید بود صفت آن خشخاش [illegible]

[illegible] بقوام آرند شراب لیمو [illegible] مفید بود

[illegible] صفت آن [illegible] بقوام آرند [illegible]

[illegible] شراب صندل [illegible] صندل سفید [illegible]

[illegible] بقوام آرند شراب نعناع

[illegible] صفت آن [illegible] بقوام آرند

شراب [illegible] صفت آن [illegible]

[illegible]

[illegible] بقوام آرند شراب [illegible] مفید بود

[illegible] صفت آن [illegible]

[illegible]

۱۴۰

و در دیگ [illegible] تا بجا رنگ آید پس با دو من قند بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید [illegible] بر آن بریزند و بزنند [illegible] شراب
بزوری [illegible] پوست بیخ کاسنی [illegible] درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنج درم تخم کاسنی هشت درم تخم رازیانه پنج درم [illegible] ده درم
مجموع بکوبند و در دو من آب بجوشانند تا بیک من آید پس با یک من قند بقوام آرند شراب بنجبار اسهال [illegible] درم [illegible]
[illegible] معده را تقویت دهد صفت آن بنجبار [illegible] مثقال [illegible] مثقال صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندل [illegible]
بکوبند و بجوشانند و با یک من قند بقوام آرند شراب اسطوخودوس [illegible] سوداوی و بلغمی را مفید بود و صفت آن اسطوخودوس
[illegible] هر یک [illegible] گاوزبان [illegible] تخم کرفس تخم [illegible] هر یک پنج درم [illegible]
[illegible] رطل آب بجوشانند تا [illegible] آید و با سه رطل [illegible] را مفید بود و صفت آن [illegible]
ده درم بسفایج پنج درم بالنگو گاوزبان هر یک پنج درم [illegible] با عسل [illegible] بقوام آرند شراب افسنتین سقوط اشتها و ضعف معده را
مفید بود و صفت آن افسنتین [illegible] درم [illegible] رطل آب بجوشانند تا [illegible] رطل آید و صاف کنند [illegible] بگیرند و [illegible] کنند و آب آن بگیرند
ثلث رطلی شراب عسل [illegible] نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام آرند شراب بخته [illegible] ضعف معده و [illegible]
و مفاصل و فالج و لقوه و [illegible] و ادرار بول نافع باشد صفت آن آب انگور [illegible] من گوشت بره فربه [illegible]
و بجوشانند عود ده درم زعفران مصطکی خولنجان جوزبوا هر یک پنج درم قرنفل [illegible] هر یک [illegible]
دارچینی دار فلفل عاقرقرحا قاقله سنبل هر یک [illegible] مجموع بکوبند در کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود [illegible]
و نعناع نیز بریزند و [illegible] آن کیسه را بدست بمالند و [illegible] بعد از آن فرو گیرند و صاف کنند و مشک [illegible] مثقال در
رطلی گلاب حل کنند و بر آن ریزند و پنج من قند یا عسل بقوام آرند [illegible] معده و کبد و تشنگی را مفید بود و صفت آن به رسیده
پاره کنند و دانه پاک کرده [illegible] سکنگبین [illegible] من آب از آن بگیرند [illegible] من شراب [illegible] بستانند [illegible]
در آن [illegible] صاف کنند و آن ثقل را آب [illegible] بجوشانند [illegible] و در آن [illegible] بریزند و آن آبها با هم در دیگ [illegible] سکنگبین بجوشانند تا
[illegible] بالا آید و با پنج من قند یا عسل [illegible] کنند و قرنفل [illegible] درم قاقله [illegible] زعفران [illegible] هر یک [illegible] درم
زنجبیل هر یک [illegible] نیم کوفته [illegible] و در کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم بدست بمالند تا قوت آن [illegible] بیرون آید [illegible]
و یک درم مشک در گلاب حل کنند و در آن ریزند [illegible] باشد که آب آن بگیرند [illegible] بقوام آرند رب [illegible]
حمیات [illegible] را مفید بود و صفت آن [illegible] بجوشانند و صاف کنند و آن آب صاف بجوشانند تا بقوام آید
[illegible] بدین طریق گیرند سکنجبین ساذج حمیات حاره و تشنگی و سده را مفید بود و [illegible] صفرا کند صفت آن
سرکه سفید [illegible] با یک من قند یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری [illegible] استسقا و سوء القنیه و حمیات [illegible] مفید بود
صفت آن تخم کاسنی پنج درم تخم [illegible] ده درم پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنج درم [illegible] کوفته در [illegible] رطل آب
[illegible] بجوشانند [illegible] بعد از آن بجوشانند و ثقل بدست بمالند و صاف کنند و با یک من قند بقوام آرند سکنجبین بزوری حار سده
بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند صفت آن تخم کرفس رازیانه و [illegible] انیسون هر یک پنج درم [illegible]
بیخ رازیانه [illegible] کرفس [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] چنانچه گفته شد بسازند سکنجبین [illegible] تخم کاسنی [illegible]

۱۴۱

[illegible]

... تخم [illegible] ده درم پوست بیخ کاسنی [illegible] درم پوست بیخ رازیانه پنج درم [illegible] سکنجبین سفرجلی [illegible] تقویت معده و کبد کند و تشنگی [illegible]

ص [illegible] آب و سکنجبین تند و سرکه رطلی اکثر بحسب ارادت بقوام آرند **سکنجبین عنصلی** بود و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه

و نقرس و امراض بلغمی را مفید باشد ص [illegible] که عنصل [illegible] من شراب [illegible] و من عسل سه من [illegible] کنند و انیسون و زنجبیل و رازیانه [illegible]

و [illegible] و سداب [illegible] یک [illegible] درم تخم کرفس و کمون [illegible] هر یک پنج درم [illegible] در میان آن [illegible] ریزند و [illegible]

بعد از آن [illegible] کنند **سکنجبین عنصلی** عنصل [illegible] و داخل آن پاک کنند و از آن سکنجبین [illegible] من سرکه

[illegible] **سکنجبین رمانی** حمیات محرقه و معده و کبد را مفید بود **صفت** آن آب انار [illegible] ترش و شیرین [illegible]

[illegible] بحسب ارادت [illegible] درم با هم [illegible] و [illegible] قند بجاشنی نهند و بقوام آرند **سکنجبین** [illegible]

[illegible] را مفید بود و طبیعت نرم کند **صفت** آن [illegible] چهارده درم [illegible] تخم کاسنی هر یک [illegible]

زنجبیل [illegible] رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید با چهار رطل قند بقوام آرند **لعوق سپستان** سعال و خشونت

حلق و ریه را مفید بود و طبیعت نرم کند ص آن سپستان [illegible] عدد [illegible] درم [illegible]

[illegible] آب بجوشانند تا [illegible] بقوام آرند **لعوق** [illegible] بود سعال [illegible] مفید باشد و سینه و ریه را پاک کند

ص [illegible] هر یک بیست درم [illegible] رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید با رطلی قند بقوام آرند **لعوق سپستان** سعال بلغمی را

مفید بود و [illegible] بلغم کند ص [illegible] ده درم [illegible] چهار درم [illegible] انیسون هر یک [illegible] درم [illegible] رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید

با رطلی عسل بقوام آرند **لعوق** [illegible] سعال [illegible] ریه را مفید بود ص [illegible] ۱۴۲

درم [illegible] چهار درم [illegible]

و بقوام آرند **لعوق حلبه** سعال و خشونت حلق و حنجره را مفید بود ص [illegible]

مغز بادام [illegible] درم حلبه چهار درم قند بیست درم [illegible] و در میان رطلی [illegible] بقوام آرند **لعوق عنصل** سعال

و ربو را مفید بود ص عنصل بریان کرده [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] و در میان رطلی عسل کنند **لعوق**

حلبه [illegible] و سعال بلغمی را مفید بود ص حلبه [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بریان کرده

و دانه بیرون کرده [illegible] درم با هم بسایند و [illegible] و در میان عسل گرم ریزند **لعوق السوس** سعال [illegible]

مفید بود ص [illegible] السوس [illegible] مغز بادام تخم رازیانه [illegible] و در میان عسل ریزند **ماء الاصول** فالج و لقوه و عرق النسا

اوجاع مفاصل را مفید بود ص [illegible] کرفس رازیانه هر یک [illegible] درم [illegible] تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک [illegible]

[illegible]

[illegible] بیرون کرده [illegible] درم [illegible] آب بجوشانند [illegible] بقوام آرند [illegible] رحم را مفید بود [illegible]

ص بیخ کرفس [illegible] پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس رازیانه و انیسون [illegible]

[illegible] مثانه را مفید بود ص بیخ کرفس [illegible]

هر یک [illegible] درم [illegible] رطل آب بجوشانند تا به [illegible] قند بقوام

[illegible]

[illegible]

آرند و بخیدرم حجر الیهود بکوبند و با آن بیامیزند آخر سده و برو ورت کند اطحال بر رودت معده و استسقا و حمیات نافع بود معجون بیامیزند
قرص بیم کرش و رازیانه هر یک هفت درم تخم خیار و تخم خربزه و تخم خیار هر یک نیم درم مصطکی سنبل هر یک دو درم و نیم ملک عود بلسان هر یک درم
درم بادام و رد ... پوست بیخ کبر افسنتین مرو گل هر یک ده درم مویز طایفی بیست درم انجره ده عدد و روی آب بجوشانند
تا به یکمن باید با یکمن قند بقوام آرند گلقند مقوی معده و دافع بلغم صفت گل سرخ یکمن و بیست مثقال تا پنج روز در شود و یکمن
قند را حلاب سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند هر گاه کم شود باز قند بریزند تا به اصل وزن برسد و گلنگبین نیز چنین سازند گلقند
بنفشه سر بنفشه یک چاشت بلند و نیم من از آن با یکمن شیره قند بیامیزند و در آفتاب نهند سفرجلی مقوی قلب و معده بود صفت سیب
شیرین پنجاه عدد پوست باز کنند و در دیگ سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند و به غیر نیز چنین سازند اما از آن پاره کنند و آب را
پاک سازند یا دام مربی سرفه و نقصان یاه را مفید بود صفت مغز بادام مقشر در دوشاب بخیسانند و سه روز پاک کنند بر
بیرون آرند و در عسل بجوشانند و سه روز پاک کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند هلیله مربی مقوی معده و تقویت
دهد و کبد و دفع بخار و ریاح و بواسیر و تقویت بصر کند و موی سیاه گرداند و از امراض سودا ایمن دارد صفت هلیله کابلی صد
عدد در ظرف کنند و آب خاکستر بر سر آن بریزند و هر سه روز آب خاکستر تازه بکنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگ سنگین با
کمی خوب بکوبند و بجوشانند تا خوب پخته شود و انگاه هلیله بیرون آرند و به نیش سوراخها کنند و در ظرف چینی یا کاسی نهند و عسل کف
گرفته یا شیره قند بر سر آن بریزند و بگذارند و بعد از بیست روز باز عسل بر سر آن بریزند و یکبار دیگر بجوشانند و بجوشانند زنجبیل مربی
زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند انگاه پاره کنند و در آب عسل بجوشانند تا آب خشک شود و در ظرف کنند و عسل بر سر آن بریزند
شقاقل مربی باه را بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود صفت شقاقل ... در آب بخیسانند پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند و
در ظرف ریزند ترنج مربی مقوی معده و مفرح باشد صفت ترنج را پاره کنند و تخم از آن بیرون آرند و بعضی پوست آن نیز باز کنند اما
اگر باشد بهتر بود و در دیگ سنگین با آب و عسل بجوشانند تا ثابت شود و انگاه در ظرف کنند و عسل بر سر آن ریزند جوز
مربی مقوی باه بود صفت آن جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست خارج و داخل آن باز کنند
و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند باب ششم در جوارشات جوارش مفرح خفقان و سوء هضم و ... را
مفید بود صفت آن قاقله کبار و صغار کبابه بسباسه دارچینی هر یک ... یک درم زنجبیل دار فلفل قرنفل زعفران
هر یک نیم درم ... مصطکی هر یک دو درم جوز بوا ... درم ... بکوبند و ببیزند و با عسل ... و در میان قند بقوام
آورده بسرشته ... کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال باشد جوارش سفرجلی ... مقوی معده بود و ... بکشاید و باد ...
... یک رطل پاره کنند و در روغن ... با شراب بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بفشارند و صاف کنند ... رطل
عسل بقوام آرند انگاه زنجبیل دارچینی دار فلفل هر یک دو درم ... قاقله زعفران هر یک ... درم مصطکی ... یا
ده درم ... بکوبند و در آن میان ریزند تا با هم آمیخته شود و انگاه فرو گیرند و در ... یا ... که ... باشد
کنند و بعد از آنکه ... کرده ... بگذارند تا خشک شود پس ... پاره کنند ... مثقال باشد ... را ...
در میان آتش نهند تا بریان شود و انگاه چهار درم از آن ... جوارش ...

[illegible]

۱۴۳

ضعف معده تیز و اسهال را مفید بود صفت آن به رسیده در زمین کوفته در غل خمر بخیسانند بعد از آن بجوشانند تا نیک مهرا شود پس صافی کنند و با
کمون قند بقوام آورند زنجبیل و فلفل دار فلفل هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه از هر یک زعفران دو درم بکوبند با آن بیامیزند کفته
شربتی یک مثقال باشد جوارش لمری قولنج و اوجاع معده را مفید بود صفت آن بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل دار فلفل
هر یک درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنج درم سنا برگ سه درم بکوبند و حب با تنگ آب بیرون کرده بسته درم شکر بزور عسل
بجوشانند تا ... بیالایند و با عسل بیامیزند و دیگر داروها بر آن افشانند شربتی یک مثقال باشد جوارش کافور ضعف معده و ... را
... را مفید بود صفت آن فلفل ... نیک ... قرنفل ... زعفران ... و بکوبند با عسل ...
شربتی یک مثقال بود جوارش عود تقویت معده و ازاله رطوبت و هضم کند صفت آن قاقله ... قرنفل ... زنجبیل
دار فلفل زعفران هر یک ... عود قرنفل هر یک پنج درم بکوبند با شیره قند با عسل بیامیزند شربتی یک مثقال باشد جوارش سنبل سنبل تخم کرفس
انیسون مصطکی هر یک ... درم ... هلیله کابلی ... قرنفل ... یک درم و نیم ... درم ... درم ... الدرهم
هر یک دو درم و نیم جوارش مصطکی برودت معده ... و سیلان لعاب را مفید بود صفت آن مصطکی
... درم بکوبند با ... قند بقوام آرند جوارش کمونی حمیات بلغمی و سودا و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود صفت
آن زیره کرمانی ... در سرکه خیسانیده ... بریان کنند چهل درم از آن با ... دار فلفل زنجبیل ... درم
... درم بکوبند با سه چندان عسل یا قند ... شربتی یک مثقال باشد جوارش بلادر ... صافی کند و رنگ رو
نیکو کند و برودت و اوجاع معده و نسیان را مفید بود صفت آن فلفل و دار فلفل هلیله کابلی بلیله املج سیاه ...
چهار درم ... هر یک دوازده درم بکوبند با عسل ... بروغن گاو و هر یک یازده درم بیامیزند و بعسل بسرشند و ... بعد از
... دو درم بخورند جوارش اترج ... طعام کند و رنگ رو ... نیکو کند صفت آن پوست ترنج ... درم قرنفل
... دار فلفل ... خولنجان زنجبیل هر یک ... مشک ... بکوبند و بعسل بسرشند جوارش مقلیاثا ...
... را مفید بود صفت آن ... بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک ... مصطکی سه درم پوست هلیله کابلی
بروغن گاو بریان کرده ... درم بگلاب بسرشند جوارش سماق اسهال باز دارد صفت آن سماق ده درم دانه ... پنج درم
انار دانه ترش ... هر یک ... درم ... هر یک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش مشک
خفقان و ضعف قلب و معده را مفید بود صفت آن مشک نیم مثقال قاقله ... قرنفل زنجبیل دار فلفل عود و هر یک ... درم دار
... درم زعفران دو درم قند ... بکوبند و بعسل بسرشند جوارش ... باه ... صفت آن تخم ...
... تخم گزر ... ترب هر یک ... درم ... اللسان ...
کرده هر یک ... درم زنجبیل ... خولنجان ... دار فلفل هر یک ... درم ... بوزن جمیع
ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی ... درم جوارش ... طعام را مفید بود و قوت باه دهد صفت آن زنجبیل
فلفل هر یک ... درم دار فلفل ... درم ... هر یک ... درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود جوارش
شهریاران برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند صفت آن ... زنجبیل ... فلفل دار فلفل ...

١٤٤

قاقله صغار و کبار قرنفل سنا تخم بسباسه مصطکی [illegible] سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون [illegible] از هر یک [illegible] دوازده درم
ده درم [illegible] شش درم [illegible] بیست درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش کندر [illegible] و ضعف معده را
مفید بود صفت آن فلفل دار فلفل قرنفل جوزبوا از هر یک [illegible] درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان از هر یکی دوازده درم شکر سفید مثل جمله بکوبند
و بعسل بسرشند آخر کند صفت [illegible] فلفل دار فلفل از هر یکی دوازده درم زنجبیل خولنجان از هر یکی دوازده درم زنجبیل [illegible] [illegible] بهم [illegible] کنند
و [illegible] اسهال [illegible] و سلس البول را مفید بود [illegible] کلنار فلفل سنبل [illegible] [illegible] [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] جوارش فافلی [illegible] اوجاع معده و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] را مفید بود صفت آن فلفل سفید و سیاه و دار فلفل از هر یک بیست درم عود [illegible] درم [illegible] سنبل [illegible] چهار درم زنجبیل
کرفس سلیخه اسارون [illegible] از هر یک [illegible] بکوبند و بعسل بسرشند [illegible] درم باشد باب هفتم در قرصها و سفوفها و غیره
قرص طباشیر [illegible] را نرم کند و حمیات محرقه و سعال [illegible] را مفید بود صفت طباشیر [illegible] درم [illegible] تخم خیارین
کدو از هر یک [illegible] درم [illegible] نشاسته صمغ عربی [illegible] سفید کتیرا از هر یک [illegible] درم بکوبند و بلعاب [illegible] بسرشند شربتی یک مثقال باشد [illegible] ورق گل [illegible]
از هر یک [illegible] درم طباشیر کتیرا از هر یک دو درم نشاسته [illegible] درم بکوبند و با [illegible] بسرشند قرص طباشیر معتدل حمیات حاره [illegible]
[illegible] را مفید بود صفت آن طباشیر زرشک ورق گل [illegible] از هر یک [illegible] درم تخم خیارین کدو [illegible] کاسنی [illegible] صندل [illegible]
[illegible] درم کافور [illegible] بکوبند و بلعاب [illegible] بسرشند قرص طباشیر [illegible] ورق گل [illegible] درم تخم [illegible] درم طباشیر چهار درم نشاسته [illegible]
از هر یک [illegible] درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال باشد [illegible] تخم [illegible] کرده نشاسته از هر یک دو درم ورق گل [illegible] درم طباشیر
[illegible] زرشک گل [illegible] از هر یک [illegible] درم بکوبند و بلعاب [illegible] بسرشند و قرص سازند قرص زرشک کبیر حمیات [illegible] و [illegible] معده را
[illegible] بود صفت آن [illegible] زرشک [illegible] تخم از هر یک [illegible] درم ورق گل [illegible] درم تخم [illegible] رب السوس طباشیر تخم کاسنی
سنبل غافث [illegible] [illegible] بود [illegible] از هر یک [illegible] درم زعفران [illegible] درم بکوبند و با [illegible] بسرشند [illegible] زرشک [illegible] کرده [illegible] درم
تخم کاسنی تخم خیارین از هر یک [illegible] درم ورق گل [illegible] درم [illegible] سنبل از هر یک [illegible] بکوبند و [illegible] بسرشند قرص کهربا [illegible]
مفید بود صفت آن [illegible] سفید مصطکی کهربا از هر یک [illegible] درم زعفران دو درم بکوبند و با [illegible] بسرشند قرص کلنار اسهال
[illegible] را مفید بود صفت آن سلیخه [illegible] مختوم صمغ عربی [illegible] بکوبند و با [illegible] بسرشند قرص [illegible] [illegible]
طحال را نافع بود صفت آن [illegible] تخم کاسنی [illegible] تخم [illegible] بکوبند و [illegible] بسرشند قرص افسنتین [illegible]
طحال و عسر البول و امراض [illegible] را مفید بود صفت آن افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون [illegible] بکوبند و با [illegible]
قرص سازند قرص ورد حمیات [illegible] را مفید بود صفت آن ورق گل [illegible] درم [illegible] غافث طباشیر سنبل
رب السوس [illegible] بکوبند و با آب بسرشند قرص ورد کبیر اوجاع معده [illegible] و استسقا و حمیات [illegible] را مفید بود
صفت آن [illegible] عود [illegible] سنبل مصطکی [illegible] سلیخه [illegible] [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] بسرشند شربتی [illegible] مثقال باشد
[illegible] اوجاع معده و حمیات [illegible] را مفید بود صفت آن ورق گل [illegible] درم [illegible] چهار درم سنبل [illegible] درم قرص [illegible]
[illegible] و امراض [illegible] طحال را مفید بود صفت آن [illegible] [illegible] درم [illegible] از هر یک [illegible] درم تخم کرفس انیسون [illegible]

۱۴۵

هر یک یک درم بکوبند و باب بسرشند قرص کافور [illegible] حاده و دق را مفید بود وصفت قرص گل سرخ شش درم صمغ عربی [illegible]
هر یک چهار درم [illegible] تخم خیار و کدو [illegible] کثیرا [illegible] هر یک [illegible] درم زعفران دو درم کافور [illegible] درم بکوبند و [illegible]
بسرشند قرص [illegible] اسهال صفراوی [illegible] بود و [illegible] را مفید بود وصفت [illegible] دو درم [illegible] هر یک [illegible]
هر یک [illegible] درم هلیله زرد [illegible] درم سقمونیا بریان [illegible] بکوبند و باب بسرشند و این شربتی باشد [illegible] اسهال [illegible] صفرا [illegible] وصفت آن
بنفشه ده درم [illegible] رب السوس [illegible] درم سقمونیا دانگی [illegible] شربت [illegible] رب السوس بنفشه ده درم [illegible] هر یک سه درم
بکوبند و باب بسرشند شربتی سه درم قرص سنبل اورام کبد و معده را مفید بود وصفت آن [illegible]
سنبل هر یک سه درم زعفران افسنتین [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بکوبند [illegible] شربتی یک مثقال قرص
کاکنج [illegible] کلیه و مثانه را مفید بود وصفت تخم کرفس [illegible] هر یک [illegible] زعفران حب الصنوبر تخم [illegible] مغز بادام
افیون هر یک [illegible] درم [illegible] کاکنج [illegible] تخم خیار [illegible] بکوبند و باب [illegible] بسرشند شربتی مثقالی باشد قرص
خشخاش [illegible] سرفه و [illegible] سینه [illegible] وصفت آن [illegible] گل سرخ [illegible] هر یک [illegible] درم زعفران
[illegible] خشخاش سفید و سیاه هر یک [illegible] درم [illegible] قرص گل ارمنی [illegible] نافع بود وصفت گل ارمنی
[illegible] هر یک [illegible] سرطان سوخته [illegible] هر یک [illegible] بکوبند و باب کاکنج [illegible]
شربتی دو درم [illegible] تخم خیارین [illegible] تخم [illegible] چهار درم [illegible] سرطان سوخته هر یک دو درم [illegible]
[illegible] حب ایارج [illegible] نافع بود از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته و [illegible] را مفید بود
[illegible] ایارج فیقرا [illegible] حب النیل [illegible] غاریقون افیون [illegible] حنظل [illegible] هر یک [illegible] بکوبند و باب [illegible]
بسرشند و این شربتی باشد حب [illegible] درد معده و امراض [illegible] و ظلمت چشم را نافع بود وصفت صبر سقوطری بیست درم
پوست هلیله زرد [illegible] گل سرخ [illegible] سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و باب [illegible] بسرشند شربتی دو درم باشد
حب [illegible] صبر سقوطری [illegible] پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ هر یک درمی بکوبند و باب بسرشند
شربتی دو مثقال باشد [illegible] حب [illegible] صبر سقوطری [illegible] عصاره افسنتین [illegible] درم سقمونیا تخم حنظل هر یک [illegible] بکوبند
و باب کرفس بسرشند شربتی یک مثقال حب صبر [illegible] درد مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود [illegible] معده [illegible]
صبر سقوطری [illegible] مثقال [illegible] حب النیل غاریقون افیون هر یک [illegible] تخم الحنظل [illegible] هر یک [illegible]
بکوبند و باب کرفس بسرشند [illegible] حب ریحان [illegible] مفاصل و عرق النسا مفید بود وصفت صبر سقوطری [illegible]
[illegible] ریحان یک مثقال [illegible] تخم الحنظل [illegible] حب النیل غاریقون [illegible] هر یک [illegible] بکوبند و باب کرفس بسرشند این [illegible]
[illegible] معده را مفید بود [illegible] بنفشه ده درم [illegible] رب السوس [illegible] هلیله زرد هر یک
[illegible] درم افیون [illegible] سقمونیا بریان [illegible] بکوبند و باب [illegible] بسرشند و این شربتی باشد حب [illegible]
و امراض [illegible] را مفید بود [illegible] هلیله زرد و کابلی [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] صبر سقوطری [illegible]
غاریقون هر یک [illegible] درم تخم حنظل [illegible] بکوبند و باب [illegible] بسرشند [illegible] شربتی سه درم باشد حب [illegible]

۱۴۶

منفعت ازارابارج فیقرا نامیده اند و از ترکیب ثلاث است اتفاق گفته که ایارج فیقرا منسوب است بکلیه و مصلح آن عناب است و بعضی گفته که خردل گرم است در اخر درجه دوم

١٤٧

بواسیر و اوجاع مقعد را مفید بود حب هلیله سیاه هلیله زرد هلیله کابلی هر یک دو درم بکوبند و بیخته بشیره ریوند حل کنند و ادویه را به آن سرشته

شربتی دو درم باشد حب غافث غافث هلیله و سودا و درد را مفید بود حب صبر سقوطری هلیله زرد عصاره غافث افتیمون بکوبند و باب

سرشته شربتی یک مثقال باشد حب سکبینج قولنج و اوجاع معده و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید صفت سکبینج تخم کرفس انیسون

هلیله زرد هر یک پنج درم تربد هشت درم شحم حنظل سه درم بکوبند و باب سرشته شربتی سه درم حب اسطوخودوس کبیر صداع و

را مفید بود و منقیه دماغ از بلغم کند صفت هلیله کابلی شش درم الله اسطوخودوس غاریقون سقمونیا سه درم افتیمون پنج درم ایارج

فیقرا تربد هر یک ده درم قرنفل یک درم تخم کرفس اسارون انیسون هر یک دو دانگ بکوبند و باب سرشته شربتی یک مثقال باشد

اخضر تربد دو درم صبر سقوطری حب النیل هر یک درمی شحم حنظل سقمونیا هر یک دو دانگ بکوبند و باب سرشته شربتی یک مثقال

حب افتیمون مسهل سودا بود صفت افتیمون دو درم غاریقون تربد خراشیده مرغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک

درمی نمک هندی بکوبند و باب ارازیانه سرشته و این شربتی باشد حب فاویه قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند صفت زنجبیل

قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل نانخواه مصطکی هر یک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر سرشته حب سازند مقدار نخود و یک

حب از آن نوعی اسهال کند حب شیطرج اوجاع مفاصل و النقرس و فالج را مفید بود و شکم بگشاید صفت تربد دو درم صبر سقوطری

نیست درم زنجبیل قرنفل خردل شونیز شیطرج هر یک نیم درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا هر یک درمی فانید چهار درم بکوبند و باب

کنند تا سرشته شربتی سه درم باشد حب ایارج امراض سر و معده را مفید بود صفت ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد چهار درم

نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و آب کرفس سرشته شربتی دو درم و نیم باشد اخضر تربد ایارج فیقرا هر یک درمی نمک هندی

نیم درم سقمونیا دانگی شحم حنظل دانگی و نیم بکوبند و باب سرشته و این شربتی باشد حب السعال سعال را اگر از حرارت

بود مفید است صفت مغز بادام مغز تخم خیار ربّ سوس نشاسته صمغ عربی خشخاش کثیرا رب السوس دو درم باقلی

درم بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته و حب سازند مقدار نخود و زیر زبان نهند آخر سعالی اگر از برودت بود مفید است صفت

مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس بیخ رازیانه هر یک بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته حبی که بوی دهن خوش کند

صفت جوزبوا قاقله قرنفل کوفل کافور دارچینی خولنجان هر یک درمی بکوبند مشک دانگی بگلاب حل کنند و ادویه بدان سرشته

حب سازند اخرى پوست ترنج ورق ترنج قسط تخم مشک سنبل قرنفل جوزبوا نانخواه سنبل زنجبیل کبابه هر یک دانگی درم

مشک یک درم بکوبند و باب سرشته حب سازند باب نعنا و در ارحا ایارج تقیل امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل

و فالج و لقوه را مفید بود صفت مصطکی زعفران حب بلسان سنبل قرنفل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هر یک درمی

صبر سقوطری مثل جمیع بکوبند و باهم بیامیزند و یک مثقال از آن استعمال کنند ایارج لوغاذیا شحم حنظل غاریقون بصل الفار

بریان کرده اشق سقمونیا خربق سیاه جوزمارنیقون فربیون یک مثقال و نیم ایارج افتیمون مثقل کاکربیون سلیخه فربیون یک

سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دارچینی جاوشیر جندبیدستر دارفلفل مر اسارون چهار درم بکوبند و مثقال از آن شربت باشد

و بسفایج و افتیمون کمادریوس سلیخه هیئت گفته اند که صبر زعفران هر یک چهار درم شربت مثقال است ایارج لوغاذیا به جهت صرع

فالج و لقوه کند و سکته و خدر و صداع کهنه و اوجاع مفاصل را مفید بود و اوجاع مثانه و رحم و سده و ضعف معده و ...

و اعراض کلیه و مثانه و اورام بارده و سرطانات را مفید بود و صفت تخم خشخاش سفید درم اصل السوس بریان کرده غاریقون سقمونیا
ماش مقشر تخم ریحان سیاه سیر کندر تربد غاریقون افسنتین سعتر سنبل فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران بسفایج سکبینج هر یک
مرزنجوش اسارون بادیان طریفل مصطفی افتیمون زرنباد سنبل حماما انجدان اسطوخودوس تخم کرفس افتیمون گاریقون فلفل
سنبل هر یک درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی چهار مثقال بود با مطبوخ افتیمون بسفایج هر یک درم نیز فاسد درم تربد
گاوزبان هر یک مثقال اسطوخودوس شش مثقال ایارج روفس اوجاع المفاصل را مفید بود و بعضی از سودا و بلغم کند صفت تخم خشخاش
هر یک نیم درم سقمونیا مطبوخ درم جوزبوا دار فلفل هر یک ... درم زراوند دحرج مغز اسارون فلفل ابیض سلیخه دار فلفل
زعفران حنظل جعده مرمکی هر یک و درم بیخ شنبلید گفته شد بسیار بود شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود ایاره ارکاغانیس از
فرسنه و دوار و اوجاع و صداع و ابتدای او جاع حلق و عسر النفس و مفاصل و جرب کلب کلب و قولنج را مفید بود صفت تخم حنظل
بیست و درم فرسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل دار فلفل خربق سیاه گاوزبان یک بیست درم اصل السوس بریان کرده صبر
زعفران حنظل اسارون بادیان جاوشیر هر یک درم جعده دار فلفل سکبینج مر سنبل زنجبیل فلفل زراوند دحرج هر یک دو درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی چهار مثقال باشد با ماء الشعیر باه اگر بجهت کلب کلب شاول کنند درم سرطان سوخته با او نیم کنند و اوجاع
بت سدا و صرع و کلیه ایارج لوغاذیا ایارج ارکاغانیس صفت خربق سیاه ... درم تخم حنظل ... صبر درم غاریقون
زعفران تخم ... مثقال ... فلفل سفید ... مثقال حماما اسارون جاوشیر سلیخه سعتر تخم کرفس تخم کرفس هر یک
درم گاوزبان ... تخم ... تخم ... اسطوخودوس هر یک دو درم افیون ... بکوبند و بعسل سرشته شربتی
یک مثقال باشد ایاره ... مقوی بصر باشد و سلاح و نزال ... مفید بود صفت خشخاش ... درم
فلفل سیاه و سفید هر یک ... درم صبر زعفران ... درم ... افتیمون ... درم بکوبند و بعسل سرشته
چهار درم باشد ... سفوفات سفوف انار دانه معده را ... اسهال را مفید بود صفت انار دانه
بریان کرده بازده درم زیره کرمانی ... بریان کرده خرنوب سماق ... کنار ... کشنیز بریان
کرده ... سماق و انار دانه ... زیره ... کشنیز بریان
کرده خرنوب هر یک ... درم ... سفوف مقلیاثا اسهال ... معده را ... مفید
بود ... کرده ... درم ...
بکوبند ... سفوف ... اسهال ... مفید بود صفت ... بریان کرده ...
گل ارمنی هر یک ... درم بکوبند ... بریان کرده ... گل ... سفوف سماق اسهال
تشنگی را مفید بود صفت سماق انار دانه ... هر یک بریان کرده درم ... کنار هر یک ... درم بکوبند
... سفوف ... بود صفت ... سماق انار دانه بریان کرده ...
درم بکوبند ... مثقال ... سفوف ... هر یک دو درم
... فلفل هر یک ... درم ... مثقال ... مفید بود ... ۱۴۸

بعض از شامیده یکم منزلاده گل مالیده براده از آباد الکبیر

ریزنباد تخم کرفس هر یک دو درم بخواه کندر هر یک درم حب بید بید ستر نیم درم زیره کرمانی دو درم کنجد ده درم قند سفید درم
آخر سرعت خروج منی که از حرارت بود سفید باشد ص بگوید و درم تخم تورک سه درم کشنیز یک درم بکوبند در شقاقل بخورند آخر
لوع عقارب را سفید بود ص بوزیدن زرا وند طویل تخم کبر عاقر قرحا هر یک دو درم بکوبند شربتی سه درم باشد آخر
وجع مفاصل را سفید بود ص سورنجان ده درم سقمونیا یک درم کبابه نیم درم قندسی درم شربتی سه درم آخر اوجاع
و ضعف معده را نافع بود ص نعناع قاقله سنبل جوز سعد هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل گهربا هر یک سه درم شکر
از خرهر یک ده بکوبند و سه درم بخورند آخر سده و استسقا طحال را سفید بود ص تخم کاسنی کرنب هر یک پنج درم تخم کشوث
یک درم و نیم بکوبند و درم با سکنجبین بخورند آخر فواق که از امتلا بود زایل کند ص فطراسالیون سعد بکوبند
هر یک سه درم **باب یازدهم** در مطبوخات و نقوعات و غیره **مطبوخ فواکه** مسهل صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده
را نافع بود ص سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم تخم کاسنی نیلوفر هر یک دو درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه آلو کیلی هر یک
عدد و تمرهندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم **مطبوخ هلیله** مسهل صفرا بود ص سنا پنج درم
پنج مهکست درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد
سپستان آلو سیاه هر یک بیست عدد خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم **مطبوخ افتیمون** مسهل سودا و اخلاط سوخته
و امراض سوداوی را نافع بود **صفت آن** سنا پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد ورق گل افتیمون ... تخم کاسنی
چهار درم بادرنجبویه گاوزبان هلیله اسطوخودوس بسفایج هر یک تخم کشوث شاهتره سه درم ... مویز ده درم ...
افتیمون در ... آب بجوشانند تا دو رطل آید ... فرو گرفتن افتیمون در خرقه کتان بندند و در آن اندازند
ترنجبین پانزده درم خیارشنبر بیست درم حل کنند **مطبوخ غاریقون** مسهل سودا و بلغم ... باشد **صفت آن** پوست هلیله
زرد ده درم پوست هلیله کابلی و سیاه هفت درم هلیله هر یک چهار درم مویز ... ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بادرنجبویه
غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج ... غاریقون یک درم افتیمون دو درم آخر پوست هلیله کابلی سیاه ...
هر یک ... درم هلیله ... غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه هر یک ... آلو سیاه بیست عدد مویز ... بیست درم سنا مکی ...
کمافیطوس بسفایج هر یک ... درم ... افیمون ساذج هر یک ... تخم ... افتیمون ... بجوشانند ...
کنند غاریقون ... هر یک ... حنظل ... هر یک ... تخم حنظل ... ده درم ... آن ... باشد
مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق و صفرا را دفع کند ص پوست هلیله زرد هفت درم ... مویز ... هر یک پانزده درم
آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنج درم خیارشنبر پانزده درم **مطبوخ زوفا** ذات الجنب اوجاع صدر و سعال را
سفید بود ص سنا پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ... مویز ... پانزده درم ... درم ...
تخم خطمی ... خبازی هر یک چهار درم ... درم ... **مطبوخ سورنجان** اخلاط ... را ...
کند و اوجاع مفاصل را سفید بود ص سنا هفت درم ... سورنجان ... ترید ... درم ...
سه درم انجیر و عناب یک ... عدد و سپستان بیست عدد ... خیارشنبر ترنجبین ... درم مطبوخی که ...

۱۴۹

رامفید بود صفت ساکنی بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد سپستان سی عدد تخم کاسنی خیارین هر یک سه درم

پختن هر یک پنج درم **نقوع صبر** صداع سودا را مفید بود صفت افتیمون ده درم صبر سقوطری شش درم بکوبند با سه رطل آب گرم

در ظرفی کنند و روزها در آفتاب نهند و شب جای گرم و بعد از سه روز صافی کنند و بیست درم از آن با ده درم روغن بادام بیاشامند

نقوع هلیله مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید بود صفت پوست هلیله زرد ده درم آلو سیاه عناب هر یک بیست عدد سپستان

سی عدد گل سرخ بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیار شنبر ده درم ترنجبین ده درم در سه رطل آب گرم شبانروز بخیسانند

از آن بیاشامند **نقوع فواکه** مسهل صفرا بود صفت آلو سیاه آلوی کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد گل سرخ بیست درم

خشک تمر هندی ده درم ترنجبین نبات هر یک ده درم در یکمن آب بخیسانند **نقوعی** که ادرار بول و طمث کند صفت تخم خربزه کوفته ده درم

تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند و با سه رطل آب در ظرف کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند

آخر لقا با امراض حاده را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند صفت آلو سیاه سپستان هر یک سی عدد مویز طائفی بیست

درم تمر هندی ده درم تخم کاسنی کشنیز خشک نیم کوفته هر یک درم در ظرف کنند با آب گرم بر آن بریزند و روز در آفتاب نهند و شب

بجای گرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند **مانقی** و از وصم و حقنها حقنه که در امراض

حاده استعمال کنند صفت آن با تخم ده عدد عناب بیست عدد سپستان عدد شاهتره ده درم جو کوفته ده درم سبوس خشک یک کفی

بنفشه پنج درم بجوشانند در سه رطل آب تا به نیمه آید صافی کنند و شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و آکامه و روغن بنفشه یا کنجد بر آن

ریزند و استعمال کنند **حقنه** که درد پشت و قولنج را مفید بود صفت حلبه زیره کرمانی هر یک ده درم عناب انجیر هر یک ده عدد سپستان

بیست عدد خطمی خشک بابونه شبت هر یک کفی نانخواه رازیانه هر یک ده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به ثلث آید صافی کنند و ده

یک درم نمک و درم مقل پنج درم عسل روغن کنجد هر یک ده درم با آن ضم کنند **حقنه** که برودت اعضاء سفلی را مفید بود صفت مقل

انتق سکبینج هر یک پنج درم جاوشیر جند بیدستر هر یک ده درم نانخواه رازیانه تخم کرفس اسارون هر یک ده درم حلبه خشک بابونه

شبت هر یک هفت درم در سه رطل آب و سه رطل شیر بجوشانند تا به ثلث آید صافی کنند و با روغن کنجد و روغن گاو و عسل هر یک

ده درم بیامیزند و استعمال کنند **حقنه** که حمیات حاده را نافع بود صفت جو مقشر نیم کوفته خطمی بنفشه هر یک کفی عناب ده عدد

سپستان مویز طائفی هر یک بیست دانه روغن کنجد بنفشه ترنجبین هر یک ده درم نمک بوره هر یک پنج درم **حقنه** که نقرس و مفاصل

را مفید بود صفت شاهتره قیصوم بسفایج بادآورد کبر قنطوریون رق سپندان ترمس زنجان خاشا هر یک ده درم تخم حنظل با ورق

هر یک پنج درم روغن کنجد بیست درم **حقنه** که قولنج بلغمی را مفید بود صفت خشک بابونه اکلیل الملک شبت هر یک کفی

حلبه جو هر یک هفت درم گندم نیم کوفته بسفایج هر یک ده درم رازیانه تخم کرفس هر یک ده درم سبوس خطمی قنطوریون

هر یک پنج درم انجیر ده عدد بسباسه تربد هر یک ده درم عسل روغن بید انجیر آکامه هر یک ده درم بوره ارمنی یک مثقال سکبینج

یک درم جاوشیر پنج درم **حقنه** که بیج و قروح امعا را مفید گردد صفت پوست کنار بلوط هر یک ده درم گلنار دانه مورد ورق گل

هر یک پنج درم ورق مورد دوازده درم بجوشانند و آب لسان الحمل پانزده درم زرده بیضه بریان کرده ده درم با ده درم روغن گل

بزنند اقاقیا یک درم اسید کاغذ سوخته ورق نشاسته بریان کرده ده درم دم الاخوین هر یک پنج درم عصاره لحیة التیس پنج درم بکوبند

و بان ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را بگشاید صفت تخم حنظل یک درم منطوریون یک نیم درم ورق سداب فودنه هر یک شش درم سعتر نیم درم بجوشانند و صافی کنند عسل ده درم جند بیدستر سکبینج جاوشیر هر یک نیم درم با آن ضم کنند حقنه بابونه شبت هر یک ده درم سداب خشک انیسون نیم درم بید انجیر هر یک [illegible] سکبینج سه درم مقل چهار درم تخم حنظل یک درم نیم درم [illegible] ده درم روغن زیت یازده درم حقنه که در امراض حاره استعمال کنند صفت عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی سبوس یک کفی بجوشانند و آب چغندر سی درم روغن کنجد بیست درم [illegible] سه درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند یا سیر [illegible] و شیافها و فرزجهاست شیافی که قولنج را بگشاید صفت جند بیدستر زهره گاو [illegible] آنچه [illegible] هر یک مثقالی بکوبند و شیاف سازند اخری بوره ارمنی [illegible] تخم حنظل هر یک مثقالی بکوبند اخری [illegible] سپید بود صفت بوره زهره گاو [illegible] هر یک نیم درم بکوبند و با انگبین بسرشند اخری [illegible] که قاصر باشد بکار دارند صفت [illegible] نیم درم بوره [illegible] خطمی [illegible] هر یک دو درم بکوبند و با انگبین معقود بسرشند اخری قولنج [illegible] را سپید بود صفت سکبینج بوره مقل تخم حنظل برابر بکوبند و با انگبین بسرشند اخری در حمیات و امراض حاده بکار برند صفت بوره خطمی هر یک مثقالی بکوبند و با انگبین بسرشند اخری [illegible] رفتن خون از مقعد باز دارد صفت افیون کندر زعفران مثقالی بکوبند و با سپیده تخم مرغ بسرشند اخری اقاقیا [illegible] صمغ عربی زرنیخ بریان کرده هر یک [illegible] بکوبند و با آب مورد بسرشند فرزجه که چنین بگشاید و [illegible] را که [illegible] بود زنان باشد صفت آن کندر مقل هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران جند بیدستر هر یک [illegible] روغن سوسن بابونه [illegible] تخم مرغ و بط هر یک [illegible] بگدازند و باقی بکوبند و بهم بیامیزند و به وقت بر دارند اخری اختناق رحم را سپید بود صفت پیه مرغ و بط زعفران سنبل حماما هر یک [illegible] روغن بلسان سوسن هر یک [illegible] درم شمع شش درم اخری که رفتن خون از [illegible] سپید بود صفت اقاقیا هر یک دو درم گلنار صدف سوخته نشاسته قرطاس سوخته [illegible] زعفران هر یک [illegible] افیون نیم درم بکوبند و با [illegible] بسرشند و بر دارند اخری اقاقیا [illegible] زعفران کافور گل ارمنی مثقالی بکوبند و با آب لسان الحمل بیامیزند [illegible] درم طمث باز دارد صفت آن [illegible] گل پوست انار سوخته پوست طلع بجوشانند و با عصاره لحیة التیس استعمال کنند فرزجه که شفت [illegible] رحم را سپید بود صفت آن حب بلسان روغن ناردین هر یک [illegible] درم قرنفل جوز بوا اکتان سوخته هر یک [illegible] زیره دو درم جند بیدستر نیم درم فرزجه که ریاح را سپید بود صفت آن تخم شبت [illegible] سداب [illegible] سکبینج [illegible] مرحا [illegible] زیره [illegible] سنبل [illegible] اشق جند بیدستر [illegible] بکوبند و با روغن شبت یا بابونه استعمال کنند اخری که دم طمث باز دارد صفت آن شب یمانی نیم درم افیون [illegible] هر یک [illegible] اخری [illegible] سنگ زاج گلنار طین مختوم گل ارمنی مثقالی بکوبند و شیاف سازند و بر دارند فرزجه که فرج را گرم کند صفت آن کرم دانه بکوبند و با روغن [illegible] بیامیزند و بر دارند فرزجه که فرج را تنگ و خوشبو کند صفت آن [illegible] زعفران در شراب بجوشانند و خرقه کتان در آن اندازند تا آب آن بخورد و خشک شود و آنرا پاره پاره کنند و به وقت حاجت پاره از آن بردارند پیش از جماع فرزجه که فرج را تنگ کند صفت آن [illegible] از [illegible] یک درم [illegible] دو درم بکوبند و [illegible] ترکنند و بدان بیالایند و خشک کنند.

١٥١

... و پاره از آن بکار میبرند فرزجه که رطوبت فرج باز دارد صفت ... و تخم حماض هر یک دو درم ... جفت الحدید هر یک نیم درم بکوبند
... جفت بلوط گلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و بدین ادویه بیالایند و استعمال کنند باب چهاردهم در روغنها

روغن ناردین منافع بسیار دارد و جمیع امراض بارده را و اوجاع اندرونی را مفید بود و شرب ... از اوجاع رحم
و احتقان رحم او در احلیل چکانیدن کلیه ... سود دارد صفت ... سنبل ... ورق ... سعد عود و بلسان سیاوخ از هر
... اسارون ... هر یک بیست درم بکوبند و درگی کنند و با شراب ... چندانکه بر سر آن بایستد و پنج رطل
روغن کنجد بر آن ریزند و با آتش بجوشانند پس صافی کنند و روغن گل و حنا با سلیخه و عصاره مورد زعفران یک هشت درم با ...
روغن که اول صافی کرده اند شراب بجوشانند و صافی کنند و سرد نمایند و بعد از آن جوز بوا ... درم سنبل و قرنفل ... یک
سی درم روغن بلسان شش درم ادویه بکوفته کنند و با شراب و این روغن صافی را فریزند و بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند پس صافی کنند و روغن بلسان ... درم بآن ضم کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن قسط مقوی عصب باشد
و اوجاع بارده را مفید بود صفت قسط قرفه ... سنبل سیاوخ هر یک ... درم ... عود بلسان سلیخه هر یک ... درم مجموع
بکوفته شب در سرکه خیسانند و در ... رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند و بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند ... اوجاع ... کند ... را مفید بود و تقویت عصب کند و موی برویاند صفت قسط ده درم سلیخه شش درم
ورق ... درم و بکوفته شب در شراب خیسانند و ... رطل نیم روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند پس صافی کنند روغن مورد موی را سیاه باید و تقویت کند و استرخا و مفاصل را مفید بود صفت برگ مورد تازه ده درم
... بجوشانند و روغن کنجد ... نیم ... بر سر آن ریزند و بجوشانند تا روغن بماند اگر عوض مورد عصاره مورد کنند اولی
بود ... خشک بیست رطل بکوبند و در شراب ... بخیسانند و بعد از آن بجوشانند و صافی کنند و چهار رطل روغن
کنجد بر آن ریزند روغن بابونه اوجاع کبد ... را مفید بود صفت بابونه تازه بشویند و در سایه خشک کنند و یک رطل از آن در یک رطل
روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند روغن افسنتین همچنین بگیرند ... بابونه تازه یا خشک ... چهار من آب بجوشانند
تا یک من آید پس صافی کنند و با یک من روغن کنجد بجوشانند روغن گل ورق گل تازه یک من با دو من ... چهار من در
... کنند ... تا ورق گل خشک شود آنگاه بادام را ... روغن ... و این را روغن گل بادام گویند ...
... ورق گل ... با یک من روغن کنجد ... کنند و با آفتاب بنهند روغن بنفشه بنفشه تازه یک من با دو من بادام
چنانکه گفته شد بسازند و روغن نیلوفر و نرگس و شقایق ... همچنین بسازند روغن کدو کدو را پوست ... و مغز ...
... کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من از آن آب در یک من روغن کنجد بجوشانند روغن مصطکی ضعف معده
و اورام معده را مفید بود و صلابات نرم کند صفت یک رطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته شود روغن بان اعصاب نرم کند و ... زایل نماید
و تقویت اعصاب نماید صفت ... بان بکوبند و با آب بجوشانند تا روغن او بیرون آید پس صاف کنند روغن نارجیل تقویت
... باه کند او را نیز همچنین بسازند روغن ... تقویت ... کند صفت ... پوست ... بکوفته در آب بجوشانند

١٥٣

رهائی کنند آنگاه بار روغن کنجد بجوشانند روغن غار از القلب و اوجاع بارده را مفید بود وصف ورق حب الغار ...
بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در آفتاب نهند روغن مشک عنبر ... را مفید بود وصف زنجبیل چهار درم
ده درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید رطلی روغن کنجد بران ریزند و بجوشانند روغن زنبق امراض بارده را مفید بود
وصف گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند و روغن یاسمین و خیری و ... همچنین گیرند روغن سوسن اورام
تحلیل برد و صلابات را نرم کند وصف سلیخه قسط حب البان مصطگی هر یک ده درم قرنفل قرفه هر یک پنج درم زعفران سه درم
با سی عدد گل سوسن آسمانی جو و ورق کرده رطلی روغن کنجد بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند بعد از دوازده روز
استعمال نمایند روغن سداب برودت کلیه و مثانه و رحم و استرخاء اعصاب و ریاح را مفید بود وصف نیم من برگ سداب
چهار من روغن کنجد و چهار من آب ... کنند و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند روغن زنجوش همچنین گیرند و
که موی را سیاه و دراز کند وصف ... مهندی ... و قسط هر یک ده درم لادن یک درم زعفران یک درم و نیم کوفته در رطلی آب
بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند اخضر و ... گشنیز ... شقایق پوست
جوز لادن ... نشان ... گویند چنانچه گفته شد اخضر که بواسیر و امراض بارده را مفید بود وصف ... ده درم
... حب البان ... هر یک پنج درم بکوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی روغن کنجد بجوشانند
باب بیست و دوم در سعوطات و عطوسات و غراغر و سنونات سعوط که سهر و دماغ گرم را مفید بود وصف آب کاهو و روغن بنفشه یا
نیلوفر شیر زنان ... بچکانند و در بینی کشند سعوطی که صداع گرم را مفید بود وصف طباشیر دو درم ... کافور
هر یک ... بکوبند و با روغن بنفشه برکشند اخضر صداع بارد و لقوه را مفید بود وصف ... را
مفید بود وصف ... فلفل ... شیطرج هر یک ... ده درم بکوبند و با روغن کنجد برکشند اخضر
که لقوه و فالج را مفید بود وصف ... فلفل ... گویند و در خرقه تنگ ... اخضر
... فلفل هر یک ... کندش صبر هر یک دو درم مرزنجوش سه درم اخضر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا
... صبر ... مرزنجوش ... سفید ... گویند اخضر ... صداع را مفید بود وصف ...
مرزنجوش هر یک ده درم ... خردل کندش شونیز تخم گل هر یک پنج درم مشک دانگی فلفل ... یک درم غرغره که فضلات را
از دماغ و سر فرود آرد وصف عاقرقرحا زنجبیل از فلفل هر یک دو درم خردل فلفل هر یک چهار درم ... پنج درم بکوبند و با ...
عسل ... و بدان غرغره کنند نافع باشد غرغره که خناق ... را مفید بود وصف عدس ... ده عدد ... یک درم
بجوشانند و باده درم آب گشنیز بیامیزند و رب توت ده درم و در آن حل کنند غرغره که ذبحه و خناق ...
... غرغره که ... را مفید بود وصف ... ورق گل ...
و بدان غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود وصف گشنیز خشک عدس ... درم طباشیر یک درم بکوبند و با آب گشنیز بیامیزند
بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود وصف ... هر یک دو درم تخم گل ... یک درم ...
... بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود وصف زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل ... بکوبند و با آب گرم ... بیامیزند

[illegible]

سنونی که دندان را مفید بود صفت آن حب الغار و زرق [illegible] هر یک [illegible] بکوبند و بدان سنون

کنند سنونی که دندان را چرک پاک کند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک یک درم نوشادر [illegible]

هر یک دو درم [illegible] نشادر یک درم عاقرقرحا سه درم بکوبند و بسواک بر دندان مالند سنونی که دندان سیاه شده را پاک کند

صفت [illegible] ده درم فلفل چهار درم [illegible] سه درم ساذج دو درم مازو سوخته [illegible] سنونی صدف سوخته شاخ گاو کوهی سرطان

مجموع سوخته برابر [illegible] هر یک [illegible] درم نمک اندرانی سوخته [illegible] بکوبند سنونی که بوی دهان خوش کند و لثه را سخت گرداند

و دندان را پاک کند صفت آن [illegible] جو سوخته ملح اندرانی زبد البحر هر یک ده درم عاقرقرحا کبابه [illegible] هر یک [illegible]

دو درم قرنفل یک درم ساق [illegible] چهار درم سنونی که لثه را سخت گرداند و رطوبات آن زائل کند صفت گلنار [illegible] نمک سوخته

[illegible] هر یک ده درم نوشادر [illegible] دو درم [illegible] سه درم مازو یک درم [illegible] که قروح لثه و سیلان خون از آن باز دارد صفت آن

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] یک [illegible] ده درم [illegible] سنونی که دندان

متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک سوخته [illegible] زعفران [illegible] سنبل [illegible] هر یک دو درم

ساق گلنار هر یک [illegible] سنونی که بن دندان سخت کند صفت آن تخم [illegible] بوره ارمنی زبد البحر [illegible] بکوبند سنونی

که دندان را [illegible] مفید باشد صفت آن فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا [illegible]

چهار درم [illegible] هر یک [illegible] درم نمک یک درم بکوبند و بر دندان نهند [illegible] دوا که [illegible] کند

صفت [illegible] بکوبند و بر دندان نهند [illegible] دیگر [illegible] آید [illegible] دندان [illegible]

[illegible] فلفل [illegible] بر دندان نهند [illegible] عاقرقرحا [illegible]

[illegible] طلائی که [illegible]

[illegible] مفید بود صفت آن [illegible] زبد البحر [illegible]

[illegible] بکوبند [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] زبد البحر [illegible] هر یک دو درم فلفل [illegible]

[illegible] بکوبند [illegible] طلائی که [illegible] مفید بود صفت آن [illegible] ده درم [illegible]

[illegible] بکوبند [illegible] طلا کنند طلائی که [illegible] صفت آن [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] بکوبند [illegible] طلا کنند [illegible] سیاه و سفید را مفید بود [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بکوبند [illegible]

طلائی که [illegible] مفید [illegible] فلفل [illegible] بکوبند [illegible]

[illegible] طلا کنند [illegible] طلائی که [illegible] مفید بود

صفت آن [illegible] زعفران [illegible] بکوبند [illegible]

[illegible] مفید بود صفت آن [illegible] اکلیل الملک هر یک [illegible] گل [illegible]

۱۵۴

چهار درم بکوبند و به روغن گل بسرشند و بر آن نهند ضماد دیگر که منفعت کند و ستبر اسفید بود صفت آن سنبل مصطکی [illegible]
حضض فلفل [illegible] ولادن از هر یک دو درم موم چهار درم بکوبند و شمع ده درم بگدازند و ادویه بدان بسرشند ضماد دیگر جراحت [illegible]
ساکن کند صفت آن شمع سفید سی درم و گل و بنفشه هر یک بیست درم باهم دیگر بگدازند و در هاون کنند و با گلاب و [illegible]
تر کن و آب کشنیز و کاسنی و لبسان [illegible] و صل [illegible] بیامیزند و بر آن موضع نهند ضماد دیگر که صلابت طحال را مفید بود و ص[illegible]
مقل ازرق بیست درم اشق ده درم با قلا [illegible] اکلیل الملک حلبه زرد که بابونه سنبل از هر یک پنج درم بکوبند و [illegible]
در سرکه خیسانیده تا حل شود و این ادویه بدان بسرشند و اندکی روغن بنفشه و بابونه با آن ضم کنند و طلا سازند اگر اشق
و مقل [illegible] و طلا کنند مفید بود و اخر [illegible] سیاه [illegible] در سرکه خیسانیده [illegible] چهار درم بادام تلخ ده درم [illegible] بکوبند
و با روغن [illegible] آن سرکه و انجیر بسرشند و در خل [illegible] طلا کنند و درو [illegible] ضماد دیگر که [illegible] مفید بود
ص بنفشه صندل سفید [illegible] کبوتر [illegible] بکوبند و با روغن [illegible] سفیده بیضه و سرکه بسرشند ضماد دیگر
اگر برم [illegible] اگر [illegible] اگر [illegible] کند ص [illegible] هر یک
درم [illegible] سفید مرداسنگ هر یک چهار درم [illegible] پنج درم باهم بیامیزند و استعمال کنند ضماد
که [illegible] را مفید بود و ص [illegible] کل ارمنی هر یک بیست درم [illegible] درم اقاقیا پنج درم بکوبند و با [illegible] بسرشند
اخر [illegible] کل ارمنی [illegible] هر یک ده درم [illegible] زعفران هر یک پنج درم بکوبند [illegible]
[illegible] بیست درم [illegible] هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و با [illegible] و گلاب بسرشند [illegible]
[illegible] طلا کنند.
ضماد دیگر [illegible] صفت آن [illegible] اکلیل الملک [illegible] بسرشند ضماد دیگر [illegible]
سفید بود صفت آن [illegible] زعفران [illegible] بکوبند [illegible] بسرشند ضماد دیگر که [illegible]
مفید بود صفت آن [illegible] بکوبند و با روغن [illegible] و عسل بسرشند ضماد
که [illegible] مفید بود صفت آن [illegible] مرداسنگ [illegible]
[illegible] گرم را مفید بود صفت آن [illegible] هر یک [illegible] گل بابونه هر یک [illegible]
و بر آن [illegible] لطول [illegible] مفید باشد صفت آن بابونه اکلیل الملک [illegible]
هر یک [illegible] هر یک چهار درم [illegible] مفید بود صفت آن بنفشه [illegible]
[illegible] گل [illegible] بابونه هر یک [illegible] آن [illegible]
ده درم روغن بنفشه [illegible] مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک [illegible]
[illegible] لطول [illegible] مفید بود صفت آن بنفشه [illegible]
[illegible] گل [illegible] بابونه هر یک پنج درم [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] ضماد دیگر که [illegible] مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک [illegible]

١٥٥

[illegible]

زیره ... بخورش شبت سداب ... بجوشانند از ان که ... وعسر البول را نافع بود صفت ... خشک بابونه

اکلیل الملک شبت حلبه ... غطمی ... پوست خشخاش ... بجوشانند در ان نشینند باب ... [illegible]

... شعوری که ابتداء نزول ... ضعف البصر سلاق ... را نافع بود ... البصر باشد ... [illegible]

صفت توتیا ... توبال مس سوخته لولو ناسفته ... سادج قلیمیا ... سرطان البحر زعفران سنبل هر یک ... درم ...

... فلفل سفید ... فلفل نوشادر ... کافور ... انگ اخضر قلیمیا ... توتیا ... سرطان البحر

مس سوخته توبال مس ... توبال نحاس سادج ... فلفل سفید سیاه ... فلفل نوشادر هر یک ... مثقال ... درم

... انگی با سلیقون کبیر ... سنبل ... اسفید ... صفت اقلیمیا ... زبد البحر ... درم

مس سوخته ... اندرانی سادج ... اسفیداج ... فلفل ... دار فلفل ... سنبل ... هر یکی ... قرنفل ...

... تنگ ... مامیران نوشادر ... درم پوست هلیله ... چهار درم ...

... سلیقون ... قلیمیا ... زبد البحر هر یکی ... مس سوخته ...

اسفیداج ... نوشادر ... سادج ... فلفل ... دار فلفل ... قرنفل ...

... سنبل ... صفت ... مس سوخته ... اقلیمیا ... نحاس ...

و دار فلفل ... فلفل ... زبد البحر ... سنبل قرنفل ... درم ... سنبل ... زعفران

نوشادر ... نسخه اخری ... مس سوخته سادج ... فلفل و دار فلفل زعفران ... قرنفل ... زنجار ...

... اقلیمیا ... کحل زعفران ... آب ... صفت زعفران ...

و دو درم فلفل ... انگی ... فلفل ... نوشادر ... کافور ... کحل ... صفت ...

توتیا ... قلیمیا ... سنبل ... لولو ناسفته ... زعفران ... کحل ... سادج ...

... صفت ... اقلیمیا ... زعفران ... سادج ...

... انگی ... کحل ... طلق ... اسفید ... صفت ... سیاه ...

وانگی ... سادج ... سنبل ... فلفل ... کافور ... کحل توتیا ... را نافع ...

... زبد البحر اقلیمیا ... مرجان ... سرطان البحر ... نوشادر ... لولو ناسفته ...

توتیا ... نوشادر ... دار فلفل ... سنبل قرنفل ... مامیران ... کحل اصفهانی

... اسفید ... توتیا ... توبال مس ... سوخته لولو اقلیمیا ... کحل ...

... را نافع ... صفت ... توتیا ... توبال مس ... مامیران ...

کحلی که سبل ... اسفید بود صفت پوست هلیله زرد ... فلفل سفید ... نوشادر ... شادنج مغسول ... درم

... سلاق ... توتیا کرمانی پوست هلیله زرد هر یکی ... فلفل ... درم

... مامیران ... کافور ... توتیا ... هر یکی ... درم ...

١٥٦

[illegible]

زنجبیل هر یک دو درم و نیم نمک هندی یک درم برود دیگر که حرارت عین را ساکن کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیا هندی سه درم هر یک [illegible] درم

بسایند و بگلاب و گل [illegible] بسرشند و در خرقه کنند و [illegible] بپالند و بعد از آن خشک نمایند و با دو دانگ کافور سحق کنند برود

که رمد را مفید بود و صفت شیاف [illegible] مس سوخته افیون نشاسته هر یک هفت درم صمغ عربی سه درم اقلیمیا چهار درم اسفیداج شش درم

بسایند برود اسود اوجاع چشم را مفید بود و صفت افیون ده درم کافور دو درم مشک یک درم زعفران دو دانگ پنج درم

مس سوخته [illegible] اقلیمیا ذهب پنج درم صمغ عربی چهار درم توتیا هندی قاقله قرنفل هر یک [illegible] درم نبات دو دانگ [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] برود کافور [illegible] کافور [illegible] برود که بیاض [illegible] را مفید بود

اقلیمیا شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا نشاسته هر یک دو درم [illegible] هشت درم برود اصفر کبیر اوجاع [illegible]

را که از رطوبت بود مفید باشد و صفت انزروت [illegible] ده درم [illegible] دو درم [illegible] زعفران هر یک [illegible] درم [illegible]

چهار دانگ برود ابیض [illegible] را مفید بود و صفت انزروت [illegible] نشاسته دو درم نبات صمغ عربی هر یک [illegible] برود [illegible]

رمد [illegible] را مفید بود و صفت انزروت [illegible] ده درم [illegible] دو درم [illegible] چهار درم [illegible]

بسایند برود [illegible] که رمد کهنه را مفید بود و صفت اسفیداج اقلیمیا فضه هر یک ده درم شادنه مس سوخته هر یک [illegible] درم

کثیرا شش درم [illegible] هر یک دو درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم لولو بد الحجر نبات نشاسته هر یک چهار درم برود

که ظلمت چشم را مفید بود و صفت [illegible] پنجاه درم [illegible] زهره کلنگ [illegible] هر یک [illegible] درم مشک کافور هر یک

نیم مثقال بسایند [illegible] تا خشک شود پس سحق کنند برود [illegible] را مفید بود و صفت [illegible]

نبات [illegible] بسایند اکسیر [illegible] مفید بود و صفت شادنج مغسول [illegible] مس سوخته اقلیمیا [illegible]

هر یک دو درم [illegible] برود [illegible] را مفید بود و صفت شادنه مغسول [illegible] سوخته هر یک ده درم

پوست [illegible] نشاسته [illegible] برود که بیاض را مفید باشد و صفت [illegible] اقلیمیا ذهب [illegible] سوخته [illegible]

[illegible] بسایند شیاف قیصری ظفره را مفید بود و صفت شادنه دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک [illegible] درم [illegible]

هر یک [illegible] افیون [illegible] درم [illegible] بسایند [illegible] بسرشند و شیاف سازند [illegible] بوقت حاجت [illegible]

و در چشم کشند شیاف دینارجون [illegible] و حرارت و ظفره را مفید بود و صفت اقلیمیا ذهب اسفیداج هر یک ده درم [illegible]

[illegible] هر یک پنج درم [illegible] زعفران نشاسته هر یک دو درم [illegible]

[illegible] نبات افیون اقاقیا هر یک [illegible] بکوبند و با [illegible] بسرشند و شیاف سازند شیاف [illegible] ظلمت و ضعف بصر را

مفید بود و صفت [illegible] زعفران هر یک [illegible] زهره [illegible] هر یک [illegible] بسایند [illegible]

سازند [illegible] زهره کلنگ [illegible]

[illegible] شیاف [illegible] ظفره [illegible] بیاض را مفید بود و صفت

کحل [illegible] هر یک [illegible] اقلیمیا دو درم [illegible]

[illegible] شیاف اسود [illegible] مفید بود [illegible] اسفیداج [illegible] صمغ عربی کثیرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

... شیافی کرده ... نافع باشد ... جهت ... سبل ... اسفیداج ... اقلیمیا ... افیون ...

... اقاقیا ... مغسول ... چهار درم ... بکوبند ... شیاف ابیض ...

... اسفیداج ... انزروت ... اقلیمیا ... نشاسته ... کتیرا ... شیاف ...

... اسفیداج ... مغسول ... کتیرا ... هر یک ... درم ...

... زعفران ... بسایند ... شیاف احمر ... جرب و سلاق و سبل ... نافع ...

... شیاف اخضر ... زنگار ... بسایند ...

... نشاسته ... کتیرا ... انزروت ... اقلیمیا ... افیون ...

... اسفیداج ... شیاف ... زعفران ... نافع ...

... زعفران ... سلاق ... نافع ...

... اقلیمیا ... نشاسته ... کتیرا ... شیاف ... هم ...

[illegible]

... شیاف ... کافور ... کندر ... سفید ... اسفیداج ...

... کافور ... شیاف ... مامیثا ... سیلیقون ...

[illegible]

... نافع ... زعفران ... شیاف ... انزروت ...

[illegible]

... شیاف ... کندر ... افیون ... مر ... اقاقیا ...

... سبل ... ورم ...

[illegible]

... اسفیداج ... انزروت ...

[illegible]

... شیاف ... زعفران ... اقلیمیا ...

... نافع ... اسفیداج ... افیون ...

... اسفیداج ... شیاف ... کافور ...

[illegible]

۱۵۸

کر گوشت زاید ببرد و اورام صلب گرداند اشق و آب [illegible] سایند با هم ضمادان [illegible] بسایند با ربع آن [illegible]

و [illegible] اکال [illegible] و عفونت [illegible] اگر گوشت اندر آکل کند زنگ سرخ [illegible]

[illegible] خشک کند [illegible] که گوشت [illegible] زنگ سرخ [illegible]

اقلیمیا [illegible] سفید [illegible] ورم [illegible] سنگ [illegible] یک مثقال [illegible]

که [illegible] دم الاخوین [illegible] که گوشت [illegible] خشک کند [illegible]

[illegible] که خون باز دارد و جراحات خشک کند [illegible] دم الاخوین [illegible]

[illegible] دم الاخوین [illegible] اشق [illegible] اقلیمیا [illegible]

[illegible] حلوای [illegible] کند [illegible] سفید [illegible]

[illegible] بکوبند [illegible] تا [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] با هم [illegible]

[illegible] بریان کنند [illegible] گلاب [illegible]

[illegible] کوفته [illegible] تا [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] کوفته [illegible]

[illegible] بریان کنند [illegible] کنند [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

[illegible] کنند [illegible] سفید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible] بکوبند [illegible] الکل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۵۹

[illegible]

دو درم بکوبند و دو درم از آن با سپید بخورند اخری دهند تا نافع بود انار دانه ترش ده درم [illegible]
در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند عود و مشک هر یک [illegible] بسایند و بر آن ریزند و صافی کنند و بخورند اخری [illegible]
و قرص سعد [illegible] درم گلنار پوست انار کندر [illegible] درم افیون [illegible] بکوبند و با رب [illegible] بسرشند [illegible] یک درم [illegible] ادویه
که [illegible] قطع کند [illegible] افیون تخم کرفس هر یک [illegible] درم فلفل [illegible] درم قرص [illegible] بکوبند [illegible] بخورند اخری
[illegible] دو درم عود خام [illegible] درم بکوبند [illegible] بخورند ادویه عرقیه اگر [illegible] روغن [illegible]
در بدن بمالند عرق بیاید [illegible] اخری [illegible] روغن [illegible] بجوشانند و بمالند اخری زنجبیل و [illegible]
[illegible] بمالند عرق [illegible] اخری [illegible] بمالند عرق [illegible] اخری
[illegible] بکوبند [illegible] اخری [illegible] بمالند ادویه جمیل [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible] بکوبند و بعسل بسرشند [illegible] بخورند [illegible]
کنند [illegible] روغن [illegible] درم [illegible] عسل [illegible] درم [illegible] اخری [illegible]
[illegible] زعفران عود هر یک [illegible] بکوبند و بعسل بسرشند [illegible] اخری زعفران [illegible] اکلیل الملک [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] روغن [illegible] یک درم [illegible] درم [illegible] بخورند [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ادویه [illegible]
[illegible] ادویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

مثقالی بکوبند و بشراب سیب مثقالی [illegible] بیاشامد کسی که عاشق باشد بپندارد عشق او زایل گردد و اگر همین معجون را بلطف [illegible] و نیم تمام [illegible]

افاده [illegible] و کنجد سپید یک مثقال بکوبند و با آب [illegible] بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و بخورند هم از آن [illegible]

و هر که عاشق نباشد عاشق و محزون گردد و اگر علق و خطاطیف [illegible] بکوبند و با روغن کنجد بپزد که طلا کنند [illegible] بسیار بالیده شود و

بزرگ گردد و اگر [illegible] بپزند [illegible] بیاید و بعد از آن [illegible] با روغن یاسمین طلا کنند همچنین بود و اگر عاقرقرحا و درم [illegible]

آب عسل بسایند و بر ذکر طلا کنند همین عمل کند و اگر [illegible] در آفتاب بنهند تا گرم شود و خرقه [illegible] و ران اندازند و برآورند و

ذکر بنهند چون خشک شود دیگر برآرند [illegible] کنند و اگر [illegible] موی [illegible] را یک یک [illegible]

و [illegible] تر کنند و [illegible] و بر یالا بنهند [illegible] و بر کیر و فرج [illegible] گرداند و اگر [illegible] عفران [illegible] بسایند و خرقه

بدان تر کنند و برآرند فرج را گرم گرداند و اگر [illegible] آب آن [illegible] لذت حاصل شود و اگر [illegible]

در [illegible] یا عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل کند [illegible]

رساله

بسم الله الرحمن الرحیم

چون [illegible] نزد قومی گرم و تر است و رای حکیم عمادالدین محمود را هم اعتقاد همین است و گروهی یابس و حرارت معتدل دانسته اند و گروهی سرد و

[illegible] اول [illegible] اول [illegible] دوم گمان کرده اند [illegible] سرد و [illegible]

[illegible]

آب [illegible] حرارت ضعیف [illegible]

و باد [illegible]

[illegible]

[illegible]

مانند [illegible] و امثال آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۹۱

و امثال آن و مسک و امثال آن و رسیدن هوای باران و آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشند و نگاه داشتن آن در عسل و شکر بالمره فاسد [illegible]
گرم است و دیگر آنکه ریشه دار نباشد و هرگاه قصد خوردن کند باید که اول تنقیه بحسب حاجت نمایند و اگر حاجت بفصد و مسهل افتد
و گاهی بسبکی اکتفا نموده میشود و گاه بنظر عدم حاجت بهر دو ترک نموده آید و آب سرد ترک نمایند شیر یا عسل و بر عرقها مسهله اکتفا ورزند
و اولی مدت ترک آب یکهفته است قبل شروع نمودن این سیم تا کم خوردن نمک نمایند تا آنکه وقت شروع نمودن قدر قلیلی از
نمک آشام باشند و برای امزاج گرم خصوصاً برای امزاج بارده [illegible] مناسب است و دیگر آنکه گرم و در بهار [illegible] استعمال ممنوع است و بدون ضرورت
[illegible] استعمال این دوا باید کرد و در ایام خوردن اجتناب از آب سرد و ترشیها و بقولات و لبنیات و غیره [illegible] و تناول نمک و اطعمه
غلیظه و کثرت اکل و امتلاء معده و جماع و حمام و حرکات مختلفه و غیر آن [illegible] منافی صحت باشد لازم است و ابتدا از شیرینیها و منفرد
و ادویه بسیار گرم بپرهیزند اگر مزاج مستقیم تر باشد شیره خرفه و امثال آن همراه بید مشک گلاب و دیگر اشربه استعمال باید کرد
و اگر بعوارض مثل تشنگی و جز آن [illegible] همراه چوب چینی با [illegible] استعمال باید نمود و تا مقدور از [illegible]
اجتناب نمایند و [illegible] بگذرانند و چون از خوردن او فراغ شود به همان پرهیز کرده میان خوردن آن بود تا چهل روز
[illegible] آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و بتدریج در عرض [illegible] روز تمام نمک کنند و از حمام واجب باید و [illegible]
باید کرد و اگر [illegible] بسیار باشد بعد از هفت روز [illegible] و در ایام خوردن [illegible]
و ابتدا [illegible] بود و در آخر هفته [illegible] و ترکیب خوردن این دوا بطریق [illegible] رساله [illegible] مرقوم شده اما طریقه
مختصر این [illegible] آنست که بگیرند یکمثقال چوب چینی و از کارد ریزه ریزه کرده در یک سنگ یا نقره یا سفال یا [illegible]
قلعی و انداخته [illegible] آب [illegible] باشد تا دو بهر بسوزد بعد از آنکه دو بهر [illegible] آتش ملایم بپزند تا که چهارم
باقی ماند [illegible] وقت [illegible] وقت شام با قدری نبات شیرین کرده بطریق قهوه بخورند باقی [illegible]
آب [illegible] نمایند غذا نان از گندم [illegible] کباب [illegible] تنقل بادام و پسته و گوشت [illegible]
[illegible]
مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه کرده در یک [illegible] انداخته [illegible] بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند آتش موقوف نمایند
[illegible] طعام [illegible] نمایند و قدری [illegible] گرفته
[illegible] تا ایام خوردن چوب چینی [illegible] باحتیاط خود [illegible]
[illegible] افزوده شود و اگر چوب چینی اول [illegible] سیاه شده باشد [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] آنکه مرقوم شد [illegible] یکمثقال [illegible] خوردن [illegible] است زیاده کم
نموده غرض [illegible] باید که [illegible] بگذارند [illegible] بگیرند که بخار [illegible] برنیاید [illegible]
آغاز [illegible] نمایند باید که آتش [illegible] بجوشانند [illegible] سرپوش [illegible]
معلوم [illegible] آب [illegible] باشد چند طریق است اول آنکه قدر آب [illegible] نگاه داشتن آن منظور باشد [illegible]
[illegible] سرپوش نمایند [illegible] تا هر جا که تری باشد نشان سازند [illegible]

۱۶۲